

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فصلنامه تخصصی مطالعات دفاع مقدس

نمیریز

سال چهاردهم □ شماره پنجاه و ششم □ بهار ۱۳۹۵

صاحب امتیاز	مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس سپاه پاسداران
مدیرمسئول و سردبیر	دکتر حسین اردستانی
هیئت تحریریه	سردار سرلشکر دکتر غلامعلی رشید عضو هیئت علمی دانشگاه امام حسین ^(ع) سردار دکتر حسین علایی عضو هیئت علمی دانشگاه امام حسین ^(ع) سردار پاسدار حمید اصلانی
معاون سردبیر	حسن دری
مدیر اجرایی	محمدجواد اکبرپور بازرگانی
ویراستار	لیلا نوری حسینی
صفحه آرایی	عباس درودیان
مترجم	عبدالمجید حیدری
ناظر چاپ	سیدناصر کشاورز
نشانی	تهران، خیابان شریعتی، خیابان شهید وحید دستگردی (ظفر)، پلاک ۷۷
تلفن	۲۲۹۰۹۵۲۵
پست الکترونیکی	neginiran@gmail.com
فروشگاه اینترنتی	shop.hdrdc.ir
مرکز فروش	تهران، خیابان انقلاب، خیابان فخر رازی، مجتمع ناشران فخر رازی، پلاک ۵۳
	انتشارات مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس
تلفن	۰۲۱-۶۶۴۸۱۵۳۲
قیمت	۱۲۰,۰۰۰ ریال

- مقاله‌ها و مطالب درج‌شده در فصلنامه نگین ایران بیان‌کننده دیدگاه نویسندگان آنهاست.
- هرگونه استفاده از گزارش عملیات‌ها، نوارهای پیاده‌شده و اسناد مندرج، منوط به اخذ مجوز از مرکز اسناد می‌باشد.
- بهره‌برداری از سایر مندرجات فصلنامه با ذکر مأخذ بلامانع است.



مقالات

دکتر حسین اردستانی	۵	سرفصل‌های روایت در بیانات رهبری نظام
محمدجواد اکبرپور و امیرمحمد حکمتیان	۱۵	بایدها و نبایدهای روایت‌گری راویان راهیان نور
اکبر رستمی	۲۷	حماسه لشکر ۴۱ ثارالله ^(ع) در فتح فاو
حجت‌الله کریمی	۴۱	عملیات والفجر ۸، ادامه استراتژی تنبیه متجاوز
گروهی از کارشناسان مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس	۵۱	از روایت معیوب تا روایت مطلوب
امیرمحمد حکمتیان	۶۵	شلمچه سرزمین موانع پیچیده
داود رنجبر	۷۹	باران گوشت، روایت هالیوودی از جنگ
گروهی از کارشناسان مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس	۱۰۳	از روایت درشت تا روایت درست
سیدمحمد طباطبایی و حسین عسکری	۱۳۵	خیبر؛ پایان بن‌بست در جنگ
سیدمحمد طباطبایی	۱۶۱	طلائیه، سرزمین طلایه‌داران عشق و معرفت
گروهی از کارشناسان مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس	۱۷۵	از جان دادن به روایت تا روایت جان دادن
محمد محمدپور	۱۹۱	شهید علم‌الهدی، تکلیف‌مدار و مخلص
محمد محمدپور	۲۰۷	روایت‌گر مقاومت و مظلومیت در کربلای هویزه
گروهی از کارشناسان مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس	۲۱۷	از روایت خون تا روایت خوب
حجت‌الله کریمی	۲۳۳	تاریخ‌نگاری جنگ در خط مقدم جبهه



سرفصل‌های روایت در بیانات رهبری نظام

دکتر حسین اردستانی*



سخنرانی مقام معظم رهبری - یادمان فتح‌المبین (غرب شوش) - ۱۳۸۹/۱/۱۱

طرح مسئله

قابل‌ملاحظه در رأس نظام، نشان می‌دهد که سرنوشت دولت ایران درمقابل تجاوز با چتر حمایتی منطقه‌ای و بین‌المللی، نمی‌توانست چیزی جز سقوط یا تجزیه کشور باشد. انگیزه‌ها، رفتارها، ایثارها، سختی‌ها، حرمان و رنج‌ها، بزرگی‌ها، درایت و تدابیر بزرگ، استعانت از خداوند و توکل به او برای استقامت در صحنه نابرابر و مقاومت با دست خالی در برابر جهان متجاوز، و آنچه این صحنه نابرابر را دگرگون کرد، و با دورکردن شکست از ملت ایران، آن را به برتری مبدل

دفاع مقدس معجزه اسلام و ایران در عصر جمهوری اسلامی است. نیم‌نگاهی به وقوع انقلاب و تحول در ایران و مواجه‌شدن نظام جدید با انواع بحران‌ها، کودتا و سپس جنگ تحمیلی و اشغال ۲۰ هزار کیلومتر مربع از سرزمین‌های ایران در پنج استان مرزی، درحالی‌که نظام جدید صورت‌بندی نشده، فاقد تجربه حکومت‌داری است، فقدان نیروی مسلح آماده جنگ و یکپارچه‌نبودن قدرت سیاسی و وجود شکاف

* رای و تاریخ‌نگار جنگ عراق و ایران و مسئول مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس

۱. تبیین

اصل اول و اولویت‌دار در پرداختن به موضوعات حیاتی، "تبیین آن با هدف حفظ و رواج" و تبدیل آن به "اعتقاد عمومی" است.*

۲. مظهر صفات عالی

از نظر مقام معظم رهبری، حادثه هشت سال دفاع مقدس، مجموعه‌ای از صفات والا، فرهنگ‌های پسندیده و برگزیده و ممتاز، عقاید و معارف والا که ملت ایران در طول تاریخ ارث برده یا استعداد آن را در خود حفظ کرده و گنجینه‌ای از همه اینهاست. دوران دفاع مقدس «خصلت‌های والا و پسندیده انسانی، از شجاعت، ایثار، اخلاص، صدق و صفا و تدبیرهایی که از یک جوان انتظار نمی‌رفت»، می‌باشد.**

«این هشت سال، مظهری از برترین صفاتی است که یک جامعه می‌تواند به آنها ببالد و از جوانان خود انتظار داشته باشد. دفاع مقدس مظهر حماسه، مظهر معنویت و دین‌داری، مظهر آرمان‌خواهی، مظهر ایثار و از خودگذشتگی، مظهر ایستادگی و پایداری و مقاومت، و مظهر تدبیر و حکمت است.»***

روایت راوی در راهیان نور و برای آحاد مردم، به‌خصوص برای جوانان و دانشجویان باید این صفات عالی را شناسایی و بازگو کند. دفاع مقدس رواج و انباشت صفات عالی جامعه ایران است که از تدابیر و حکمت و آرمان‌خواهی و دین‌داری، ایثار و مقاومت مشحون است و راوی باید مصادیق آنها را استخراج و روایت کند.

*. بیانات در دیدار مسئولان مؤسسه روایت سیره شهدا، ۱۳۸۹/۴/۱۴.
 **. بیانات در دیدار فعالان عرصه هنر دفاع مقدس، ۱۳۸۸/۶/۲۴.
 ***. همان.

ساخت و ۸ سال جنگ را بدون اتکا به ابرقدرت‌ها و همسایگان و... با عظمت و سرافرازی به پایان برد، موضوع و خامه قلم‌ها و روایت‌هایی است که باید در ابعاد خرد و کلان، شکوه و عظمت و اقتدار دولت و ملت را در دوران جانکاه اما شیرین و پردست‌آورد جنگ تحمیلی برای نسل‌های امروز و فردا روایت کنند؛ به‌گونه‌ای که آنها را به نسل اول انقلاب متصل و آماده حراست از دستاوردهای آن کند.

روایت دفاع مقدس مکمل اصل دفاع مقدس و عامل زنده نگه‌داشتن آن است و برای تحقق این هدف بنیادی باید از چارچوب صحیح، دقیق و دانش و تجربه برخوردار باشد. از این رو، چه باید روایت کرد و چه نباید روایت شود، موضوع اصلی راهیان نور و هرگونه خوانش عمومی از دفاع مقدس است. برای درک بایدها و نبایدهای روایت، به روش تحلیل محتوا، می‌توان از بیانات رهبر معظم انقلاب و راهنمایی‌های ایشان بهره جست و با تفتن لازم، دغدغه‌های ایشان را در چگونگی روایت دید و برای کیفیت روایت و نتیجه‌بخشی بیشتر، آنها را به کار بست.

در مطالب پیوست، چند سخنرانی و دیدار مقام معظم رهبری، با نگاه‌گزینش مسائل اساسی در روایت دفاع مقدس، مورد مطالعه قرار گرفته است. بدیهی است ایشان در بیانات بسیاری به جنبه‌های مختلف دفاع مقدس ورود کرده‌اند که قسمت اعظم آنها می‌تواند در بایدهای روایت مورد توجه قرار گیرد. مقام معظم رهبری متعرض نبایدهای روایت هم شده‌اند، اما در نوشته حاضر، عمدتاً بایدها مورد اتمام قرار گرفته است. در گزینش بیانات و درج آنها بعضاً خیلی جزئی و با هدف روان‌سازی جمله، دست خورده است.



سخنرانی مقام معظم رهبری - یادمان فتح‌المبین (غرب شوش) - ۱۳۸۹/۱/۱۱

۳. روایت ارزش‌ها

چنین ارزش‌هایی را روایت می‌کند؛ حکایت چنین خصال پسندیده را و اوج‌ها را دارد به مستمعین خود نشان می‌دهد.*

۴. روایت هنرمندانه

رخدادهای دفاع مقدس در خطرترین و سخت‌ترین شرایط و در میان کمبودها و محدودیت‌های بسیار بروز و ظهور یافته است. از این‌رو، فقط با پیروزی همراه نبوده، بلکه شکست هم در آن راه یافته، دشمن هم در آن پیروز شده و شکست خورده، اما طرف خودی هم شهیدان زیادی تقدیم کرده و مثال‌های بی‌شمار دیگر که تراحم‌های مثبت و منفی جنگ را نشان می‌دهد. اما در شکست‌های دفاع مقدس هم، بزرگی، مقاومت، ایثار و عمل به تکلیف و... موج زده است. راوی باید هنرمندانه * . همان.

ارزش‌های عالی، محوری و عام ملت ایران، در دوران دفاع مقدس بروز و ظهور یافت و به یمن این ارزش‌ها، جبهه‌ها روح و جان گرفت. در رأس این ارزش‌ها، جوانان کشور و استعدادهای آنهاست که در این دوران سخت و خطر شکوفا شد. «جنگ کار پیچیده‌ای است. مدیریت و فرماندهی جنگ کار بسیار سنگین و پیچیده‌ای است. این کار را جوان‌های نورس ما در بسیاری از بخش‌ها انجام دادند. این تدبیر، این حکمت چیز بسیار شگفت‌آوری است؛ مظهر شکوفایی استعدادها و ظرفیت‌هاست...»؛ «جنگ توانست از یک مجموعه جوان، مجموعه‌ای از عناصر کارآمد و بااستعداد درست کند و تحویل بدهد؛ چون استعدادها در اینها شکوفا شد. جنگ مظهر این ارزش‌هاست. اینها چیزهایی نیست که هیچ ملتی از اینها خود را بی‌نیاز بداند. بنابراین راوی جنگ، درواقع دارد [بخوانید باید]

را به روضه‌خوانی برای حضرت سیدالشهدا^(ع) تشبیه کرده، می‌فرمایند: «روایت را روایت صحیح قرار بدهید؛ نگذارید روضه‌خوانی برای شهدا به سرنوشت روضه‌خوانی برای سیدالشهدا^(ع) - در دوره‌هایی - دچار بشود.» و تأکید دارند: «همان چیزی که هست را بیان کنید.»**

۶. روایت درست، شرط ماندگاری دفاع مقدس

از نظر مقام رهبری، روایت صحیح، دقیق، امیدبخش و بازتاب‌دهنده زیبایی‌ها و واقعیت‌های دفاع مقدس بدون دخالت پیرایه‌ها، تکمیل‌کننده دفاع مقدس است. هشت سال دفاع مقدس بدون روایت درست، موجب محصور ماندن آن حادثه بزرگ در زمان خود و از بین رفتن زحمات ملت و دستاوردهای نظام اسلامی می‌شود؛ همان‌طور که اگر پیام کربلا توسط حضرت سجاد^(ع) و حضرت زینب^(س) و سپس همه پیروان مکتب اهل بیت^(ع) منتقل نمی‌شد، دیروز و امروز ملت‌های مسلمان و آزاده جهان فاقد الگوی ظلم‌ستیزی و مقاومت در شرایط سخت و ایستادن پای ارزش‌ها بودند و اساساً دفاع مقدس با ویژگی‌های مورد اشاره خلق نمی‌شد. حضرت آیت‌الله خامنه‌ای می‌گویند: «عزیزان من! آنچه این قضیه را تمام می‌کند این است که روایت این حادثه به‌درستی صورت گیرد... اگر این حادثه درست روایت شود، این اثر ماندگار خواهد شد.»***

***. همان.

***. بیانات در دیدار جمعی از مدیران و فعالان فرهنگی دفاع مقدس، ۱۳۷۹/۷/۶.

ابعاد رویدادها را به نفع نتیجه‌گایی دفاع مقدس تبیین و از روایت ذلیلانه و واداده اجتناب کند. مقام معظم رهبری با ذکر مثالی این‌گونه به این وظیفه مهم راویان توجه داده‌اند: «مرحوم حاجی رکن، در مشهد منبر می‌رفت و روضه می‌خواند. روضه او مجلس را منقلب و زیر و رو می‌کرد. درحالی‌که مطلقاً - تعبیر خودش این بود و بارها در منبر می‌گفت که خاک بر دهانم اگر اسمی از نیزه و

شمشیر و خنجر بیاورم - از این چیزهایی که متعارف است گفته بشود، هیچ نمی‌گفت؛ اصلاً و ابداً. حادثه را تصویر می‌کرد، تصویر هنرمندانه...» «ما اگر بتوانیم ابعاد حادثه را با نگاه هنرمندانه و با زبان هنرمندانه ببینیم و تبیین و تصور بکنیم، به افزودنی هیچ احتیاج ندارد. این افزودنی‌های مضر [است] و افزودنی‌ها مضر [است] و

رنگ‌آمیزی‌های غیرلازم هیچ لزومی ندارد.»*

۵. اتقان و آنچه هست

یکی از آسیب‌ها و نگرانی‌های روایت، پیرایه و اغراق است که راویان محترم بی‌محابا در کوره انحراف از آنچه هست می‌دمند و به اتقان روایت لطمه وارد می‌کنند. رهبر معظم انقلاب چنین پدیده‌ای

*. بیانات در دیدار مسئولان مؤسسه روایت سیره شهدا، ۱۳۸۹/۴/۱۴.

مقام معظم رهبری:

ما اگر بتوانیم ابعاد حادثه را با نگاه هنرمندانه و با زبان هنرمندانه ببینیم و تبیین و تصور بکنیم، به افزودنی هیچ احتیاج ندارد. این افزودنی‌ها مضر [است] و رنگ‌آمیزی‌های غیرلازم هیچ لزومی ندارد.

۷. صحنه‌های حساس و نقاط عطف

دفاع مقدس نقاط عطف بسیاری دارد. در سال‌ها، در عملیات‌ها، در تابستان و زمستان، در دریا و کوه و دشت و هور، توسط فرماندهان و رزمندگان، در سطح رهبری و مسئولان و در جامعه حامی دفاع مقدس، رویدادهای سخت و زیبا و شهادت و مقاومت و... اتفاق افتاده که نقاط عطف دیدنی و شنیدنی را رقم زده است. مقام معظم رهبری تأکید دارند: «یکی از بزرگ‌ترین هنرهای نویسندگان - یعنی کسانی که روایت می‌نویسند... - یکی از مهم‌ترین بخش‌های کارشان این است که بتوانند لحظات حساس را ترسیم کنند.»*

۸. نقاط قوت

هدف روایت دفاع مقدس، بازتاب‌دادن کارویژه‌های ملت و دولت در دهه اول انقلاب و نشان‌دادن دستاوردهای بزرگ آن برای اتکای نسل جدید به آنها برای تحمل شرایط سخت امروز و فردا است. از این‌رو، تمرکز روایت باید روی نقاط قوت باشد و از بیان صحنه‌های دلخراش و اغراق در آن با هدف نشان‌دادن سختی‌ها اجتناب کرد؛ زیرا روایت وارونه بیان می‌شود. مقام معظم رهبری به این مهم توجه کرده‌اند و وظیفه نویسندگان، راویان و... در صحبت ایشان روشن شده است. «یکی از چیزهایی که ملت‌ها را همیشه زبون می‌کند و تحت‌سلطه دیگران قرار می‌دهد، این است که نقاط قوت ملت‌ها از چشم خودشان پوشیده بماند؛ نفهمند چه ارزش‌هایی، چه توانایی‌هایی، چه نقاط قوتی در آنها وجود دارد، * بیانات در دیدار راوی، نویسنده و برخی از کارگزاران نشر کتاب لشکر خوبان، ۱۳۹۲/۷/۱۵.

این را نفهمند.»** مقام رهبری درمقابل ضرورت بیان نقاط قوت، درباره پرداختن به ضعف‌ها نیز هشدار می‌دهند: «بعضی آثار در گوشه‌وکنار پیدا می‌شود که نه فقط عظمت را نمی‌بیند، می‌گردند یک نقطه ضعفی یا واقعی یا حتی پنداری، پیدا می‌کنند و آن را مورد مذاقه قرار می‌دهند. هدف از این کارها چیست؟ چرا ما باید این فرآورده‌های عظیم ملت ایران را ندیده بگیریم.»*** «دشمنان این انقلاب و دشمنان سبیل‌الله

سعی دارند که نگذارند این راه روشن جلو چشم‌ها قرار بگیرد.»****

۹. انگیزه و امید

دفاع مقدس در سخت‌ترین شرایط ممکن پس از انقلاب تاکنون اتفاق افتاد و در هاله‌ای از ابهام و ناامیدی، با انگیزه الهی و امید به نصرت خداوند و ناامیدی از چشم‌دوختن به

دست دشمنان، از آزمون معاصر پیروز بیرون آمد. راویان در روایت‌های خود باید بیندیشند که خروجی روایت آنها انگیزه و امید به آینده باشد، نه اینکه بعضاً با مطالب موهوم و واداده موجب ناامیدی نسل جوان شوند. شناساندن واقعیت دفاع مقدس، لاجرم

*** همان.

**** بیانات در دیدار جمعی از مدیران و فعالان فرهنگی دفاع مقدس، ۱۳۷۹/۷/۶.
***** بیانات در دیدار راوی، نویسنده و برخی از کارگزاران نشر کتاب لشکر خوبان، ۱۳۹۲/۷/۱۵.

مقام معظم رهبری:

روایت را روایت صحیح
قرار بدهید؛ نگذارید
روضه‌خوانی برای شهدا به
سرنوشت روضه‌خوانی برای
سیدالشهدا(ع) - در دوره‌هایی
- دچار بشود. همان چیزی که
هست را بیان کنید.

۱۱. اعتماد به نفس و احساس اقتدار

در رأس دستاوردهای دفاع مقدس، اعتماد به نفسی مثال‌زدنی در میان رزمندگان و فرماندهان و مسئولان نظام و رهبری انقلاب قرار دارد. بدون این مؤلفه تحمل و پیشبرد آن رویداد سترگ ناشدنی بود. مقام معظم رهبری با درک اهمیت مفاهیم اعتماد به نفس و اقتدار و حسن آن در جامعه می‌گویند: «آن عزتی، اعتماد به نفسی، احساس اقتداری که از ناحیه معنویت رزمندگان ما و جامعه اسلامی ما احساس شد و توانست آن حادثه عجیب و شگفت‌انگیز - یعنی پیروزی در دفاع مقدس و شکست در مقابل تهاجم این همه دشمن - را رقم بزند، آن خصوصیات، آن خصلت‌ها، برای ملت ما، برای کشور ما یکی از بزرگ‌ترین نیازها است... کار شما روایت دفاع مقدس و همین مجاهدت بزرگ است.»***

۱۲. گسترش فرهنگ و ارزش‌های دینی و انقلاب اسلامی

مهم‌ترین دستاورد جمهوری اسلامی برای اثبات توانمندی خود و ارائه راه آزمون‌شده موفق در عصر قدرت دینی، دفاع مقدس است. رهبر معظم انقلاب می‌فرمایند: «انقلاب اسلامی و دفاع مقدس، گنجینه‌های تمام‌نشدنی و ظرفیت‌های عظیمی هستند که باید از آنها برای نشر و گسترش فرهنگ و ارزش‌های دینی و انقلاب اسلامی در جامعه و جهان، حداکثر استفاده را کرد.»**** پس راویان باید در روایت‌های خود به این مهم به عنوان نتایج روایت توجه داشته باشند.

به امید می‌انجامد. مقام معظم رهبری می‌فرمایند: «کسانی می‌خواهند به‌عمد این خورشید فروزان و این منبع نورانیت و درخشندگی را از خاطره ملت ببرند؛ چون هرکس که این دوران را بشناسد و خصوصیات آن را لااقل تا حدودی درک کند، در خود احساس عزت و انگیزه و امید می‌کند... اول جنگ، ما هیچ چیز نداشتیم... واقعاً دست ما خالی بود، ... حتی تفنگ انفرادی در دست افراد نبود... در عین حال، جوان‌های ما ایستاده بودند و تلاش می‌کردند.»* بنابراین، روایت راویان باید دفاع مقدس را به‌عنوان خورشید فروزان و منبع نورانیت و درخشندگی در یاد و خاطره نسل جوان غرس کند.

۱۰. زیبایی و شکوه

روایت دفاع مقدس برای جامعه باید شکوه و زیبایی رفتار ملت و جوانان آن عصر را به رخ بکشد تا روح بزرگی و امید در جامعه روبه‌توسعه ایران دمیده شود و بتواند برای گسترش و حفظ الگوی جدید نظام سیاسی و استقلال ملی در مقابل حجم فشارها تاب بیاورد؛ و به عرضه و توانایی نسل قبل خود ببالد. مقام رهبری بازتاب دادن زیبایی و شکوه دفاع مقدس را مهم می‌دانند: «همه دست‌های شیطانی در صدد بودند نگذارند زیبایی‌ها و شکوه این حادثه منعکس بشود... شماها عکس این عمل کنید، شماها که خودتان آنجا بودید، بگویید.»**

*. بیانات در دیدار جمعی از پیشکسوتان جهاد و شهادت و خاطره‌گویان دفتر ادبیات و هنر مقاومت، ۱۳۸۴/۶/۳۱.
**. بیانات در دیدار راوی، نویسنده و برخی از کارگزاران نشر کتاب لشکر خوبان، ۱۳۹۲/۷/۱۵.

***. بیانات در دیدار فعالان عرصه هنر دفاع مقدس، ۱۳۸۸/۶/۲۴.
****. دیدار جمعی از مسئولان حوزه هنری و کارگزاران تولید و انتشار کتاب د، ۱۳۸۹/۲/۲۰.



بازدید مقام معظم رهبری - یادمان فتح‌المبین (غرب شوش) - ۱۳۸۹/۱/۱۱

۱۳. هدف‌های جبهه دشمن

که بسیج عمومی ملت کرد، آن کاری که گزارشگران این صحنه‌های شرف کردند و درمقابل چشم مردم قرار دادند و آن کاری که آن سلسله‌جنبان همه این افتخارها کرد، نمی‌بود. همین می‌شد؛ تردید نداشته باشید... بعد ملت ایران هروقت به آن منطقه از کشور خود می‌نگریست، احساس حقارت می‌کرد. اینکه شما دیدید پشت سر عراق، غرب یکپارچه قرار گرفت، شوروی و اروپای شرقی یکپارچه قرار گرفتند، عرب‌های خلیج‌فارس و حکومت‌های خلیج‌فارس که تابع اشاره امریکا بودند، یکپارچه قرار گرفتند و همه به عراق کمک کردند، هدفشان این نبود که چند شهر را از ایران بگیرند و به عراق بدهند یا یک دولت مستقل درست کنند. هدف، نابودکردن ملت ایران بود؛ هدف، صاف کردن آن حفره‌هایی بود که ملت ایران در دستگاه اقتدار امپراتوری استکبار به وجود آورده بود.*

*. بیانات در دیدار جمعی از مدیران و فعالان فرهنگی دفاع مقدس، ۱۳۷۹/۷/۶.

یکی از موضوعات اساسی در تبیین و روایت جنگ تحمیلی، پرداختن به اهداف دشمنان انقلاب اسلامی و نظام جمهوری در سطح عراق، منطقه و جهان است. این موضوع مهم و اساسی در اکثر روایت‌های روایان مفقود است و باید از آگاهان و مطلعان دعوت شود تا این موضوع را برای مردم و جوانان روایت کنند. حضرت آیت‌الله خامنه‌ای این مهم را تا عمق و لایه‌های زیرین واکاوی کرده‌اند. «هدف این بود که این ملت را برای قرن‌ها - حداقل یک قرن، دو قرن - با احساس حقارت سر جای خود بنشانند؛ و در مردمی که جرئت کرده بودند مقابل امپراتوری عظیم استکبار جهانی قیام کنند، برخلاف همه عرف‌های بین‌المللی، یک حکومت صددرصد مردمی را که به هیچ قدرتی در دنیا باج نمی‌دهد سر کار بیاورند، روحیه شجاعت و خودباوری را بمیرانند. آنچه که برای آنها غایت مطلوب بود، این بود؛ و این می‌شد، اگر آن کاری که رزمندگان کردند، آن کاری که خانواده‌ها کردند، آن کاری

۱۴. جنبه‌های مختلف جنگ

جنگ تحمیلی و عرصه‌های دفاع مقدس فقط روایت یک گردان یا یک دسته یا یک حادثه و زخم‌وزیلی نشان‌دادن رزمندگان لای موتور قایق‌ها یا زیر چرخ ماشین‌ها یا اغراق و نشان‌دادن چندبرابری تعداد شهدا و امثال آن نیست؛ که اینها هم جزئی از جنگ و البته با نگاه نقص به دفاع مقدس قابل‌درک است. دفاع مقدس از

داخل منازل و کوچه‌ها و شهرها و اقشار، اعزام، عشق و احساس و عاطفه متن جامعه تغذیه شده است. بهتر بگوییم، دفاع مقدس فقط شهیدشدن و تکه‌تکه‌شدن نبود؛ بلکه جنبه‌های مختلف داشت. مقام معظم رهبری این نکته را این‌چنین بیان می‌کنند: «همه جنگ داخل جبهه‌ها نیست.

بعضی آثار در گوشه‌وکنار پیدا می‌شود که نه فقط عظمت را نمی‌بینند، می‌گردند یک نقطه ضعفی یا واقعی یا حتی پنداری، پیدا می‌کنند و آن را مورد‌مداقه قرار می‌دهند. هدف از این کارها چیست؟ چرا ما باید این فرآورده‌های عظیم ملت ایران را ندیده بگیریم.

بسیاری از مسائل جنگ داخل خانه‌هاست، و راه‌هاست، داخل دل‌هاست، در مجموعه‌های تصمیم‌گیری است، در مجامع بین‌المللی است... کسانی که امروز شما می‌بینید درباره سلاح‌های کشتار جمعی و سلاح‌های شیمیایی و میکروبی و از این حرف‌ها داد سخن می‌دهند و جزء مسائل واضح می‌شمرند، اینها به رژیم عراق و ارتش عراق سلاح شیمیایی می‌دادند.»*

* همان.

۱۵. روایت پیروزی

روایت دفاع مقدس برای نسل‌های بعد باید بیش از هر عامل دیگر، بر "دال اصلی دفاع" مقدس تمرکز داشته باشد. در طول هشت سال دفاع مقدس، همواره و در اکثر اوقات، جمهوری اسلامی طرف پیروز جنگ بوده و شروع و پایان جنگ با شکست عراق توأم شده است. «ما در این ماجرای هشت‌ساله یک پیروزی مطلق به دست آوردیم. ما که جنگ را شروع نکرده بودیم که بگوییم فلان‌جا را می‌خواستیم بگیریم نتوانستیم، پس ناکام شدیم؛ قضیه این نبود. قضیه این بود که دشمنی به ما حمله کرده بود و می‌خواست بخشی از خاک ما را بگیرد، همه دنیا هم به او کمک کردند؛ ما هم مردانه ایستادیم؛ ناکام شد و بینی‌اش به خاک مالیده شد و برگشت. پیروزی از این بالاتر؟ این پیروزی را با همین ابعاد، با همه خصوصیتی که در آن وجود دارد، با همه آن هزار ماجرای که آن را به وجود آورده است، ما باید روایت کنیم.»* راویان باید توجه داشته باشند که نخ تسبیح روایت، پیروزی و ابعاد آن است.

۱۶. روایت شکست

در روایت دفاع، شکست‌ها را با حماسه و مقاومت و قهرمانی توضیح می‌دهند. رهبری با مثالی دقیق و درس‌آموز و با زبان آموزشی برای راویان و همه آنهایی که در بخش‌های مختلف درباره دفاع مقدس می‌نویسند و می‌گویند و... توجه می‌دهند: «آثار بزرگ هنری دنیا را نگاه کنید؛ بسیاری از آنها بر روی قهرمانی‌های ملت‌ها متمرکزند؛ حتی آنجایی که شکست خوردند. در لشکرکشی ناپلئون به روسیه، دو

* همان.

به اشکال مختلف و به صورت مستقیم و غیرمستقیم، راویان را راهنمایی کرده‌اند که در مواجهه با دفاع مقدس باید به چه جنبه‌ها و ابعادی توجه و آن را برای جوانان، دانشگاهیان، نخبگان و آحاد مردم برجسته کنند. یک بار دیگر بادقت بنگرید ببینید مقام رهبری روی چه مفاهیمی تأکید می‌کنند تا در روایت‌های خود با این نگاه و محورهای سراغ دفاع مقدس بروید: "صفات عالی"، "ارزش‌ها"، "اتقان و آنچه هست"، "صحنه‌های حساس و نقاط

نفر روایتگر بزرگ هنری، این ماجرا را روایت کردند: یکی فرانسوی است که ویکتور هوگوست؛ یکی روسی است - طرف شکست خورده، که اول کار شکست خورد - که تولستوی است. آن طرف پیروز طبعاً گزارش‌هایی را ممکن است بدهد؛ اما شما ببینید، در این کتاب آن طرف شکست خورده، شکست را آن چنان تصویر می‌کند که مایه غرور و سربلندی است.*

۱۷. به جا آوردن حق روایت

آموزه‌های قرآنی به ما می‌گوید "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ"؛** حق تقوا را به جا بیاورید. مقام رهبری گوشزد می‌کنند که حق جهاد را به جا آورید: «کسانی که در این میدان جهاد فرهنگی حضور دارند باید حق جهاد را به جا آورند و آن گونه که شایسته است، به ترویج ارزش‌های دینی و واقعیات انقلاب اسلامی و دفاع مقدس بپردازند.»*** ترویج ارزش‌ها و واقعیات دفاع مقدس به طور شایسته تابلوی رویکرد روایت‌گری است و باید همواره این توجه و تنبه را هنگام روایت در یادمان‌ها در ذهن داشت.

نتیجه‌گیری؛ ضرورت دگرگونی در روایت‌ها و انطباق آن با سرفصل‌های رهبر انقلاب

آنچه در سوط و زیر تیترهای نوشته حاضر درج شده، همه برگرفته از بیانات رهبر معظم انقلاب درباره چارچوب و معیارهای روایت درست و سازنده است. مقام رهبری

*. همان.

** قرآن کریم، سوره آل عمران، آیه ۱۰۲.

*** بیانات دیدار جمعی از مسئولان حوزه هنری و کارگزاران تولید و نشر کتاب د، ۱۳۸۹/۲/۲۰.

آثار بزرگ هنری دنیا را نگاه کنید؛ بسیاری از آنها بر روی قهرمانی‌های ملت‌ها متمرکزند؛ حتی آنجایی که شکست خورده‌اند. اما شما ببینید، در این کتاب آن طرف شکست خورده، شکست را آن چنان تصویر می‌کند که مایه غرور و سربلندی است.

عطف"، "نقاط قوت"، "انگیزه و امید"، "اعتماد به نفس و احساس اقتدار"، "هدف‌های جبهه دشمن"، "جنبه‌های مختلف جنگ"، "پیروزی‌ها"، "چگونگی بیان شکست‌ها که از آن غرور و سربلندی بیرون بیاید"، "زیبایی و شکوه"، "روایت درست".

روایان اکثراً خود همه آنچه مقام رهبری به آن دعوت می‌کنند را درک

کرده‌اند و می‌دانند نباید بدون این چارچوب و مبتنی بر حافظه و تشخیص خود، جنگ را روایت کنند. ایشان باید برای ارائه روایت با معیارها و جهت‌گیری مورد نظر مقام رهبری، زحمت مطالعه را تحمل و با خبرگان این عرصه مانند فرماندهان دفاع مقدس و کارشناسان و نویسندگان مجرب این حوزه، ارتباط آموزشی و یادگیری برقرار کنند و به طور مستمر به اصلاح روایت خود حساس باشند تا روایت راهیان نور از آنچه هست،



بایدها و نبایدهای روایت‌گری راویان راهیان نور

مصاحبه با سردار دکتر بهمن کارگر، رئیس بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس و رئیس ستاد مرکزی راهیان نور

تهیه و تنظیم: محمدجواد اکبرپور و
امیرمحمد حکمتیان*

چکیده		

بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس با هدف حفاظت و بهره‌برداری از آثار و ارزش‌های جنگ تحمیلی و جلوگیری از نابودی و تحریف آن، در تاریخ ۱۳۶۹/۷/۱۲ با فرمان مقام معظم رهبری و فرمانده کل قوا تأسیس شد. پس از آن ستاد مرکزی راهیان نور کشور با هدف ساماندهی وضعیت راهیان نور در سال ۱۳۸۴ ذیل ساختار بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس ایجاد شد. از جمله وظایف این ستاد که در راستای تبیین معارف جنگ عراق و ایران برای بازدیدکنندگان مناطق عملیاتی انجام می‌شود، تربیت و آموزش راویان دفاع مقدس در سراسر کشور و رصد و پایش روایت‌های عرضه‌شده در یادمان‌های راهیان نور است. متن پیش‌رو مصاحبه با سردار دکتر بهمن کارگر مسئول بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس و رئیس ستاد مرکزی راهیان نور است. وی در این گفت‌وگو، به بررسی مؤلفه‌های روایت راویان راهیان نور و وضعیت جاری روایت‌گری و برنامه‌های آتی برای ارتقای سطح کیفی و کمی روایت راویان و... پرداخته است.

واژگان کلیدی: راویان، راهیان نور، بایدها و نبایدها، روایت‌گری، سردار کارگر

محمدجواد اکبرپور بازرگانی: بسم الله الرحمن الرحيم. به اینکه مسئولیت اصلی این حرکت عظیم فرهنگی بر دوش سازمان مرکزی راهیان نور است، ابتدا این سؤال را مطرح می‌کنم که تعریف جناب‌عالی از روایت‌گری راهیان نور چیست و این اردوها چه اهدافی را دنبال می‌کند؟

سردار دکتر بهمن کارگر: بسم الله الرحمن الرحيم. اولاً به نظر من در راهیان نور نمی‌شود گفت کدام بخش از بخش دیگر آن مهم‌تر است. من موافق این نیستم که مهم‌ترین بخش راهیان نور روایت‌گری است. من

مستحضرید که همه‌ساله افراد زیادی از اقشار و اصناف مختلف به منظور آشنایی با تاریخ و معارف جنگ تحمیلی در قالب اردوهای راهیان نور از مناطق عملیاتی دوران دفاع مقدس بازدید می‌کنند. در این زمینه، روایت راویان در مناطق عملیاتی و یادمان‌های راهیان نور نقش بسزایی در تبیین فرهنگ دفاع دارد؛ به گونه‌ای که می‌توان روایت‌گری را مهم‌ترین رکن انتقال فرهنگ دفاع مقدس از نسل قدیم به نسل جدید برشمرد. با توجه

* کارشناسان مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس

نیاید‌ها و نیاید‌های روایت‌گری راویان راهیان نور



سردار دکتر بهمن کارگر، رئیس بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس و رئیس ستاد مرکزی راهیان نور کشور

که می‌خواهد روایت‌گری کند، داشته باشد. مثلاً
 راوی‌ای که می‌خواهد در شلمچه روایت‌گری کند،
 اول تاریخچه قبل از دفاع مقدس درباره شلمچه را
 می‌گوید، بعد به این موضوع می‌پردازد که در دفاع
 مقدس چه اتفاق‌هایی افتاد، مثلاً یکی از فلش‌هایی
 که ارتش عراق از آنجا وارد کشور ما وارد شهر
 خرمشهر شد، از شلمچه بود. بعد از آن، راوی به این
 موارد می‌پردازد که ما چه عملیات‌هایی را در این
 منطقه داشتیم، مثل عملیات رمضان، کربلای ۴ و ۵ و
 بعد از کربلای ۵ چه اتفاق‌هایی در آنجا رخ داد. یعنی
 راوی باید این اطلاعات را از آن منطقه داشته باشد
 که مخاطبان با آن اطلاعات به درک مناسبی از دفاع
 مقدس برسند.

۶. کسی که روایت‌گری می‌کند باید اهل مطالعه
 باشد. اگر اهل مطالعه نباشد، نمی‌تواند این توفیق را
 به دست آورد. یکی از موضوعات مهم در روایت‌گری
 این است که اطلاعات راوی باید به‌روز باشد. مسائل

۴. مسئله بعدی در امر روایت‌گری این است
 که راوی باید مخاطب‌شناس باشد و بداند برای چه
 کسی روایت‌گری می‌کند. این خیلی مهم است که

۳۰ سال بودند. این جوان‌ها، جوان‌های آگاه و آدم‌های باسوادی‌اند و دسترسی به فضای مجازی دارند. یعنی از نظر هوش و ذکاوت جوان‌های الآن با سابق قابل‌مقایسه نیستند، چون اطلاعات زیادی به‌سوی آنها سرازیر شده است و خوب می‌توانند مطلب را بگیرند. برای همین گفتم راوی باید به مسائل روز هم آشنا باشد. بنابراین ما نباید پرگو باشیم.

۱۷. ما در دفاع مقدس باید وقایع را بیان کنیم. این

مسئله بعدی در روایت‌گری این است که فقط حضور در دفاع مقدس کافی نیست. راوی باید اطلاعات لازم در مورد دفاع مقدس داشته باشد و مهم‌تر از آن باید درک و تحلیل درستی از دفاع مقدس داشته باشد.

خیلی مهم است. راویان ما اگر قصه‌های دفاع مقدس را بلد باشند، خوب می‌توانند این وقایع را بیان کنند. ما نمی‌خواهیم برای یک کسی که آمده است در شلمچه نشسته، سخنرانی کنیم. ما می‌خواهیم بگوییم که در شلمچه چه اتفاقاتی افتاده است و برای آن اتفاقات هم مصادیق را تعریف کنیم. مثلاً طرف می‌آید درباره

شلمچه بحث می‌کند، می‌گوید در کربلای ۵ اینجا عملیات شد و اتفاقاتی رخ داد، ولی اگر یکی دو نمونه هم از رشادت‌ها و از خودگذشتگی‌های آن رزمندگان بگوید این بیشتر جا می‌افتد. به‌نظر من کسی را که می‌توانیم در نظام جمهوری اسلامی پیدا کنیم که راویان ما باید از ایشان یاد بگیرند و از روش ایشان تقلید کنند، جناب حجت‌الاسلام آقای محسن قرائتی است. ایشان از اول انقلاب تا حالا در تلویزیون صحبت می‌کند و هر بار هم که در تلویزیون می‌آید، یک حرف

غش کند. بنابراین این هم موضوع مهمی است. قیاس دفاع مقدس با مسائل جناحی امروز انحراف است. ما اگر حقیقت دفاع مقدس را بگوییم، مردم راه را پیدا می‌کنند و می‌فهمند که امروز باید چطور حرکت کنند. مثلاً در دفاع مقدس رزمندگان ما مطیع امام بودند و با اطاعت از حضرت امام خمینی^(ره) آمدند در جبهه‌ها و از خودگذشتگی کردند؛ از این معلوم می‌شود که امروز هم راه نجات ما پیروی و اطاعت از مقام معظم رهبری حضرت امام خامنه‌ای است. خب این راه را نشان می‌دهد. اصلاً لزومی ندارد وارد مسائل جناحی شویم. اگر ما وارد مسائل جناحی شدیم، بالاخره مخاطبی که آنجا نشسته است، یک سلیقه سیاسی دارد دیگر، همین به بگومگوها و کینه‌توزی‌ها تبدیل می‌شود. پس بهتر است ما حقیقت دفاع مقدس را بگوییم. یکی از موضوعات اصلی در دفاع مقدس تبعیت از فرماندهی کل قوا بوده است که حضرت امام خمینی^(ره) به‌عنوان یک مرجع تقلید و نایب امام زمان^(عج)، فرمانده کل قوا بود. خب امروز مرجع تقلید ما حضرت امام خامنه‌ای^(مدظله‌العالی) است و باید از ایشان تبعیت داشته باشیم. فرمانده کل قوا هم ایشان است. پس راه معلوم است و لازم نیست وارد مسائل جناحی شویم.

۱۶. موضوع بعدی در روایت‌گری این است که ما نباید پرگویی کنیم، باید مفیدگویی کنیم. پرگویی فایده ندارد. الآن همه دنیا پیامکی و بلوتوثی شده است، الآن باید کپسولی مسائل را به مردم بگویید. از شما به یک اشاره و آنها دیگر خودشان می‌فهمند که قضیه چیست. سال گذشته قریب ۶ میلیون نفر به راهیان نور رفتند، ۸۰ درصد اینها جوان‌های بین ۱۵ تا



سردار دکتر بهمن کارگر، رئیس بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس و رئیس ستاد مرکزی راهیان نور کشور

۲۳. روایت و روایت‌گری از هم جدا نیست. اصلاً شما نمی‌توانید روایت و راوی را از هم جدا کنید. اینها مثل چسب به هم چسبیده‌اند. این خیلی مهم است. یکی از چیزهایی که به‌نظر من باید در روایت به آن دقت کنیم و مورد مطالعه قرار دهیم، کتاب حماسه

حسینی شهید استاد مطهری است و همه راویان ما باید آن را مطالعه کنند. ایشان راجع به تحریف و همین‌طور واقعه عظیم کربلا خیلی صحبت کرده‌اند. این خیلی مهم است. الآن ما می‌بینیم کربلا به ما رسیده است و می‌دانیم چه اتفاقی افتاده. انقلاب اسلامی مدیون کربلاست؛ ما هرچه داریم، از کربلا داریم. اینها مسائل مهمی است که باید در موضوع روایت و روایت‌گری مدنظر قرار گیرد.

۲۴. راوی باید سعه‌صدر داشته باشد، باید صبور باشد و اگر سعه‌صدر نداشته باشد نمی‌تواند ادامه بدهد. جوانی است ۱۵ ساله است، دفاع مقدس را

وضعیت فعلی روایت‌گری

اکبرپور بازرگانی: وضعیت موجود و روایت‌گری‌هایی را که در حال حاضر در یادمان‌ها و کاروان‌های بازدید از مناطق عملیاتی راهیان نور صورت می‌گیرد، چگونه ارزیابی می‌کنید؟ چه آسیب‌ها، اشکالات و اختلالاتی روایت راهیان نور را تهدید می‌کند؟ به‌نظر می‌رسد برخی از افراد با مقوله روایت‌گری دفاع مقدس به‌صورت ساده و سطحی برخورد می‌کنند، به‌گونه‌ای که تعدادی بدون داشتن دانش و تخصص لازم و کافی برای تبیین وقایع و مقاطع جنگ هشت‌ساله و بدون رجوع به منابع مکتوب و مستند، به روایت‌گری دفاع مقدس در کاروان‌ها و یادمان‌ها

بوشهر و هرمزگان، سال به سال بیشتر می‌شود. معلوم است اثر خود را گذاشته است. اشکال که اگر شما بخواهید بگویید، بله اشکال هست تا ما به نقطه مطلوب برسیم. همه باید دست به دست هم بدهیم تا درست شود. ولی باید دست این راویان را بوسید، با کمترین امکانات از خودشان مایه می‌گذارند و می‌آیند در این مناطق حضور پیدا می‌کنند و در حد بضاعتشان و بیش از بضاعتشان کار می‌کنند. به نظر من نباید دنبال این باشیم که اینها را مأیوس کنیم و به اینها نمره پایین بدهیم. اگر هم می‌خواهیم نمره بدهیم، به اینها نمره جمعی بدهیم. همین فصلنامه نگین، دو سال است وارد موضوع راهیان نور شده پس شما هم دیر آمدید و دیر عمل کردید، مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس هم دیر وارد شد، ما هم دیر آمدیم. من می‌خواهم بگویم ما باید به نسبت ارزیابی کنیم؛ صفر و صدی نباشیم. توی هر چیزی صفر و صدی وارد شویم، توفیق نداریم. به نظر من این تعداد ۲۵ هزار راوی، این بچه‌ها، همه مجاهد فی سبیل الله هستند. از خودشان دارند مایه می‌گذارند، آمده‌اند توی میدان. باید از آنها تشکر کنیم، ولی شروع کنیم اشکالات را یکی یکی رفع کنیم و شروع کرده‌ایم. الآن برای آنها آموزش گذاشته‌ایم، با آنها در ارتباطیم، داریم مشکلات آنها را برطرف می‌کنیم؛ یعنی روایت‌گری امسال نسبت به پارسال بهتر شده است، سال آینده نسبت به امسال بهتر می‌شود. می‌خواهم بگویم من که مسئول راهیان نور در کشورم و گفتم که باید مشخصات یک راوی چی باشد، خودم این شرایط را ندارم. یعنی باید برویم آدم‌ها را انتخاب کنیم و برداریم بیاوریم. یکی از مسائل این است که ما الآن داریم به سویی می‌رویم که بچه‌هایی که در دفاع مقدس حضور

می‌پردازند؟ این امر سبب شده است در حجم زیادی از روایت‌گری‌ها شاهد نقص در بیان مطالب و کاستی محتوای آنها باشیم و بعضی از روایت‌ها به ضدروایت یا ضدتبلیغ تبدیل شوند.

سردار کارگر: من به این غلظتی که شما می‌گویید، قبول ندارم. ما باید با توجه به بضاعتان ارزیابی کنیم. نمی‌شود ایدئال‌هایمان را مبنا قرار دهیم و فقط با این ایدئال‌ها روایت‌ها را ارزیابی کنیم. ما آرمان‌گرایی، ایدئال‌ها هم

جلو چشممان است، تابیا بیا بیا به این ایدئال‌ها برسیم باید موجودی خودمان را هم نگاه کنیم. باید به واقعیت‌ها هم بپردازیم. من به این غلظت قبول ندارم؛ که حالا مثلاً ضعیف هستند و فلان هستند. یکی از اشکالات اساسی این است که ما در مجموعه بالاتر در ستادهای راهبردی و ستادهای تصمیم‌گیری کم‌کاری کرده‌ایم. باید برای

راویان آموزش بگذاریم، کلاس بگذاریم، امکانات را برای آنها فراهم کنیم. وقتی راوی یک بلندگو و یک میکروفون درست و حساسی ندارد که صحبت کند، شما انتظار دارید که این راوی چه روایتی بکند؟ شما امکان مطالعات برایش نگذاشتی، منابع در اختیارش نگذاشتی، این هم هست، ولی من می‌گویم باوجود این اشکالاتی که ما داریم بیان می‌کنیم، می‌بینیم عدد مراجعه مردم و زیارت یادمان‌های دفاع مقدس در همین هفت استان خوزستان، ایلام، کرمانشاه، کردستان، آذربایجان غربی،

ما باید در روایت‌گری اسیر احساسات نشویم. عقلانیت خیلی مهم است. احساسات خوب است ولی نباید اسیر احساسات بشویم چون اگر چنین شود ممکن است در گفتارمان غلو بکنیم و غلو کردن یکی از علائم تحریف باشد.

می‌خواهیم اسناد و مدارک دفاع مقدس را ممیزی کنیم. مسئولیت این کار با این بنیاد است. مثلاً راجع به یک عملیات، وقتی فرمانده دوتا قرارگاه که در همان عملیات بودند، باهم می‌نشینند حرف می‌زنند، باهم اختلاف‌نظر دارند. حتی فرمانده لشکرها با یکدیگر اختلاف‌نظر دارند. ببینید یک فرمانده لشکر در یک خط حدی عملیات کرده، چیزی را بیان می‌کند، چون همان خط حد را دیده است. یک فرمانده لشکر که کنارش بوده، چیز

دیگری را دیده و روایت می‌کند، چون چیزی که او دیده، آن فرمانده ندیده است. بالاتر از این من به شما بگویم، اگر دوتا گردان از دوتا لشکر باهم عمل کردند، حتی دوتا گردان از یک لشکر هرکدام در یک خط حدی عمل کردند، نظراتشان باهم متفاوت است. حالا چه برسد به راویان امروزی ما. من دارم می‌گویم راویان ما

باید تخصصی شوند؛ یعنی یک نفر متخصص شلمچه باشد، متخصص هویزه یا دهلاویه یا علقمه یا ارونه باشد و بتواند همان‌جا روایت بکند. حالا متأسفانه بعضی‌ها که راوی می‌شوند، می‌گویند من جنوب را روایت می‌کنم، می‌توانم بروم غرب را هم روایت بکنم. آنکه دیگر واویلاست؛ مگر اینکه یک آدم خاصی باشد. ما الآن ۵۷ یادمان داریم، ولی هزاران واقعه و اتفاق در طول دفاع مقدس بوده است. این ۵۷ یادمان را ما این‌جوری در شورای سیاست‌گذاری راهیان نور کشور

داشتند دارند کم می‌شوند و بچه‌هایی که دفاع مقدس را ندیده‌اند دارند زیاد می‌شوند؛ یعنی ما در آینده راویانی داریم که در دفاع مقدس هم نبوده‌اند. حالا باید چه کار کنیم؟ باید دفاع مقدس را به اینها منتقل بکنیم. یکی از راه‌حل‌های آن این است که ما باید در کنار این بچه‌های قدیمی که در دفاع مقدس بوده‌اند، جوان‌ها را بگذاریم که اینها تجربه پیدا کنند و یاد بگیرند که راوی شوند. به‌نظر من باید ارزیابی‌هایمان با بضاعت‌مان بخواند. نسبت به بضاعت‌مان باید ارزیابی کنیم؛ نسبت به مطلوب‌ها و ایدئال‌ها نباید ارزیابی کنیم.

برنامه‌ها برای رسیدن به روایت‌گری مطلوب

امیرمحمد حکمتیان: به‌منظور ارتقای سطح کیفی روایت‌های راهیان نور، چه تدابیری برای آموزش راویان و اصلاح روایت‌های دفاع مقدس اندیشیده شده است؟ آیا مکانیزمی برای نظارت و ارزیابی روایت‌گری در یادمان‌ها و کاروان‌های راهیان نور وجود دارد؟
سردار کارگر: یکی اینکه ما گفتیم شبکه راهیان درست کنیم که الآن هم این را داریم، ولی این شبکه راهیان باید در طول ۳۶۵ روز مرتبط باشند. ما باید یک‌سری آموزش‌های استقراری داشته باشیم؛ مثلاً بگوییم در سال، یک ماه اینها آموزش ببینند. در طول سال باید آموزش پیام نوری و آموزش غیرحضورى داشته باشیم، مدام به اینها غذای محتوایی بدهیم. من اینجا یک چیزی را به شما بگویم، این که من عرض کردم یک راوی فقط کافی نیست که اطلاعات داشته باشد، فقط کافی نیست که در دفاع مقدس بوده باشد و باید اطلاعات هم راجع به دفاع مقدس داشته باشد، علت چیست؟ ما چون در بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدسیم، الآن

در روایت‌گری سمی وجود دارد که اگر وارد روایت‌گری بشود، دفاع مقدس را به انحراف می‌کشاند و آن‌هم تعصبات جناحی است. ورود مسائل جناحی به موضوع روایت‌گری دفاع مقدس خیانت به دفاع مقدس است. قیاس دفاع مقدس با مسائل جناحی امروز انحراف است.

بابدها و نپایدهای روابت‌گری راویان راهیان نور

بہتر شد بالاتر برود، ولی اگر شرایط بہتر نشد بلافاصلہ از روایتگری کنار برود. ممکن است شرایط جسمی نداشته باشد، یا شرایط دیگری داشته باشد. مثلاً من دیگر پیر شدہ ام یا فن بیانم دچار مشکل شدہ است و نمی توانم روایت بکنم. یا شاید نتوانم با مخاطبان ارتباط برقرار کنم. ما باید بر روایان نظارت داشتہ باشیم؛ باید در روایان زایش و رویش داشتہ باشیم. این خیلی مہم است. ما باید از رسانہ های نوین و فناوری های روز در مسئلہ روایتگری کمال استفادہ را بکنیم. اگر اینہا را وارد نکنیم، روایتگری خاصیتش را از دست می دہد. البتہ روایتگری سنتی را ہم باید حفظ کنیم، ولی باید از رسانہ های نوین در مسئلہ روایتگری ہم استفادہ کنیم. ببینید، یکی از مسائل مہم این است کہ قبل از اینکہ زائر یا مخاطب بہ یادمان برسد، ما بتوانیم خیلی از اطلاعات را بہ او منتقل کنیم. مثلاً برای این موبایلی کہ دست من است، یک نرم افزار تعریف کنیم تا قبل از اینکہ وارد شلمچہ یا ہویزہ و طلائیہ شود، از امکانات این اپلیکیشن بفہمد کہ این یادمان چہ بودہ و چہ اتفاق هایی در اینجا رخ دادہ است. وقتی این فرد بہ راوی رسید، آمادہ است و دیگر نیاز نیست راوی از مقدمہ شروع کند کہ اینجا کجاست و غیرہ. زمانی کہ خدمت مقام معظم رہبری رسیدیم، آقا فرمودند کہ برای ہر یادمان یک شناسنامہ درست کنید و ما این کار را کردیم و در یادمان ہا ہم دارد توزیع می شود. موضوع بعد اینکہ این شناسنامہ ہا غیر از این بہ صورت کتابچہ در اختیار مخاطبان قرار می گیرد، توی سایت راہیان نور ہم وجود دارد. مثلاً یک مخاطب می تواند بہ سایت برود و دربارہ استان خوزستان کہ ۲۱ یادمان در آنجا وجود دارد، اطلاعاتی درمورد ہمہ آنها از سایت ستاد مرکزی راہیان نور در بیآورد.

مصوب می‌کنیم که یادمان‌هایی که یک واقعه بزرگ و به‌یادماندنی در آن اتفاق افتاده، آنجا را می‌گذاریم، ولی در کنار یک یادمان ممکن است ۱۰۰ یا ۲۰۰ واقعه دیگر هم اتفاق افتاده باشد. بنابراین اعتقاد من بر این است که ما باید حداقل امکانات را در اختیار راولیان قرار دهیم. راولیان باید به‌صورت نوبه‌ای باشند. این خیلی مهم است که ارتباط راولیان با سیستم آموزش از راه دور و غیرحضورى کاملاً برقرار شود. راولیان باید شبکه‌سازی شوند. امکانات و تجهیزات کمک‌آموزشی باید در اختیار راولیان قرار بگیرد. ما اگر بتوانیم از امکانات جدید یعنی شبیه‌سازی‌ها [استفاده کنیم، خوب است] که الآن دنبال آن هستیم که برویم چندتا یادمان را به‌عنوان نمونه اجرا کنیم. حالا این کارهایی که الآن در تلویزیون دارند می‌کنند که در رزمایش‌هایی که نیروهای مسلح دارند یا اتفاقاتی که هست، ما بتوانیم همین کار را برای راولیان انجام بدهیم. باید نقشه به مقدار کافی در اختیار آنها قرار بدهیم. حتی اگر بتوانیم در هر یادمانی یک اتاق وضعیت درست بکنیم، می‌تواند کمک خوبی به راولیان بکند. زائری که به یادمان‌ها می‌آید، صرف حضورش هم اثر وضعی در او دارد. منتها اگر ما بتوانیم یک اتاق وضعیتی داشته باشیم و نمایشگاه‌هایی که آن یادمان را بهتر معرفی کند، اینها خیلی می‌تواند کمک کند. موضوع بعدی این است که ما باید بین راولیان سطح‌بندی کنیم که طرف تلاش بکند به سطح بالاتر برسد، که البته این کار را دارند می‌کنند. مسئله بعد هم این است که ما باید نظارت دقیقی روی راولیان داشته باشیم. ما مکانیزم‌های داریم و الآن داریم آنها را تقویت می‌کنیم. نظارت بوده است، ولی الآن دستگاه نظارتی را خیلی بیشتر کرده‌ایم. راوی باید بداند که تحت نظارت است. اگر شرایط راوی



سردار دکتر بهمن کارگر، رئیس بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس و رئیس ستاد مرکزی راهیان نور کشور

کنند. ما باید تحقیقات و مطالعاتمان طوری باشد که امیدوارکننده باشد و واقعیت‌ها را هم ببینیم. مثلاً خیلی از مطالعات و تحقیقات ما در بایگانی و در قفسه‌ها است. علت این است که آمدم آرمانی در نظر گرفتیم و آرمانی هم تنظیم کردیم، بنابراین مخاطب وقتی می‌خواهد بخواند، سریع کنار می‌گذارد. در یکی از ماه‌های رمضانی که مسئولان نظام خدمت حضرت آقا بودند، مضمون فرمایش معظم‌له این بود که ما آرمان‌گرا هستیم، دنبال آرمان‌هایمان هم هستیم، ولی در رسیدن به آرمان‌ها به واقعیت‌ها هم توجه می‌کنیم. ما باید وسعت خودمان را هم ببینیم که چیست. به نظر من راویان تابه‌حال موفقیت نسبی داشته‌اند. من به موضوع روایت‌گری خوش بینم. خب نشانه‌اش این است که این همه مردم دارند می‌آیند. بعضی‌ها می‌گفتند که مردم از جنگ و شهید و اینها خسته شدند؛ خب چی شد حالا؟ در سال ۱۳۹۲ ما بیش از ۴ میلیون زائر راهیان نور داشتیم و سال گذشته

دیگر اینکه ما شناسه‌ای در هر یادمان هم بگذاریم که الآن گذاشته‌ایم. یک کار قشنگ‌تر این است که این موبایل‌ها که در اختیار است، ما الآن با وزارت ارتباطات صحبت کردیم که وقتی خود افراد و زائرین وارد منطقه عمومی یادمان می‌شوند بلافاصله اطلاعات آن یادمان روی تلفن همراهشان بیاید. الآن ما داریم با وزارت ارتباطات مذاکره می‌کنیم و این احتیاج به یک سری زیرساخت‌ها و نرم‌افزارها دارد. خب اگر ما بتوانیم از این امکانات استفاده کنیم، کمک بسیار زیادی به راوی می‌کنیم. یعنی روایت سنتی سر جایش است، ولی قبل از اینکه مخاطب به راوی برسد، یک سری اطلاعات اولیه را درباره یادمان گرفته است. باید این کمک‌ها بشود. ولی من به شما بگویم ما حتماً در راهیان نور موفق می‌شویم، با همین کمک‌هایی هم که شما دارید می‌کنید. من تشکر می‌کنم از مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس که آمده است. از بقیه هم دعوت می‌کنیم که بیایند کمک

[illegible]



حماسه لشکر ۴۱ ثارالله (ع) در فتح فاو روایت یوسف میرشکاری در یادمان اروندکنار

تهیه و تنظیم: اکبر رستمی*

چکیده	آنجکه پیش روست گزارشی است از روایت آقای یوسف میرشکاری از رزمندگان لشکر ۴۱ ثارالله ^(ع) در دوران دفاع مقدس، که به‌همت نگارنده در ۲۵ اسفندماه ۱۳۹۴ و در ساعت ۱۰:۳۰ الی ۱۱:۱۰ در یادمان والفجر ۸ ضبط شده و به‌صورت متن نوشتاری درآمده است. مخاطبان این روایت کاروانی ۳۵۰ نفره متشکل از دانشجویان دختر دانشگاه‌های استان کرمان بودند. آقای میرشکاری راوی همراه کاروان، در سخنان خود به تحلیل سیر جنگ قبل از عملیات والفجر ۸ و همچنین عملکرد لشکر ۴۱ ثارالله ^(ع) در عملیات والفجر ۸ پرداخت. معرفی منطقه، آموزش غواصان، اقدامات شناسایی، مهندسی و تشریح وقایع شب عملیات و بیان خاطره، از محورهای روایت آقای میرشکاری بود. در نوشتار حاضر ابتدا متن کامل روایت ارائه شده، سپس نقاط قوت و ضعف روایت با لحاظ کردن معیارهای روایت درست مورد ارزیابی قرار خواهد گرفت.		
	واژگان کلیدی: روایت اروند، یادمان اروندکنار، عملیات والفجر ۸، لشکر ۴۱ ثارالله ^(ع) ، روایت میرشکاری		

متن روایت

تشریح شرایط جنگ تا قبل از عملیات والفجر ۸

کرده‌اند - طی ۴ تا عملیات، ما دشمن را از عمده خاکمان بیرون کردیم و در سال‌های ۶۱، ۶۲ و ۶۳ نیز تعداد زیادی عملیات انجام دادیم، ولی دنیای استکبار آمده بود پشت صدام و این جنگ حیثیتشان شده بود و می‌خواستند هرطور شده جنگ به نفع عراق تمام بشود. سیاست دنیا در جنگ ما، سیاست برد - باخت بود؛ برد عراق، باخت جمهوری اسلامی ایران. این سیاست را تعقیب می‌کردند و همه امکانات را هم جهت رسیدن به این هدف در اختیار عراق قرار

آقای میرشکاری در ابتدای سخنان خود اظهار کرد: «خدا را شکر که قسمت شد در این موقع در کنار مقتل شهدایی باشیم که با ندای یازهرا^(س) وارد آب شدند، با رمز مبارک یازهرا^(س) این آب را شکافتند و پیچیده‌ترین عملیات تاریخ جنگ‌های دنیا را انجام دادند. ببینید خواهران من، عراق که به ما حمله کرد - حتماً راویان عزیز داخل کاروان خدمتتان عرض

* کارشناس مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس

حماسه لشکر ۴۱ ثارالله^(ع) در فتح فاو

لشکر ثارالله^(ع) به عنوان لشکری که باید حد فاصل ۳ نهر علی شیر، بلامه و مشیر عبور می کرد، انتخاب شد. آن هم در سخت ترین نقطه ارونده؛ یعنی جایی که ارونده بیشترین عرض را داشت، بیشترین طول را داشت و عمیق ترین جای ارونده را. یکی از معجزات عملیات والفجر ۸ هم همین است که در بدترین جایش، بچه های کویر عبور کردند. بعد از اینکه خط حد لشکر ثارالله^(ع) انتخاب شد، باید یگان و گردانی که از این آب عبور می کرد انتخاب می شد. سردار حاج قاسم سلیمانی، حاج احمد امینی را به عنوان فرمانده گردان غواص انتخاب کرد؛ چون تجربه عملیات آبی - خاکی را در عملیات بدر در هورالهوریه، بعد از شهادت رضا عباس زاده پیدا کرده بود. فرمولی که حاج قاسم به حاج احمد امینی داد خیلی جالب است؛ گفت از بین تمام رزمندگان لشکر ثارالله^(ع)، ۳۰۰ رزمنده غواص گلچین بشود که گلچین و انتخاب شدند. خیلی جالب است اگر بروید در طیف جمعیتی این ۳۰۰ نفر نگاه



روایت یوسف میرشکاری - یادمان شهدای والفجر ۸ (اروندکنار) - ۱۳۹۴/۱۲/۲۵

چي کار کنند؟ از این آب عبور کنند. از آنها پرس و جو شد برادران عزیز شما بلد هستید؟ گفتند نه. پس رفتند داخل استخر سرچشمه کرمان، آموزش شما. بعد از اینکه شما را یک ذره یاد گرفتند، گفتند خُب حالا باید چي کار کنیم؟ باید از اروند رد بشویم. حتی آن موقع هیچ کسی نمی دانست باید از کجا رد بشود؛ فقط فرماندهان رده بالای سپاه می دانستند چه اتفاقی باید بیفتد. خُب، آب استخر با این آب شاید زمین تا آسمان تفاوت دارد. پس رفتند در بندرعباس آموزش غواصی ببینند. موقعی که وارد مرکز آموزش غواصی بندرعباس شدند گفتند آقا برای چي آمدید؟ گفتند برای آموزش غواصی. گفتند آقا آموزش غواصی ۲ سال زمان می برد؛ درحالی که این گردان ۲ ماه بعد باید از این آب عبور می کرد. شهید حاج احمد امینی گفت آقا، شما اصول تمرین غواصی را به ما آموزش بدهید، بقیه اش با خودمان. خُب آقایان ۳۰۰

کنید، از نوجوان ۱۵ ساله دارد تا قباد شمس الدینی عشایر ۶۳ ساله. از بی سواد داخل اینها هست تا دانشجو؛ از کشاورز داخل اینها هست تا دامدار و محصل. همه طیف آدم داخل این ۳۰۰ نفر هست. خُب این ۳۰۰ نفر انتخاب شدند؛ باید چه کار کنند؟ از وحشی ترین رودخانه دنیا عبور کنند. من در ۳ بخش روایت گری را تقدیمتان می کنم: یکی آموزش این گردان غواص، دوم شناسایی هایی که در این منطقه از عملیات انجام شد، سوم بخش کوتاهی از خود عملیات. خیلی هم خلاصه می خواهم تقدیم کنم و سرتان را درد نمی دهم.

آموزش غواص های خط شکن

راوی در این بخش از روایت خود، درباره آموزش غواص های انتخاب شده برای عملیات به نکات زیر اشاره و اظهار کرد:

موقعی که این ۳۰۰ نفر انتخاب شدند، خُب باید

دادی داد! ما از رودخانه‌ای باید عبور کنیم که تلاطم دارد، جهت دارد، جریان دارد، جزرومد دارد، آب سد که راکد است؛ باید بیاییم توی رودخانه جریان‌دار کارون تمرین کنیم. رود کارون قبل از خرمشهر دو بخش می‌شود: یک بخش از داخل شهر خرمشهر رد می‌شود می‌رود توی اروند و می‌آید این قسمت که شما می‌بینید؛ یک بخش از پشت خرمشهر و آبادان رودخانه بهمنشیر را تشکیل می‌دهد که از طریق چوئبده و قفاس به خلیج فارس می‌رود. بچه‌ها را آوردند در چوئبده - بندر چوئبده را حتماً دوستان بهتان نشان دادند - آوردند توی این چوئبده، پشت همین اروندکنار، توی همین جاده‌ای که شما آمدید. گردان ۴۱۰ غواص را، جهت تمرین عبور از آب جریان‌دار اینجا آوردند؛ آن هم در شب‌های سرد استخوان‌شکن و استخوان‌سوز دی‌ماه سال ۱۳۶۴. شب‌ها سرمای اینجا وحشتناک است. اوایل که بچه‌ها از بهمنشیر رد می‌شدند، می‌آمدند این طرف آب، آتش روشن می‌کردند و خودشان را گرم می‌کردند. یک روز - خدا رحمت کند - شهید میرحسینی به‌همراه حاج‌قاسم سلیمانی آمدند بازدید. حاج‌قاسم دید! بچه‌ها از بهمنشیر عبور کردند، بعد کنار آتش دارند گرم می‌شوند. بله، کنار بهمنشیر دارند گرم می‌شوند؛ گفت خُب به‌به! حتماً شب عملیات منتظرید که آن طرف آب عراقی‌ها برایتان آتش روشن کنند. از آن موقع به بعد در آن شب‌های سرد آتش روشن کردن هم ممنوع شد. بسیاری از بدن‌ها ذات‌الریه کرد، ریه‌ها عفونت کرد، بدن‌ها عفونی شد، ولی برای اینکه اسم بچه‌ها از گردان خط‌شکن قلم نخورد، یک نفر خم به ابرو نیاورد. چند سال

نفر که تشریف آوردید آموزش غواصی ببینید، لباس غواصی دارید؟ گفتند نه حاج‌آقا. چند دست لباس دارید؟ ۲۰ تا. ۳۰۰ نفر غواص لشکر ثارالله^(ع) تقسیم شدند به ۱۵ گروه ۲۰ نفره. هر شبانه‌روز این ۱۵ نفر لباس غواصی می‌پوشیدند و ۲ کیلومتر داخل آب خلیج فارس پیاده‌روی می‌کردند. توی هرکدام از این پیاده‌روی‌ها با این ۱۵ گروه، کادر گردان ۴۱۰ هم بود، حالا شما در نظر بگیرید فرمانده گردان ما

شهید حاج‌احمد امینی که ان‌شاءالله بخشی از خصوصیات این آدم را اگر فرصت شد تعریف می‌کنم، در هر شبانه‌روز ۴۵ کیلومتر همراه این بچه‌ها توی آب پیاده‌روی می‌کرد. این لباس غواصی زیپ دارد؛ این زیپ لباس غواصی در اثر زیاد راه رفتن توی آب، بدن را زخم کرد. برای بدن در برخورد با آب

شور چه اتفاقی افتاد؟ عفونت کرد، ولی یک نفر خم به ابرو نیاورد. بعد از اینکه اصول اولیه غواصی را در بندرعباس یاد گرفتند. خُب آب خلیج فارس شور است، اما آبی که آن موقع قرار بود از آن عبور کنیم شیرین است؛ چگالی آب شور و شیرین متفاوت است. خُب باید برویم توی آب شیرین تمرین کنیم. بچه‌ها را آوردند سد دز در شمال اندیمشک و در پادگان سفینه‌النجاه که کار با آب شیرین را یاد بگیرند. آنجا بچه‌ها کار با آب شیرین را یاد گرفتند، بعد گفتند ای

۳۰۰ نفر غواص لشکر ثارالله^(ع)
تقسیم شدند به ۱۵ گروه
۲۰ نفره. هر شبانه‌روز این ۱۵ نفر
لباس غواصی می‌پوشیدند و ۲
کیلومتر داخل آب خلیج فارس
پیاده‌روی می‌کردند. شهید
حاج‌احمد امینی در هر
شبانه‌روز ۴۵ کیلومتر همراه
این بچه‌ها توی آب پیاده‌روی
می‌کرد.

و بچه‌های اطلاعات عملیات؛ چرا؟ زمین باید برای عملیات آماده و شناسایی شود. اینجا قبل از ما بچه‌های ژاندارمری مستقر بودند. بچه‌های اطلاعات عملیات و تخریب لشکر ثارالله^(ع) طی روز لباس بچه‌های ژاندارمری را می‌پوشیدند، خط را نگهداری می‌کردند و شب‌ها برای شناسایی از اروند عبور می‌کردند. اگر کسی می‌خواهد تاریخ لشکر ثارالله^(ع) را بخواند و بفهمد بچه‌های اطلاعات عملیات لشکر

ثارالله^(ع) در این زمین چه کار کرده‌اند فقط یک جمله بس است: آن هم ۶۰ بار عبور حسن یزدانی ۱۶ ساله از این آب اروند برای شناسایی است، که حاج قاسم بعد از شهادت حسن یزدانی می‌گوید این توی اروند کنار پیش‌نماز ما بود و موقعی که شهید شد من شک کردم که این آدم که پیش‌نماز ما بود آیا به

سن تکلیف رسیده بود یا نه؟ ۶۰ بار عبور از این آب؛ گفتنش راحت است. باید حسن یزدانی باشی تا بفهمی چی کار باید بکنی. باید شخصیت حسین یوسف‌اللهی را بشناسی که در آبادان باشی، آنجا نگهبان لب اروند به خواب برو و بهش پیغام بدهی که تو شهید نمی‌شوی. ولی آن آدم را هم خدا بخشد و برد. حتی جنازه‌اش را هم به ما کرمانی‌ها نداد، چون خودش گفته بود؛ گفته بود دیگر نمی‌خواهم جنازه‌ام هم به کرمان برگردد و برنگشت.

پیش به اتفاق سردار حاج قاسم سلیمانی آمدیم توی همین نخل‌های بهمنشیر، نخل‌های چوئیده، کنار آن نخل‌ها که قرار گرفت بعد آمدیم لبه [نهر] علی‌شیر؛ حاج قاسم این‌جوری این منطقه را صدا زد، گفت خدایا به اضطراب قلب ما و اطمینان قلب آنها. خیلی حرف است. خدا شاهد است، اطمینان قلب می‌دانید یعنی چه؟ حالا در ادامه می‌گوییم که این اطمینان قلب از کجا آمد. خدایا به نمازهایی که در دل شب در زیر این نخل‌ها خوانده شد. تا ساعت ۱/۵، ۲ بعد از نصفه شب تمرین عبور از آب جریان‌دار بود. ساعت ۲/۵، ۳ بعد از نصفه شب هر کدام از این بچه‌ها در دل این نخل‌ها جایی به صورت قبر برای خودش درست کرده بود و آنجا مناجات‌های عجیب بچه‌های غواص شروع می‌شد که حاج قاسم سلیمانی موقعی که می‌خواهد این جمع را معرفی کند می‌گوید من موقعی که وارد گردان ۴۱۰ غواص می‌شدم، احساس می‌کردم درون حوزه علمیه هستم. این جور آدم‌ها و آن نماز شب‌ها، اطمینان قلب می‌آورد. می‌گوید به اضطراب قلب ما و به اطمینان قلب آنها. این مرحله آموزش غواص‌ها بود؛ البته به صورت خیلی خلاصه، اصل کار خیلی پیچیده‌تر از اینها بود.

شناسایی دشمن

آقای میرشکاری در توضیح شناسایی‌های قبل از عملیات گفت:

مسئله بعدی شناسایی است. ۳ ماه قبل از والفجر^۸، این خط حدی که خدمتتان عرض کردم، تحویل بچه‌های لشکر ثارالله^(ع) شد. اولین گروه‌هایی که آمدند بچه‌ها مهندسی بودند، بچه‌های تخریب

حسین یوسف‌اللهی و حاج احمد امینی می‌گفتند برویم به حاجی بگوییم با قرارگاه تماس بگیرد عملیات را ببندد از عقب. رفتند پیش حاجی. حاج قاسم سلیمانی آن شب به غواص‌ها گفت بروید آب را به پهلوی شکسته حضرت زهرا^(س) قسم بدهید.

وقایع شب عملیات

راوی در این بخش از روایت‌گری، به اتفاقات شب عملیات پرداخت و در مطالب خود به خاطرات و گفته‌هایی از رزمندگان نیز استناد کرد. وی گفت:

ساعت ۷/۵ شب بود که غواص‌ها شام مختصری خوردند. موقعی که این بچه‌ها وداع می‌کردند صحنه بسیار زیبایی بود؛ از زیر قرآن عبور می‌کردند، یکی یکی می‌آمدند دهانه نهر علی شیر (چون لباس غواصی قبل از پوشیدن و ورود به بدن باید خیس بشود) این لباس‌ها را خیس می‌کردند و می‌پوشیدند. چهره‌ها مثل قرص ماه می‌درخشید. برای سلامتی این بچه‌های غواص بقیه بچه‌ها شروع کردند به خواندن دعای توسل. دعای توسل قریب به ۳ ساعت طول کشید و خیلی جالب است! در این ۳ ساعت دعای توسل از آن بندی که مربوط به حضرت زهرا^(س) است بیشتر رد نشد، چرا؟ چون ساعت ۷/۵ که بچه‌های غواص می‌خواستند وارد آب بشوند، کم‌کم باد شروع کرد به وزیدن، ابر سیاه هم آمد، نم‌باران هم شروع کرد به باریدن. خدایا! ما برای دین تو قرار است کار کنیم، سوابق ۲۰ ساله اروند می‌گفت امشب نه باید باد باشد، نه باید باران باشد، نه ابر؛ چرا هر سه‌تا را فرستادی؟ مگر تو قرار نیست به ما کمک کنی؟ خدا گفت چرا، کمکتان می‌کنم، ولی من حیث لایحتسب، از آن جایی که شما خیال نمی‌کنید.

عراقی‌ها یک چهارلولی گذاشته بودند لب ساحل اروند، مکافاتی شده بود توی طراحی عملیات. خدایا اگر قبل از رسیدن بچه‌های ما این چهارلول روی اروند باز بشود ما چه کار کنیم؟ عراقی‌ها نورافکن‌هایی در آن ساحل داشتند که تا ساحل ما را مثل روز روشن می‌کرد. باران که شروع کرد به باریدن، عراقی‌ها آمدند

شناسایی هم این‌جور صورت گرفت که بچه‌های اطلاعات شناسایی لشکر ثارالله^(ع) نه‌تنها نخلستان‌ها و ساحل اروند را شناسایی کردند، بلکه تا پشت فاو و خور عبدالله هم برای شناسایی رفتند. یعنی روزها داخل این نخلستان‌ها خودشان را پنهان می‌کردند و شب‌ها می‌آمدند؛ آن هم با جیره‌ای مختصر که همراهشان می‌بردند و شب‌ها کار شناسایی و طراحی معبر را انجام می‌دادند.

آماده‌سازی عملیات

راوی درباره اقدامات مهندسی در آستانه عملیات نیز گفت: دهانه این نهرها بر اثر لایروبی نکردن نی و چولان سبز شده بود؛ این نی و چولان‌ها باید کنده می‌شد تا زمین برای عملیات آماده شود. از ادوات مهندسی برای کندن این نی‌ها و چولان‌ها که نمی‌شد استفاده کنی؛ پس باید با دست و با ادوات سبکی مثل داس و اره بریده می‌شدند. حاج قاسم سلیمانی موقعی که می‌خواهد این جریان را توضیح بدهد، می‌گوید به بدن تکه‌تکه‌شده شهید نصراللهی، شهید دلچانی و شهید مغفوری که قرآن می‌خواندند و با سختی فراوان اینها را می‌شکستند و این نی‌های تیز با بدن اینها چه کار کرد، خدا می‌داند. زمین این‌جوری برای عملیات آماده شد. در شناسایی‌هایی که کردیم، سوابق ۲۰ ساله اروند را درآوردیم. باید شبی از آب عبور می‌کردیم که حداکثر مد باشد، باد نباشد، ابر نباشد، باران هم نباشد. با هواشناسی هم هماهنگ کردیم، شب ۲۰ بهمن ۱۳۶۴ آن هم بین ساعت ۸/۵ تا ۱۰ شب برای عبور غواص‌ها انتخاب شد.



کاروان بسیج دانشجویی دانشگاه کرمان - یادمان شهدای والفجر ۸ (اروندکنار) - ۱۳۹۴/۱۲/۲۵

عبور کنی، امشب نمی‌شود. برویم به حاجی بگوئیم با قرارگاه تماس بگیرد عملیات را ببندازد عقب. رفتند پیش حاجی. آنجا حاجی تکنولوژی عبور از اروند را به همه داد. حاج قاسم سلیمانی آن شب به غواص‌ها گفت بروید آب را به پهلوی شکسته حضرت زهرا^(س) قسم بدهید. آقا، آب قسم حالی‌اش است ها! به خدا قسم سرش می‌شود. همه موجودات می‌گویند ما سمیعیم و بصیریم و هوشیم، با شما نامحرمان ما خاموشیم؛ ما قسم سرمان می‌شود.

رمز عبور از اروند

یک کارشناس نظامی خارجی با من مناظره می‌کرد و می‌گفت شما چطوری مطمئن بودید از این آب رد می‌شوید؟ عبور از این آب غیرممکن است. گفتم ما به‌عنوان یک شیعه، به‌عنوان یک بسیجی، عنصری از لشکر ثارالله^(ع)، مطمئن بودیم از این آب عبور خواهیم کرد. چرا؟ الآن خدمتان عرض می‌کنم.

و روی این چهارلؤل و نورافکن‌ها برزنت کشیدند. تلاطم اروند وحشتناک بود؛ ارتفاع موج اروند موقعی که متلاطم می‌شود تا ۲ متر می‌شود. بر اثر کشش ماه، آب خلیج فارس ۳ متر بالا می‌آید. ۳ متر که آمد بالا، خلیج فارس این رودخانه وحشتناک را قبول نمی‌کند و پس می‌زند. پس که زد، آب مد می‌شود و توی نهرها می‌آید. بعد جاذبه نور ماه خلیج فارس را رها می‌کند. رها که شد، سطح خلیج فارس پایین می‌رود. سطح خلیج فارس که پایین رفت این آب را با سرعت می‌کشد به سمت خودش. ببینید چه صحنه‌ای رخ می‌دهد؛ این آب ۷۰ کیلومتر در ساعت سرعت پیدا می‌کند و گرداب‌های وحشتناکی درون این آب ایجاد می‌شود.

حسین یوسف‌اللّهی و حاج احمد امینی توی همین ساحل اروند، در کنار نهر علی شیر قدم می‌زدند، گفتند بروید به حاج قاسم بگوئید هر شب که بشود از اروند

حسرت لب‌های ابوالفضل^(ع) ماند. این آب دنبال این است یک جا جبران کند و به خدا! شب عملیات والفجر ۸ این آب جبران کرد. ساعت ۸/۵ بچه‌های غواص آمدند کنار آب. هر غواصی که وارد آب می‌شد دست را می‌گذاشت روی آب و قسم می‌داد. طنابی را تعبیه کرده بودند و گره‌هایی را توی این طناب درست کرده بودند. هر کدام از بچه‌ها که وارد آب می‌شد، یکی از این گره‌ها را می‌گرفت و می‌رفت توی آب. تلاطم اروند وحشتناک بود. هر کدام از بچه‌هایی که توی ساحل بودند اشک می‌ریختند، همه گریه می‌کردند. دوربین، یا میکروفونی اگر جلوش می‌آوردی و می‌پرسیدی برای چی گریه می‌کنی؟ می‌گفت نمی‌دانم. فقط اشک می‌ریخت. بچه‌ها وارد آب شدند، اولین تلاطم موج اروند ستون غواص را از هم پاشاند و طناب از هم باز شد. بچه‌ها می‌گویند فین (آن کفش‌های غواصی) را با سرعت و با قدرت توی آب فشار می‌دادیم برویم جلو، تلاطم اروند ما را می‌آورد عقب؛ یک‌مرتبه آنجا بود که ما بی‌اختیار، نه ذکر، بلکه فریاد زدیم یا زهرا^(س)، فریاد زدیم یا زهرا^(س). ۵۰ دقیقه جنگ بچه‌های غواص با امواج خروشان اروند بود. بعد از ۵۰ دقیقه دیدیم سبحان‌الله! پایمان خورد به زمین سفت. یکی از دوستان ما - الآن هم توی رفسنجان است - می‌گفت یوسف، موقعی که پایم به زمین سفت خورد، دودستی زدم توی سرم و گفتم شرمندگی حاج‌قاسم را چه کار کنم؟ تلاطم اروند من را آورد توی ساحل خودی. قشنگ که چشم باز کردم، دیدم سبحان‌الله! من دقیقاً روبه‌روی معبرم؛ همان جایی که قبل از عملیات

اروند، متشکل از ۳ تا رودخانه است: دجله، کارون، فرات. فرات شیعه را یاد چی می‌اندازد؟ آب مهریه زهرا^(س) است بیا تا برویم. آخر این آب مهر مادر ما است؛ مگر می‌شود با ما نامهربانی کند؟ به آن کارشناس نظامی خارجی گفتم آقای ژنرال! موسی^(ع) پیغمبر بنی‌اسرائیل است، عصایش را به نیل زد، نیل شکافت؛ اسم حضرت زهرا^(س) از عصای حضرت موسی^(ع) کمتر است؟ گفتم آقای کارشناس نظامی

خارجی، ما مطمئن بودیم از اروند عبور می‌کنیم، چرا؟ برگردیم به عصر روز عاشورا، آن لحظه‌ای که قمر منیر بنی‌هاشم^(ع) محاصره چند هزار تیرانداز فرات را شکست و وارد آب شد. برای تشنگی هفت عامل گفته‌اند، ابوالفضل^(ع) هر هفت عامل تشنگی را داشت، جنگیده است، زخمی است، تجهیزات

نظامی همراهش است، چند ساعت است که آب نخورده، استرس دارد، تشنه است. این قدر این لب‌ها خشک شده است، دیگر توان حرف زدن ندارد. رفت مَشکَش را پر از آب کرد، دست را برد زیر آب، آورد مقابل صورت، فذکر عطش الحسین^(ع). گفت ابوالفضل! این مردانگی است تو آب بنوشی، ولی بچه‌های امام حسین^(ع) درون خیمه‌ها پیراهن‌ها را بالا بزنند و این شکم‌ها را بگذارند به‌جای نمناک مشک‌ها؟ آب را ریخت روی آب و این آب تا ابد در

بچه‌ها وارد آب شدند، اولین تلاطم موج اروند ستون غواص را از هم پاشاند و طناب از هم باز شد. بی‌اختیار فریاد زدیم یا زهرا^(س)، بعد از ۵۰ دقیقه چشم باز کردم، دیدم سبحان‌الله! من دقیقاً روبه‌روی معبرم؛ اسم حضرت زهرا^(س) از عصای موسی^(ع) کمتر است؟

فهمیدند؟ موقعی که دیگر ما فاو را تصرف کرده بودیم. ازدست دادن فاو خیلی برای عراق سخت بود. فاو تنها جایی است که عراق به آب‌های آزاد راه دارد؛ اگر فاو دست ما باشد، بندر بصره بی‌مصرف می‌شود. اگر فاو دست ما باشد، ما همسایه کویت می‌شویم. اگر فاو دست ما باشد، بزرگ‌ترین بنه بندر تدارکاتی عراق که ام‌القصر در ساحل خور عبدالله است، در دید و تیر ما قرار می‌گیرد. خیلی برای عراق سخت بود.

عراق غروب همان روز گارد ریاست‌جمهوری را - شاید روز بعد - وارد منطقه کرد. صبح، ژنرال عدنان خیرالله مصاحبه کرد و گفت ایرانی‌ها اشتباه کردند، آمدند توی یک کیسه؛ ما در این کیسه را می‌بندیم و همه را در فاو خفه می‌کنیم. لشکر گارد برای اجرای این مأموریت آمده بود. شب در ساحل جاده

فاو - البحر مستقر شدند. همان شب، بچه‌ها حساب لشکر گارد را رسیدند و ۹۰ درصد لشکر گارد متلاشی شد. روز بعد لشکر ۱۴ با لشکر ۵ وارد شدند. فرمانده لشکر ۱۴ پیاده عراق زیر آتش مؤثر توپخانه سپاه و ارتش جمهوری اسلامی کشته شد، لشکر ۱۴ پیاده به هم ریخت و با لشکر ۵ خودشان شروع به جنگیدن کرد. ۷۸ روز عراق هرچه داشت آورد و به این فاو پاتک زد که فاو را از ما پس بگیرد. بچه‌ها با دست خالی ایستادند و از شرف و حیثیت نظام دفاع کردند.

حاج‌احمد امینی توجیه‌مان کرده بود که اگر آب به چپ یا به راست بردتان، همه بیایند توی این نقطه. دیدیم همه دقیقاً توی همان نقطه‌ایم. اسم حضرت زهرا^(س) از عصای موسی^(ع) کمتر است؟ خدا در دل ابر و باد و باران و موج عبورمان داد و برد توی همان نقطه‌ای که می‌خواستیم.

رمز مبارک یا زهرا^(س) گفته شد. به شمشیر برنده علی^(ع)، به گلوی پاره‌پاره علی‌اصغر^(ع) (این عین عبارت و رمز عملیات والفجر ۸ است) بر دشمن هجوم ببرید و ۳ بار گفته شد "یا زهرا^(س)، یا زهرا^(س)، یا زهرا^(س)". آتش بچه‌های غواص به روی دشمن باز شد. خدا رحمت کند شهید مؤذنی، می‌گفت وقتی با لباس غواصی از درون میدان موانع بیرون آمدم، عراقی با تیربار ایستاد روبه‌رویم. تا من را توی این هیبت دید، فکر کرد یک چیزی دیده، وحشت کرد. اسلحه‌اش را انداخت، به عربی یک چیزی گفت و سوار ماشینش شد و فرار کرد. دشمن باور نمی‌کرد. فرمانده لشکر ۲۸ عراق که توی این سرزمین مستقر است، با قرارگاه تماس گرفته و گفته بود مردان قورباغه‌ای ایران روی سر ما هستند. آن طرف می‌گفت آقا، خواب می‌بینی، امکان ندارد.

بزرگ‌ترین ژنرال‌های نظامی دنیا آمدند لب اروند و گفتند هیچ‌کس نمی‌تواند عبور کند؛ کی از اروند عبور کرده؟

دوتا عملیات فریب دیگر هم، یکی در شلمچه و یکی در هور طراح‌ی شده بود. هم‌زمان در ۳ نقطه به عراق حمله شد: هم در هور، هم در شلمچه و هم در اروند. عراقی‌ها در ۳ نقطه می‌جنگیدند و نمی‌فهمیدند عملیات اصلی کدام است. کی

بزرگ‌ترین ژنرال‌های نظامی
دنیا آمدند لب اروند و گفتند
هیچ‌کس نمی‌تواند عبور کند؛
کی از اروند عبور کرده؟

یادی از شهدا

توی همین ساحل قشله، یکی از دوستان تعریف می‌کرد، می‌گفت شب داشتم از توی باتلاق عبور می‌کردم که وارد خشکی بشوم، توی معبر صدای ضعیف ناله‌ای به گوشم رسید. رفتم به سمت صدا؛ گفتم حتماً یک بسیجی زخمی شده، بروم به دادش برسم. (خواهران من اینها را باید یاد بگیریم) یک جوان ۱۵، ۱۶ ساله را دیدم که ترکش سینه‌اش را شکافته و توی معبر آه و ناله می‌کند. رفتم بالای سرش، چفیه‌ام را درآوردم و شروع کردم به بستن زخم. دیدم با انگشت دارد به آن طرف اشاره می‌کند؛ فکر کردم دارد می‌گوید یک زخمی هم طرف افتاده است. گفتم برادر، چشم، زخم شما را ببندم می‌روم سراغ آن. دیدم دوباره دارد با انگشت به آن طرف اشاره می‌کند. گفتم باشد، زخم تو را ببندم. خون هم از بدنش رفته بود و توان حرف زدن نداشت. دیدم دوباره با انگشت به آن طرف اشاره می‌کند؛ گفتم باشد برادرم چشم، الان می‌روم به آن زخمی هم می‌رسم. با آخرین رمق‌هایش گفت برادر، معبر از این طرف است. گفتم به معبر چه کار داریم؟ بگذار زخم تو را ببندم. گفت نه، ما در گردان با بچه‌ها هم‌قسم شدیم (عملیات ۲۰ بهمن است و ۲ روز بعد ۲۲ بهمن است) خبر فتح فاو را به امام بدهیم، لبخند رضایت را به لبان امام ببینیم؛ وضعیت من مهم نیست، برو جلو شروع کن به جنگیدن. ببینید توی آن لحظات سخت، خون دارد از بدن می‌رود، به فکر لبخند امامش است، به فکر رضایت ولی خدا است. من و شما

برای لبخند ولی خدا چه کار کردیم؟ خودمان، همه بسیجی هستیم دیگر، درست است؟ چه کار کردیم؟ چقدر حاضر شدیم از خودمان به خاطر لبخند ولی خدا مایه بگذاریم؟

والفجر ۸ درس است. قصه یوسف شریف است که آن موقع به حاج قاسم سلیمانی خبر دادند یوسف شریف شهید شد. گفت کجا؟ گفتند فلان جا. گفت توی چه حالتی؟ گفتند توی سجده. گفت یوسف شریف ۴ سال پیش شهید شده بود؛ این که شما می‌گویید، جسمش بود، روحش ۴ سال پیش رفته بود. قصه والفجر ۸، قصه شهید خزائی است که حاج قاسم می‌گوید اگر ایثار و از خودگذشتگی شهید خزائی نبود، عراقی‌ها در عملیات والفجر ۸، من و ۱۵ گردان را می‌گرفتند و می‌بردند؛ او جان فدا کرد تا ما جان سالم به در ببریم. قصه والفجر ۸، قصه شهید حسین نادری است که ۷۸ روز در این زمین جنگید و موقعی که از فاو بیرون می‌آمد، حتی نزدیک‌ترین دوستانش هم نمی‌توانستند بشناسندش؛ چون بر اثر گرد باروت و خون بچه‌هایی که روی سروصورتش و بدنش ریخته بود، قیافه‌اش به هیچ‌عنوان قابل تشخیص نبود. قصه والفجر ۸، قصه حسین آقا یوسف‌اللهی است. صبح روز اول عملیات راکت شیمیایی خورد وسط سنگر بچه‌های اطلاعات عملیات. حسین آقا توی سنگر نبود، موقعی که آمد دید بچه‌ها زیر آوار مانده‌اند و بخشی هم شیمیایی شده‌اند. هیچ‌کس جرأت نمی‌کرد به صحنه نزدیک بشود، اما او برای نجات بچه‌ها خودش را به صحنه رساند و خودش هم آسمانی شد. اینها قصه والفجر ۸ است، اینها را باید یاد بگیرید.



روایت یوسف میرشکاری - یادمان شهدای والفجر ۸ (اروندکنار) - ۱۳۹۴/۱۲/۲۵

ما برای عبورمان از این اروند ۳ نوع پل زدیم، یکی پل‌های خیبری بود، یکی پل خضر بود که ان شاء الله بچه‌ها برایتان توضیح می‌دهند، و یکی هم پل لوله‌ای بود. با استفاده از این لوله‌هایی که این پشت می‌بینید، با قطر یک متر و بیست سانت، از

کف اروند به اینها گوشواره جوش دادند، دو سر این لوله‌ها را بستند و اینها را داخل اروند غرق کردند. از

کف اروند اینها را چیدند و آوردند بالا و پل بعثت را برای عبور و مرور درست کردند. از پل بعثت که رد

می‌شدیم و وارد فاو می‌شدیم، تابلویی بود که خیلی پیام داشت، آن هم این بود: "به کشور جمهوری

اسلامی عراق خوش آمدید"؛ یعنی رزمنده‌ای که وارد فاو می‌شوی، ما برای کشورگشایی فاو را فتح نکردیم،

ما فاو را تصرف کردیم چون پایگاه‌های موشکی درون فاو همه بنادر ما را می‌زد؛ ما فاو را تصرف کردیم،

چون گلوگاه عراق را به خلیج فارس ببندیم؛ ما فاو

را تصرف کردیم که اسکله البکر و العمیه را از کار ببندازیم؛ ما فاو را تصرف کردیم که همسایه کویت بشویم. برای کشورگشایی فاو را تصرف نکردیم. این خلاصه‌ای بود از انبوه اتفاقاتی که در این زمین افتاده است.»

ارزیابی روایت

در ارزیابی روایت راوی این یادمان که یکی از یادمان‌های اصلی مناطق عملیاتی است، با در نظر گرفتن نکات و معیارهای زیر به عنوان ملزومات و شاخص‌های یک روایت مطلوب، روایت آقای میرشکاری را نسبت به این متغیرها مورد ارزیابی قرار می‌دهیم.

اولین موضوعی که بیشتر کارشناسان و راویان در روایت‌گری راهیان نور در آن اجماع نظر دارند، معرفی جغرافیای منطقه است که باید به‌طور واضح شرح داده شود تا مخاطبان به منطقه توجه شوند. در این روایت

۳. همچنین راوی می‌توانست کلیتی از وضعیت سازمان رزم ایران را در این عملیات برای حاضران تشریح کند تا زائران مطلع شوند چه قرارگاه‌ها و یگان‌هایی در این منطقه و عملیات درگیر بودند؛

نیم‌بند، بحث‌ها و خاطرات خوبی را مطرح کردند.
۷. جا دارد نتایج عملیات، تلفات و خسارات دشمن و همچنین آمار شهدا و مجروحان خودی و نیز بحث سقوط فاو که اکثر افراد درباره آن سؤال و شبهه دارند، پرداخته شود تا حضار بدان آگاه شوند.
در این بخش هم راوی محترم مطلبی بیان نکرد.
۸. حتی‌الامکان باید به تک فریب منطقه ام‌الرصاص که به‌صورت هم‌زمان با عملیات اجرا

راوی در بخش رمز عملیات والفجر ۸، تنها دلیل موفقیت عملیات و عبور از اروند را در مسایل معنوی و حادثه کربلا منحصر کرده است. این امر سبب دور شدن از جنبه‌های عقلانی عملیات شده است.

شد و نقش تعیین‌کننده‌ای هم در موفقیت عملیات داشت، اشاره شود تا حضار تصور نکنند که ما با ارتش ضعیف و کم‌توان عراق مواجه بودیم؛ چون با عملکرد و هوشیاری فرماندهان این طرح فریب اجرا شد و ارتش عراق را به خود مشغول کرد. آقای میرشکاری به این موضوع اشاره مختصری کرد.

پنجمین موضوعی که در هر روایت می‌توان به آن اشاره کرد، عملکرد سایر واحدهای تخصصی است. راوی می‌توانست به عملکرد بی‌نظیر جهادگران سازندگی (احداث پل بعثت)، مهندسی، توپخانه سپاه و ارتش، نیروی هوایی و... اشاراتی داشته باشد.
ششمین مبحث از یک روایت خوب در این یادمان، بحث بیان خاطره و حماسه‌آفرینی رزمندگان و ترسیم فضای معنوی و توسلات به ائمه

چراکه زائران از شهرهای مختلف به مناطق عملیاتی می‌آیند و حضور یگان‌های شهر و دیارشان در چنین حماسه‌ای برایشان بسیار جذاب است. آقای میرشکاری به این موارد نیز ورود نکرد و فقط به عملکرد لشکر ۴۱ ثارالله^(ع) در عملیات پرداخت.

۴. اشاره نکردن به موانع بسیار زیادی که عراق در ساحل اروند به کار برده بود نیز از دیگر کاستی‌های این روایت به شمار می‌رود که راوی محترم می‌توانست به وجود انواع میادین مین، سیم‌خاردهای متنوع، موانع خورشیدی و... که به‌صورت چند ردیفه درمقابل رزمندگان ما تعبیه شده و عبور از آنها بسیار دشوار بود، اشاره کند.

۵. موضوع بسیار پیچیده نحوه عبور از اروند و درگیری که بعد از عبور و فتح ساحل غربی اروند رخ داد نیز از دیگر محورهای مباحث شرح عملیات است که راوی در این باره توضیحات خوبی داد و حضار را از سختی‌های کار و همچنین مراحل مختلف آموزش غواصان برای این امر خطیر آگاه کرد. همچنین راوی در بخش رمز عملیات والفجر ۸، تنها دلیل موفقیت عملیات و عبور از اروند را در مسایل معنوی و حادثه کربلا منحصر کرده است و از تعبیری همچون وام‌داری آب فرات به شیعیان استفاده نموده که این امر سبب دور شدن از جنبه‌های عقلانی عملیات شده است.

۶. در روایت کامل در این یادمان حتی‌الامکان باید به نبرد طولانی رزمندگان اسلام برای تثبیت فاو، پاتک‌های سنگین عراق، بمباران شیمیایی و ورود و انهدام لشکر گارد اشاره و صحنه نبرد به‌صورت حماسی توصیف شود؛ که آقای میرشکاری به‌طور

هفتمین و آخرین مبحث هر روایت نیز می‌تواند پیوندی از جنبه به موضوعات روز و توصیه‌ها و نصایح به حضار باشد که در آن راوی بتواند یک جمع‌بندی خوب از مطالب داشته باشد. آقای میرشکاری از این بخش نیز عبور کرد و به آن اشاره‌ای نکرد.

در این نوشتار سعی شد همه ملزومات یک روایت خوب در یادمان آروند ذکر شود. نگارنده واقف است که در روایت‌گری وقت محدودی در اختیار راوی قرار دارد، ولی عقیده دارد با زمان‌بندی مناسب و پرهیز از حواشی می‌توان به همه مباحث مورد اشاره، هرچند مختص، پرداخت.

در انتها شایان ذکر است که آقای میرشکاری یکی

۴. تأکید بیش از حد روایت به عملکرد لشکر ۴۱
 ثارالله^(۲) با توجه به اینکه مخاطبان از دانشجویان استان
 کرمان بودند، سبب شد حضار نتوانند درک و شناخت
 وسیع‌تری از این حماسه عظیم به دست آورند.



عملیات والفجر ۸، ادامه استراتژی تنبیه متجاوز

روایت سیف‌الله شیخ در یادمان اروندکنار

تهیه و تنظیم: حجت‌الله کریمی*

چکیده	سیف‌الله شیخ از افسران بازنشسته لشکر ۷۷ ارتش جمهوری اسلامی ایران، در ساعت ۱۰ چهارشنبه ۱۹ اسفند ۱۳۹۴ در یادمان شهدای عملیات والفجر ۸ در جمع یکی از کاروان‌های شهید صیاد شیرازی از خراسان روایت‌گری کرد. وی در این روایت پس از بیان مقدمه‌ای کوتاه، به معرفی جغرافیای منطقه عملیات و مشخصات رودخانه اروند پرداخت. شیخ سپس ضمن پاسخ به پرسشی درباره دلیل عبور نکردن عراق از اروندروند، دلایل اجرای عملیات والفجر ۸ را تشریح کرد. وی در ادامه با بیان مباحثی از طراحی و آماده‌سازی عملیات، به شرح عملیات والفجر ۸ پرداخت. اشاره به نقش ارتش در عملیات والفجر ۸، مهم‌ترین نتیجه این عملیات و نیز خاطره‌ای از علاقه مقام معظم رهبری به شهید صیاد شیرازی از دیگر محورهای روایت آقای سیف‌الله شیخ بود. آنچه پیش روست، متن پیاده‌شده فایل صوتی روایت آقای شیخ در یادمان شهدای عملیات والفجر ۸ است که سعی شده است با دخالت و ویرایش حداقلی محوربندی و سپس ارزیابی و نقد شود. واژگان کلیدی: روایت اروند، یادمان اروندکنار، عملیات والفجر ۸، شهید صیادشیرازی، روایت سیف‌الله شیخ	

متن روایت

جغرافیای منطقه

سیف‌الله شیخ ابتدا با لحنی ملایم و پس از قرائت ذکر و نیز خواندن شعری در مدح ولایت و تسلیت به مناسبت ایام فاطمیه روایت خود را آغاز کرد. وی قبل از شروع مبحث اصلی خود، توصیه‌هایی اخلاقی برای حضار داشت، مبنی بر اینکه ره‌توشه‌ای مناسب از این مکان مقدس برای خود برداشت نکنند. سپس مبحث اصلی را با توضیحاتی درخصوص جغرافیای منطقه به شرح ذیل بیان کرد:

«از نظر جغرافیایی بگویم که اینجا چه اتفاقی افتاده؛ اینجا کجاست؛ این رودخانه چه رودخانه‌ای است؟ که در جریان باشید این رودخانه چیست و ما چرا اینجا عمل کردیم؛ چرا از اینجا عملیات انجام دادیم؟ اسم این رودخانه اروند است. دو رودخانه دجله و فرات در منطقه القرونه عراق به هم می‌پیوندند و می‌شود شط‌العرب، می‌آید از کنار شهر بصره عبور می‌کند، می‌آید سمت ایران در کنار نهر خین، از مرز ما عبور می‌کند می‌آید با ایران هم‌مرز می‌شود. از

* کارشناس مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس

راوی پس از توضیح مختصری درباره جغرافیای منطقه و نیز اشاره به ناتوانی عراق در عبور از اروند، به دلیل انتخاب منطقه عملیاتی فاو و نیز اجرای عملیات والفجر ۸ پرداخت و گفت:

راوی درباره دلیل عبور نکردن عراق از رودخانه اروند در زمان تجاوز به خاک ایران در آغاز جنگ گفت:

«از ما می پرسند چرا عراقی ها از اروند عبور نکردند؟
خب اگر از آبادان این کار را می کردند، خیلی موفق بودند
و شهر آبادان را می توانستند بگیرند. چند ماه آبادان در
محاصره بود؛ چرا عراقی ها جرأت نکردند از رودخانه عبور
کنند؟ علت اصلی اش این است که اصلاً به مغز اینها
خطور نمی کرد که یگان نظامی بتواند از این رودخانه
خروشان عبور کند. جریان این رودخانه خیلی شدت دارد؛
گفتم ۷۰ کیلومتر سرعت آب است. مثل ماشینی که با
سرعت دارد می آید، اگر به آدم بخورد داغان می کند. روی
رودخانه آرام است، اما زیر آب فشار خیلی زیاد و سریع
است و هر چیزی را با خودش می برد. دیگر نمی گذارد که
چیزی بماند؛ هر شیئی باشد آب از اینجا می برد. عراقی ها
نتوانستند از این رودخانه عبور کنند، شهر آبادان را تصرف
کنند یا از منطقه خرمشهر عبور کنند. هم مهندسی شان
هم آن جوری نبود که بتوانند پلی روی رودخانه بسازند.
تنها جایی که توانستند پل بسازند روی رودخانه کارون بود
که ساختند، عبور کردند و شهر آبادان را محاصره کردند.»



روایت سیفالله شیخ - یادمان شهدای والفجر ۸ (اروندکنار) - ۱۳۹۴/۱۲/۱۹

که خداوند یک ارتش دارد، حزبالله ارتش، حزبالله، می گوید ارتشی و سپاهی یک لشکر الهی؛ جنگ دست جوان ها افتاد. دومین عملیات، عملیات طریق القدس در منطقه بستان و آزادی شهر بستان است. فاصله ای بین نیروهای صدام افتاد. بعد آمدند در آخرهای سال ۶۰ عملیاتی به نام فتح المبین طراحی کردند که با رمز مقدس بی بی دو عالم "یا زهرا^(س)، یا زهرا^(س)، یا زهرا^(س)" اجرا شد. در زمانی که پدران شما، مادران و پدربزرگان شما در پای سفره های هفت سین نشسته بودند، در تاریخ ۱۳۶۱/۱/۲ عملیاتی به نام عملیات فتح المبین با رمز مقدس "یا زهرا^(س)" اجرا شد و چیزی در حدود ۲۴۰۰ کیلومتر از خاک مقدس ایران آزاد شد. یک ماه بعد از آن در تاریخ ۱۳۶۱/۲/۱۰، یک ماه بیشتر طول نکشید کلاً نیروها را جمع آوری کردند، ارتش و سپاه را جمع آوری کردند بردند منطقه خرمشهر و عملیات بزرگی را به نام الی بیت المقدس با رمز مقدس "یا علی بن ابی طالب^(ع)"

هواپیما بود. شهدا هم که اصلاً در نزد خدا زنده بودند روزی می خوردند. هواپیما سقوط کرد و بعد حضرت امام [پس از این واقعه] درجه های شهید صیاد شیرازی را که بنی صدر ملعون او را کنار گذاشته بود، درجه هایش را هم گرفته بود و درجه سروانی به او داده بود، به او برگرداند. حضرت امام فرمانده کل قوا بودند؛ درجه ها را به ایشان دادند و ایشان شد سرهنگ، شد فرمانده نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی. چقدر سن دارد؟ ۳۶ سال. اصلاً توی ارتش زمان طاغوت سابقه نداشت که یک جوان ۳۶ ساله بیاید فرمانده عالی رتبه شود، ولی حضرت امام این مرزها را شکستند و ایشان را گذاشتند فرمانده نیروی زمینی ارتش. برادر محسن رضایی ۲۶ ساله بود؛ یک جوان ۲۶ ساله را حضرت امام فرمانده کل سپاه پاسداران کردند. یک ترکیب مقدسی از ارتش و سپاه به وجود آمد. قبل از آن می گفتند "ارتشی، سپاهی، دو لشکر الهی"، که شهید صیاد شیرازی می گوید شعار ما این است

شناسایی می‌کردند. فرماندهان بیش از ۲۰۰، ۳۰۰ بار از این رودخانه خروشان عبور کردند و رفتند داخل شهر. چه کار می‌کردند؟ شناسایی می‌کردند. تمام نقاط شهر را و نقاطی که تا مرز کویت یعنی جزیره بوبیان کویت و اینها را باید چه کار می‌کردند؟ باید شناسایی می‌کردند تا آمادگی داشته باشیم برای این عملیات. این منطقه کلاً در دست نیروهای ژاندارمری بود؛ از آبادان گرفته تا دهانه خلیج فارس. نیروهای ژاندارمری اینجا را در اختیار داشتند و برادرهای سپاه که آمدند هنوز نمی‌دانستند چه اتفاقی خواهد افتاد. فقط رده بالای فرماندهی می‌دانست که می‌خواهیم عملیات کنیم و بقیه نمی‌دانستند. لباس‌های ژاندارم‌ها را از آنها گرفتند، چه کار کردند؟ برای خودشان لباس ژاندارمری تهیه کردند. تمام بچه‌های سپاهی که اینجا کار می‌کردند، آماده می‌کردند، سنگ‌سازی می‌کردند و برای عملیات آماده می‌شدند، چه کار کردند؟ همه اینها را با لباس نیروی ژاندارمری کردند. دشمن اصلاً متوجه نشد برادرهای سپاه اینجا آمده‌اند و می‌خواهد عملیات بشود. سنگر فرماندهی سپاه در اینجا بود. سنگری برای برادر محسن در این قسمت‌ها ساخته بودند زیرزمینی و سوله. در [سردر] سنگر برادر محسن رضایی که فرمانده سپاه بود زده بودند سنگر بهداری. اتفاقاً یکی از بچه‌های جهاد خراسان که اینجا کار می‌کردند مجروح می‌شود و او را مستقیم برمی‌دارند می‌آورند توی سنگر فرمانده قرارگاه که مداوا بکنند. خلاصه کاری می‌کنند و آن زخمش را می‌بندند و می‌فرستند و کسی متوجه نمی‌شود. همه این پنهانکاری‌های ما به‌خاطر این است که دشمن متوجه نشود ما می‌خواهیم اینجا [عملیات انجام دهیم]. آن زمان‌ها موبایل‌هایی نبود که سریع لو برود یا اینترنت نبود، اصلاً هیچی نبود. خلاصه اینها این کارها را انجام می‌دهند،

انجام دادند. در این عملیات هم چیزی در حدود ۶۰۰۰ کیلومتر از خاک مقدس جمهوری اسلامی آزاد شد و از همه مهم‌تر شهر خرمشهر در سوم خرداد سال ۱۳۶۱ از دست مزدوران بعثی آزاد شد و ما به مرز رسیدیم. این خلاصه‌ای بود از این عملیات‌ها. در سال ۱۳۶۱ یک عملیات بزرگ انجام دادیم به نام عملیات رمضان در تاریخ ۱۳۶۱/۴/۲۳ در منطقه شلمچه تا زید و نزدیکی طلائی که باز نیروهای ارتش و سپاه حضور داشتند. این عملیات هم تمام شد و بعد از آن آمدیم در همان سال عملیات‌های محرم و والفجر مقدماتی و... را هم انجام دادیم. بعد در سال ۱۳۶۲ در منطقه جزیره مجنون (طلائی) عملیاتی به نام عملیات خیبر انجام دادند. سال ۱۳۶۳ عملیات بدر انجام شد. [عملیات‌هایی که بعد از بیت‌المقدس] آنجاها انجام دادیم، آن‌چنان موفق نبودند. مردم ایران از ما، از رزمنده‌ها،

ثامن‌الائمه^(ع) اولین عملیاتی که لشکر ۷۷ پیروز خراسان انجام داد. چرا می‌گویند ثامن‌الائمه^(ع)؟ به‌خاطر اینکه از لشکر مشهد بودند نام عملیات را گذاشتند ثامن‌الائمه^(ع).

از امام، از همه پیروزی می‌خواستند، باید ما پیروز می‌شدیم، [ما باید] متجاوز را تنبیه می‌کردیم.»

طراحی و آماده‌سازی عملیات والفجر ۸

«در چنین شرایطی فرماندهان عالی‌رتبه سپاه دست گذاشتند روی همین فاو و اروند. [اکثر] فرماندهان می‌گفتند ما نمی‌توانیم از این [اروند] عبور کنیم. برادر محسن [رضایی] گفت ما این نقشه را کشیدیم و باید از اینجا عبور کنیم. ۶ ماه به‌شدت در اینجا چه کار می‌کردند؟

اتفاقی اینجا نمی‌افتد و هوا صاف صاف است، شب عملیات یک‌دفعه هوا طوفانی شد. رودخانه متلاطم، هوا هم ابری و شروع کرد به بارندگی. دشمن هم گفت ایرانی‌ها نمی‌آیند و یک تعدادی نگهبان ماندند و بقیه هم گورشان را گم کردند و رفتند توی سنگرها برای استراحتشان. غواص‌های ما به دل آب زده بودند. یک دوستی داشتیم ما، شهید قاسم علی تازیکه. این بچه مازندران، استان گلستان بود و فرمانده یک گروه غواصی بود. وقتی غواص‌ها آماده می‌شدند برای عبور از آب،

شناسایی‌های خودشان را می‌کنند، آماده می‌شوند، تمام توپخانه‌های ارتش و سپاه را از آبادان تا این منطقه در کنار نخل‌ها استتار می‌کنند. (نخل‌ها - از توی راه آمدید دیدید دیگر - آن زمان بیشتر بود، بعد آتش گرفتند و با جنگ از بین رفتند) در داخل نخل‌ها این توپخانه‌ها را استتار می‌کنند، پوشش می‌دهند و آماده می‌شوند برای عملیات. [پس از این تمهیدات] می‌گویند که کی بهتر است [برای اجرای] عملیات؟ در شب ۲۰ بهمن سال ۶۴، بهترین موقع برای عملیات است؛ چون این رودخانه بالاترین مد را در این زمان دارد و آب بالا می‌آید. چرا آب باید بالا باشد؟ به‌خاطر اینکه آن سمت عراقی‌ها [موانع بسیاری ایجاد کرده بودند]، یک آهن‌هایی از زمین آمده بود بالا، در آنجا مین بود، سیم‌خاردار بود، همه اینها بود و باید غواص‌ها از اینجا عبور می‌کردند؛ بنابراین اگر آب بالا می‌آمد غواص‌ها می‌توانستند از روی موانع عبور کنند.»

شرح عملیات

«ساعت ۸/۵ شب غواص‌ها به آب زدند. تمام رزمندگان داخل این نهرها [اشاره به نهرهای اطراف رودخانه اروند] داخل قایق‌ها آماده بودند تا به محض اینکه غواص‌ها رسیدند آن سمت آب و اطلاع دادند که ما رسیدیم، بزنند به آب و از اروند عبور کنند. عراقی‌ها در آن شب یک سلاح جدید، یک تیربار آورده بودند و می‌خواستند آزمایش کنند. حدود ساعت ۱۰:۱۵ یا ۱۰:۲۰ که رزمندگان غواص‌ها وسط آب بودند، شروع کردند به رگبارزدن روی سطح آب. ۱۲، ۱۳ دقیقه رگبار زدند. غواص‌های داخل آب هم می‌رفتند زیر آب، می‌آمدند بالا. عراقی‌ها نورافکن‌ها را هم روشن کرده بودند اما متوجه نمی‌شدند؛ چون یکی از معجزات و امدادهای غیبی [در این شب اتفاق افتاد] [در حالی که] هواشناسی اعلام کرده بود در آن تاریخ تا ۴۸ ساعت هیچ

فرماندهان عالی‌رتبه سپاه دست گذاشتند روی همین فاو و اروند. دشمن اصلاً متوجه نشد برادرهای سپاه اینجا آمده‌اند. سنگر فرماندهی سپاه برای برادر محسن در این قسمت‌ها ساخته بودند زیرزمینی و سوله. در [سر در] سنگر زده بودند سنگر بهداری.

هر ۱۴، ۱۵ نفر از این سیم‌های مخابرات به هم می‌بستند که آب اینها را نبرد و بتوانند عبور کنند. - می‌خواهم بگویم که رزمندگان چقدر به‌اثم^(۷) توسل می‌جستند - این آقای فرمانده غواص‌ها [شهید تازیکه]، که اتفاقاً تنها فرزند خانواده هم بود [در ابتدای ستون ایستاده بود و یک مقداری سیم اضافی را باقی گذاشته بود]، آقای مرتضی قربانی فرمانده لشکر [۲۵ کربلا]

به او می‌گوید این را قیچی‌اش کن، این مزاحم شما می‌شود، توی راه بروید به پایتان می‌پیچد، مزاحم می‌شود. [تازیکه در جواب] می‌گوید فرمانده من این را از قصد گذاشتم، خودم این را گذاشتم؛ فرمانده من کی است؟ امام زمان است، امام زمان من سر این سیم را بگیرد و من را از این آب عبور بدهد. ببینید چقدر اعتقاد [داشتند رزمندگان] و همین جور هم می‌شود؛ اولین گروهی که از این لشکر ۲۵ کربلا عبور می‌کنند [همین گروه بودند]. چون لشکر ۲۵ ویژه کربلا مستقیم این شهر را گرفت و بقیه لشکرهای ما از سمت چپ و سمت راست شهر

فلو از رودخانه عبور کردند تا رفتند داخل خاک عراق. چه کار می‌کنند؟ [لشکر ۲۵ کربلا] شهر را تا ساعت‌های ۴، ۵ صبح تصرف می‌کنند. آقای مرتضی قربانی این خبر را [به فرمانده سپاه] می‌دهد و می‌گوید ما شهر را تصرف کردیم، قسمت بیشتر شهر را گرفتیم. فرمانده سپاه برادر محسن می‌گوید من فکر نکنم شما به این زودی گرفته باشید، اشتباه نمی‌کنید؟ فردا صبح که نیروهای اطلاعات عملیات می‌آیند می‌بینند بله شهر را چه کار می‌کنند؟ نیروهای ماتصرف کردند. رزمنده‌های شجاع سپاه ۷۸ روز جانانه در این منطقه جنگیدند؛ ۷۸ روز جوان‌های ما اینجا پرپر شدند؛ ۷۸ روز اینجا مادر نبود سر اینها را روی زانو بگذارد، اشکشان را پاک کند، خونشان را پاک کند. اینجا جنب، اتفاق افتاد.»

این از جنگ [عملیات والفجر ۸]، ۷۸ روز طول کشید و بعد از این عملیات بود که دنیا فهمید قدرت ما چقدر است؟ [دنیا متوجه شد ما] قدرت داریم. [چون با اجرای این عملیات] رفتیم با کویت هم‌مرز شدیم. در کنار مرز کویت جزیره‌ای است که مرز عراق و کویت است [به نام] جزیره بوبیان؛ از اینجا ۲۰ تا ۲۵ کیلومتر بیشتر فاصله نیست. کنار جزیره بوبیان برای امیر کویت یک سنگری زدند و ایشان را آوردند داخل آن سنگر، داشت تماشا می‌کرد. نگاه کرد دید این بسیجی‌ها و بچه‌های جوان ۱۵، ۱۶ ساله همه با کفش کتانی و چفیه و اینها داخل خاک عراق، هم‌مرز کویت هستند. بعد پیام فرستاد برای صدام گفت خاک بر سرست صدام، تو آمدی که ایرانی‌های مجوس را از ما دور کنی، تو که اینها را آوردی با ما هم‌مرز کردی. این هم از خوش خدمتی‌های شاه کویت. تا ۲۷ ماه این شهر دست ما بود و بعد ما آمدیم عقب.»

آقای سیف‌الله شیخ که از افسران ارتش جمهوری اسلامی است، در بخشی از روایت خود درباره نقش ارتش در این عملیات که به‌طور عمده از طریق توپخانه و نیروی هوایی و هوانیروز در این عملیات مشارکت کرده بود نیز مطالبی را به شرح زیر بیان کرد:

«از نقش ارتش جمهوری اسلامی بگویم. [ارتش] تعداد زیادی توپخانه گذاشته بود و رزمنده‌های سپاه را که پیاده عمل می‌کردند، پشتیبانی می‌کرد. هوانیروز قهرمان ما، تمام تجهیزات و وسایل و خوراک و... را از رودخانه عبور می‌داد، نفرات ما را از رودخانه عبور می‌داد. فرمانده نیروی هوایی شهید ستاری است، این شهید بزرگوار ۳ تا پایگاه اینجا قرار داده بود که از این پایگاه چه کار می‌کردند؟ با موشک‌هایشان ۸۰ تا هواپیمای دشمن را سرنگون کردند.»

فقط یک خاطره کوتاه از شهید صیاد شیرازی خدمت شما عرض کنم و تمام. افتخار ما نظامی‌ها، ارتش و سپاه این است که تنها رزمنده‌ای که مقام معظم رهبری بر تابوتش بوسه زده، شهید صیاد شیرازی است. یکی از امرای ارتش داشت برای ما صحبت می‌کرد می‌گفت رسم است، رسم است بین ما، خانواده‌های شیعه و ایرانی‌ها رسم است که بعد از فوت میت، صبح زود می‌روند کنار جنازه‌اش. این دوست امیر می‌گوید من صبح زود رفتم، ساعت ۴، ۵ صبح، دیدم تعدادی پاسدار در بهشت زهرا هستند. گفتم چون منافقین ایشان را



کاروان شهید صیادشیرازی استان خراسان - یادمان شهدای والفجر ۸ (اروندکنار) - ۱۳۹۴/۱۲/۱۹

۲. امانتداری

راوی بجز در مواردی محدود - از جمله برجسته‌سازی نقش لشکر ۷۷ - در بیان میزان نقش آفرینی‌ها جانب امانت را رعایت کرد. به‌طور مشخص در روایت عملیات والفجر ۸، به‌درستی به نقش سپاه به‌عنوان طراح و اجراکننده اصلی عملیات و نیز ارتش جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان پشتیبانی آتش هوایی وزمینی اشاره کرد.

به شهادت رساندند نکند اینها را گذاشته‌اند که جنازه این را یک وقتی جسارت نکنند. نزدیک‌تر رفتم دیدم آقا، مقام معظم رهبری آمده روی قبر این آقا دارد درد دل می‌کند؛ صیاد من کجایی؟ ۲۴ ساعت است من تو را نمی‌بینم صیاد. این هم از خاطرات آن امیر است. برای شادی روح شهدا، یک صلوات محمدی مرحمت بفرمایید.»

۳. توانمندی و خودباوری

راوی در بخشی از روایت خود در قالب پاسخ به این پرسش که چرا عراق از اروندرود عبور نکرد، ضمن یک توضیح مناسب که حاوی ناتوانی عراق بود، به‌صورت غیرمستقیم توانمندی‌های رزمندگان را که حاصل امتزاج تدبیر و توکل است و قابلیت به‌فعلیت‌رساندن کارهای صعب و در ظاهر ناممکن را دارد، به مخاطبان منتقل کرد.

ارزیابی و نقد روایت

الف) نقاط قوت

۱. رعایت اختصار

هرچند راوی در این روایت برخی از مباحث اصلی را بیان نکرد - که در قسمت کاستی‌ها به آنها اشاره خواهد شد - اما با توجه به زمانی که در اختیار داشت، سعی کرد ضمن ارائه کلیاتی از زمینه‌های اجرای عملیات والفجر ۸ به برخی از وجوه اصلی این عملیات بپردازد.

۴. روایت ساده و عامه‌فهم

راوی با در نظر گرفتن ترکیب سنی، جنسی و نیز پایگاه اجتماعی مخاطبان سعی کرد با لحنی عامه‌فهم‌تر روایت را بیان و از ورود به مباحث خشک عملیاتی خودداری کند. وی با تکرار عبارت «چه‌کار کردند» از پراکندگی حواس مخاطبان جلوگیری و آنها را در مباحث سهمیم می‌کرد؛ که این امر به انتقال مطالب گفته‌شده و تأثیر آن کمک خواهد کرد.

کنار جزیره بوبیان برای امیر کویت یک سنگری زدند و نگاه کرد دید این بسیجی‌ها و بچه‌های جوان ۱۵، ۱۶ ساله همه با کفش کتانی و چفیه و اینها داخل خاک عراق، هم‌مرز کویت هستند. بعد پیام فرستاد برای صدام گفت خاک برسرت صدام، تو که اینها را آوردی با ما هم‌مرز کردی.

ب) نقاط ضعف ۱. برجسته‌سازی نقش لشکر ۷۷

لحن راوی در بیان زمینه‌های عملیات والفجر ۸، زمانی که از عملیات ثامن‌الائمه^(ع) سخن می‌گوید، به‌گونه‌ای است که به مخاطب القا می‌شود که بخش عمده این عملیات را لشکر ۷۷ خراسان انجام داده است. وی درباره این عملیات

گفت: «اولین عملیاتی که انجام دادیم ثامن‌الائمه^(ع) بود، که لشکر ۷۷ پیروز خراسان انجام داد.» حتی وی دلیل نامگذاری این عملیات را صرفاً به دلیل اینکه لشکر ۷۷ این عملیات را انجام داده است معرفی می‌کند و می‌گوید: «چرا بهش می‌گویند ثامن‌الائمه^(ع)؟ به‌خاطر اینکه از لشکر مشهد بود، از کنار امام رضا^(ع) آمده بودند اینجا، نام عملیات را گذاشتند ثامن‌الائمه^(ع)، لشکر را هم اسمش را گذاشتند لشکر ثامن‌الائمه^(ع)». هرچند وی در ادامه مطالب به ادغامی‌بودن سازمان رزم عملیات هم اشاره کرده،

می‌گوید: «حالا اینها ادغامی از بچه‌های ارتش و سپاه، ۳ تا تیپ از ارتش، چندین گردان هم از بچه‌های سپاه ما ادغام شده با کی؟ با نیروهای ارتش»، اما مطالب قبلی و لحن بیان این مطالب به‌گونه‌ای است که نقش محوری را به لشکر ۷۷ داده است.

درحالی‌که اساساً طرح این عملیات را سپاه پاسداران پیشنهاد داده بود و این طرح که ابتدا به نام طرح عملیات حمزه سیدالشهدا^(ع) خوانده می‌شد، با پیشنهاد ارتش پس از تصویب به ثامن‌الائمه^(ع) تغییر نام می‌دهد. همچنین در سازمان رزم این عملیات، ۱۸ گردان پیاده و ۴ گروه خمپاره‌انداز از سپاه، ۷ گردان پیاده و ۵ گردان تانک از لشکر ۷۷ و نیز یک هنگ و یک گردان از نیروهای ژاندارمری شرکت داشتند.*

۲. غلبه حاشیه بر متن

راوی یک‌سوم مطالب را به زمینه‌های اجرای عملیات اختصاص داد و در این میان به‌عنوان نمونه ماجرایی سقوط هواپیمای حامل فرماندهان پس از عملیات ثامن‌الائمه^(ع) را که به شهادت چند تن از فرماندهان ارشد نظامی انجامید نسبتاً به تفصیل بیان کرد. هرچند این مطلب مهم است، اما باید توجه داشت که این مطلب در یادمان عملیات والفجر ۸ بیان می‌شود و باتوجه به محدودیت زمان، پرداختن به چنین مطالبی که نسبت به عملیات والفجر ۸ مطالبی حاشیه‌ای است، باعث می‌شود زمان برای مطالب اصلی و مرتبط با یادمان باقی نماند. لذا برخی کاستی‌ها در این روایت که مشخصاً باید در یادمان شهادی عملیات والفجر ۸ بیان شود مشاهد می‌شود.

*. رحیم صفوی و حسین اردستانی، عملیات ثامن‌الائمه^(ع) مبدأ تحول در استراتژی نظامی ایران، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ، ص ۲۱۴.

۳. تمجید وارونه (تعریف در قالب تخریب)

تردد کشتی‌ها به خلیج فارس، تسلط بر اروندرود، تهدید بندر ام‌القصر و مسدود کردن راه ورود عراق به خلیج فارس.*

یکی از نقاط ضعف این روایت - که در مقایسه با بسیاری از روایت‌ها بسیار کمتر بود - تخریبی است که در قالب تعریف و تمجید صورت می‌گیرد. راوی در بخشی از روایت خود گفت: «بچه‌های جوان ۱۵، ۱۶ ساله همه با کفش کتانی و چفیه و اینها داخل خاک عراق، و هم‌مرز کویت هستند...». هرچند قصد راوی استخفاف رزمندگان نیست و با این عبارت سعی دارد گوشه‌هایی از جنگ مردمی و نابرابر را که در آن فرماندهان و رزمندگان با حداقل امکانات، اقداماتی بزرگ انجام می‌دادند، به تصویر بکشد، اما استفاده از چنین عبارات و الفاظی، ناخواسته عقلانیت و تدبیر را که یکی از بارزترین ویژگی‌های عملیات والفجر ۸ است زیر سؤال می‌برد.

۴. مغفولات و کاستی‌ها

همان‌گونه که اشاره شد، راوی با اختصاص زمان زیادی به موضوعات زمینه‌ای و البته بعضاً حاشیه‌ای، از پرداختن به برخی مطالب اصلی مرتبط با یادمان بازماند. به برخی از این مطالب که شأن بیان آنها در این یادمان است، اشاره می‌شود:

۱.۴. اهداف عملیات

یکی از مباحث مغفول در این روایت نپرداختن به اهداف عملیات است. این عملیات چند هدف داشت که عبارت بودند از: ۱. تصرف شهر فاو، انهدام سکوهای موشکی، تأمین خور موسی و

۲.۴. پل بعثت

پل بعثت به‌عنوان یکی از جلوه‌های خلاقیت و ابتکار نیروهای جهاد در دوران دفاع مقدس از جمله مباحثی است که می‌بایست در یادمان شهدای عملیات والفجر ۸ به آن اشاره شود، اما راوی در روایت خود هیچ اشاره‌ای به این مبحث نکرد.

۳.۴. سقوط فاو

سقوط فاو نیز از جمله موضوعاتی است که در یادمان شهدای عملیات والفجر ۸ باید به آن پرداخته شود، اما راوی به این موضوع نیز اشاره نکرد و تنها به بیان این جمله کوتاه که "۲۷ ماه این شهر دست ما بود و بعد ما آمدیم عقب" اکتفا کرد.

۴.۴. عملیات کربلای ۳

هرچند عملیات کربلای ۳ در محل یادمان شهدای عملیات والفجر ۸ اجرا نشده است، اما با توجه به اینکه این عملیات یک عملیات دریایی است و اساساً برای آن یادمانی پیش‌بینی نشده، بهترین مکان برای

*. حسین اردستانی، تجزیه و تحلیل جنگ ایران و عراق؛ ۳: تنبیه متجاوز، مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس، تهران: ۱۳۹۵، ص ۱۶۹.

لحن راوی در بیان عملیات ثامن‌الائمه^(ع) به گونه‌ای است که به مخاطب القا می‌شود که بخش عمده این عملیات را لشکر ۷۷ خراسان انجام داده است. در حالی که اساساً طرح این عملیات را سپاه پاسداران پیشنهاد داده بود.



از روایت معیوب تا روایت مطلوب

نقد و بررسی روایت‌گری در یادمان شهدای عملیات والفجر ۸

تهیه و تنظیم: گروهی از کارشناسان
مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس

مقدمه

است. از این رو روایتی که در این منطقه ارائه می‌شود، باید برانگیزنده حس غرور ملی و مقوم خودباوری باشد. همچنین این یادمان و رخدادهای متعدد و شگرفی که در آن اتفاق افتاده است محلی است برای تبیین شعار "ما می‌توانیم". با وجود این، بسیاری از روایت‌هایی که در این یادمان صورت می‌گیرد، دربردارنده ویژگی‌های مورد اشاره نیستند. تعداد زیادی از افرادی که به‌عنوان راوی در این محل حاضر می‌شوند، به‌جای تبیین صحیح آنچه در جریان عملیات بزرگ و حماسی والفجر ۸ رخ داده است، خاطرات و مطالبی

یادمان شهدای والفجر ۸ (اروند) که در محل اجرای عملیات بزرگ والفجر ۸ و به‌طور مشخص در منطقه تحت مأموریت لشکر ۲۵ کربلا در مقابل شهر فاو واقع شده است، از جمله یادمان‌هایی است که کاروان‌های راهیان نور و زائران مناطق عملیاتی معمولاً از آن بازدید می‌کنند. به اذعان کارشناسان نظامی، عملیاتی که در این منطقه اجرا شده یکی از موفق‌ترین و درعین‌حال پیچیده‌ترین عملیات‌های دوران دفاع مقدس بوده که دستاوردهای بزرگی داشته

۵۲



روایت راویان برای کاروان‌های راهیان نور، یادمان شهدای عملیات والفجر ۸ در اروندکنار، اسفند ۱۳۹۴

جنوب و شمال و عدم‌الفتح‌های متعددی که پس از عملیات بیت‌المقدس به وجود آمده است، فرماندهان نظامی ایران باید خطرپذیرتر تصمیم‌گیری کرده و با استفاده از ابتکارات در جایی عملیات می‌کردند که احتمال غافلگیری دشمن و در نتیجه موفقیت ایران بالا باشد.

۲.۱. تمهیدات و تدابیر طولانی و پیچیده

با توجه به اینکه این عملیات از زمان تصمیم‌گیری برای اجرا یعنی حدود خردادماه ۱۳۶۴ تا زمان اجرای آن (۲۰ بهمن ۱۳۶۴) مراحل طولانی را پشت سر گذاشته و در این زمان طراحی‌ها، شناسایی‌ها، آموزش‌ها و... به صورت دقیق، گسترده و فشرده انجام شده، ضروری است این تمهیدات به نحو مطلوبی بیان شود. بیان این مطالب عقلانیت جنگ و به کارگیری تدبیر را در عملیات‌های دوران دفاع مقدس و به طور مشخص عملیات والفجر ۸ نشان خواهد داد. ضمن اینکه گوشه‌ای از زحمات طاقت‌فرسای فرماندهان

از خاک کشور عراق را تصرف کند؟ آیا ایران برخلاف تمام مواضع و سیاست‌هایش به دنبال توسعه طلبی و کشورگشایی بوده است؟ در خصوص شرایط سیاسی منجر به اجرای این عملیات باید تبیین شود که دولت عراق با تجاوز به سرزمین‌های ایران و ارتکاب جرائم و جنایات دهشتناک و تحمیل خسارات و لطمات فراوان جانی و مالی هنوز حاضر نبود شرایط ایران را برای صلح بپذیرد. از این رو، تصمیم‌گیران نظامی و سیاسی ایران درصدد برمی‌آیند که با تصرف یک نقطه مهم و استراتژیک از سرزمین‌های دشمن، وی را برای پذیرش شرایط به حق خود تحت فشار قرار دهند و به اصطلاح در مذاکرات صلح قدرت چانه‌زنی به دست آورند. درباره زمینه‌های نظامی این عملیات نیز با توجه به اینکه اقدام به اجرای چنین عملیاتی دست‌یازیدن به یک خطر (ریسک) محسوب می‌شود، باید به این نکته اساسی اشاره کرد که به دلیل بسته شدن راهکارهای عملیات در مناطق مختلف در

۷.۱. نبرد در آن سوی اروند

عبور غواصان از اروند - که خود حماسه‌ای بی‌بدیل است - سرآغاز نبرد طولانی والفجر ۸ است و راوی باید شرایط و چگونگی نبرد در آن سوی اروند و در خاک عراق را باوجود همه کمبودها و سختی‌های آن تشریح کند. مخاطب باید در جریان گوشه‌ای از نبردهای سهمگین رزمندگان در غرب اروند که شامل شکستن خط، نبرد شهری، نبرد در نخلستان، عبور از باتلاق و... می‌شود قرار گیرد. در این بخش مباحث مهم و حماسی نظیر انهدام لشکر گارد ریاست جمهوری عراق، نبرد در جاده فاو - ام‌القصر، بمباران شیمیایی عراق و... می‌تواند مورد اشاره قرار گیرد. هریک از موارد ذکر شده - البته به شرط استناد - می‌تواند دست‌مایه مناسبی برای روایتی حماسی قرار گیرد.

۸.۱. نقش یگان‌های هوایی، توپخانه و...

بی‌شک پشتیبانی‌های نیروی هوایی، هوانیروز و توپخانه ارتش جمهوری اسلامی ایران و نبردها و حماسه‌آفرینی‌های نیروهای پدافندی و پشتیبانی و... از موارد مهمی است که در موفقیت عملیات والفجر ۸ نقشی بسزا ایفا کرده است، بنابراین باید به این اقدامات نیز به نحو شایسته اشاره شود.

۲. پل بعثت

طراحی و احداث پل بعثت که یکی از شاهکارهای فنی مهندسی دوران دفاع مقدس به‌شمار می‌رود، از مباحث مهمی است که باید در یادمان شهدای والفجر ۸ بدان پرداخته شود. طراحی و اجرای این پروژه عظیم که به‌نوبه خود از ابتکارات شگرف دوران هشت‌ساله جنگ تحمیلی است، ضمن اینکه به راوی فرصت می‌دهد گوشه‌ای از زحمات طاقت‌فرسای نیروهای جهاد و مهندسی سپاه

- سنگرزبان بی‌سنگر - را برای مخاطب تشریح کند، مجالی است برای تبیین شعار "ما می‌توانیم".

۳. عملیات کربلای ۳

با توجه به اینکه برای عملیات کربلای ۳ یادمانی اختصاص نیافته و نظر به اینکه این عملیات یک عملیات دریایی است، یادمان شهدای عملیات والفجر ۸ بهترین مکانی است که راوی می‌تواند به این عملیات اشاره کند. به‌ویژه

ذکر حماسه‌هایی که در این عملیات به‌عنوان اولین عملیات دریایی سپاه خلق شده، به‌طور قطع برای زائران شنیدنی است.

ب) نقد و ارزیابی برخی

روایت‌ها

۱. روایت ناقص

برخی راویان از محورهای اشاره‌شده در بالا به چند محور اساسی توجه نکرده‌اند. مثلاً

فروکاستن یک عملیات بزرگ و ملی به یک یگان یا یک نیرو به قیمت نادیده گرفتن نقش دیگر یگان‌ها و نیروها اجحاف در روایت است. بعضاً راویان در پرداختن به شرح اقدامات یگان‌هایی که قرابت‌های محلی و یا صنفی با آنها دارند اهتمام می‌ورزند و در این میان نقش دیگران را نادیده می‌انگارند.

آقای یکی از راویان لشکر ۲۷ حضرت رسول (ص) که در جمع دانشجویان دانشگاه‌های کهگیلویه و بویراحمد روایت می‌کرد، روایتی ناقص و سطحی ارائه کرد؛ به‌نحوی که مخاطب نمی‌توانست از طریق این روایت ذهنیتی صحیح از عملیات والفجر ۸ با آن همه حماسه و شکوه و ابتکار به دست آورد. (ع.ک، اسفند ۱۳۹۴) یکی از راویان لشکر ۳۱ عاشورا نیز که در جمع دانشجویان دانشگاه‌های آذربایجان غربی روایت می‌کرد، این عملیات غرورآفرین را تا سرحد ذکر چند خاطره تنزل می‌دهد و به‌جای اینکه از تدابیر، خلاقیت‌ها، حماسه‌ها

نقد و بررسی روایت‌گری در یادمان شهدای عملیات والفجر ۸



روایت راویان برای کاروان‌های راهیان نور، یادمان شهدای عملیات والفجر ۸ در اروندکنار، اسفند ۱۳۹۴

۳. تحریف و دروغ

به ام‌القصر نرسیدند. مهم‌تر اینکه چنین پیغامی به امام خمینی ارسال نشده است و ایشان هرگز چنین دستوری نداده‌اند. راوی دیگری در جمع کاروان دانشجویان دانشگاه شاهرود به نقل از یکی از نیروهای شناسایی می‌گوید: «۵۰۰ بار برای شناسایی از اروند عبور کرده است.» (ع.م، اسفند ۱۳۹۳) این ادعا در حالی مطرح می‌شود که با یک محاسبه ساده می‌توان به صحیح نبودن آن پی برد. چه، اگر فرض شود که یک نیروی شناسایی هر روز یک بار - که البته فرضی غیرمحمتمل است - از اروند عبور کرده است و نیز این عبور از ابتدای طرح ایده عبور از اروند یعنی خرداد ۱۳۶۴ آغاز شده باشد، باز هم تعداد دفعات ذکر شده (۵۰۰ بار) غیرواقعی خواهد بود.

یکی از راویان لشکر ۱۹ فجر در جمع کاروان دادگستری استان فارس ایده عبور از اروند را این‌گونه تشریح می‌کند: «دوتا از فرماندهان آمدند طرح دادند؛ یکی‌اش فرمانده لشکر ۱۹ فجر حاجی نبی رودکی بچه فارس بود، یکی

تحریف و دروغ که یکی از آفت‌های هر پدیده تاریخی است، در روایت‌هایی که از دوران دفاع مقدس صورت می‌گیرد نیز راه یافته است. این رخداد آسیب بسیار مهمی است که اگر تداوم و گسترش یابد، خطری جدی برای تاریخ جنگ تحمیلی است. به برخی از این تحریفات اشاره خواهد شد:

یکی دیگر از راویان لشکر ۲۷ حضرت رسول (ص) در جمع بسیج محلات می‌گوید: «در عملیات والفجر ۸] بچه‌ها تا ام‌القصر هم رفتن‌ها. پیغام دادند به امام، ما می‌خواهیم این بندر را نابود کنیم. امام فرمود دست نگه دارید. حالا جریان چیه، معلوم نیست حالا. امام چه دلیلی داشته؟ شاید روزی این رمز باز بشود؛ شاید مربوط به مولا باشد. اراده آنها باید باشد تا ما جایی کاری کنیم.» (م.ط.ع، ۱۳۹۳/۱۲/۲۵) در صورتی که این ادعا اساساً صحت ندارد و هرگز چنین اتفاقی رخ نداده است و رزمندگان هیچ‌گاه

فرضاً بپذیریم که انسان در دم جان نسپارد، قطعاً امکان این گفت‌وگوی نسبتاً طولانی که راوی بین فرد تیرخورده با هم‌مرزش نقل کرد، نخواهد بود. ۲. راوی ابتدا گفته بود که عراقی‌ها متوجه حضور غواص‌ها شده بودند و به همین دلیل شروع به تیراندازی کردند. بنابراین برملا شدن چه چیزی مایه نگرانی آن فرد شده بود که از هم‌مرزش می‌خواهد چنین کاری را انجام دهد. ۳. راوی خاطره را از زبان سوم شخص یعنی شهید اللهیاری نقل می‌کند

یکی از راویان لشکر ۳۱ عاشورا
اروند را این‌گونه مود خطاب
قرار می‌دهد: «ای شاهد
سرنگه‌داشتن زیر آب آن
بسیجی مجروح» ادامه می‌دهد:
یکی از عراقی‌ها یک بسیجی
شانزده، هفده ساله با گلوله زدند
[توی] سرش، ... گفت به جان
فاطمه ... سر من را ببر زیر آب ...
می‌ترسم صدایم بلند بشود
عملیات لو برو. می‌گفت سرش
را بردم زیر آب نگه داشتیم.

و آن‌گونه که در خاطره ذکر می‌کند، بجز نامبرده (شهید اللهیاری) همه افراد به‌نوبت هدف تیر قرار می‌گیرند؛ حال فرد ثالث کیست که شخص تیرخورده از وی می‌خواهد آن کار را انجام دهد؟ ضمن اینکه در پایان خاطره می‌گوید: «سرش را بردم زیر آب نگه داشتیم...» یعنی شهید اللهیاری این کار را انجام داده است. ثانیاً حتی اگر بپذیریم که چنین اتفاقی واقعاً رخ داده است - که البته پذیرش آن با عقل سلیم ناسازگار است - آیا نادیده گرفتن آن همه جلوه‌های

شکوه و افتخار در عملیات والفجر ۸ و تکیه بر چنین خاطرات غیرموثق و غیرمستندی، اجحاف در روایت این عملیات نیست؟ (ح، ۱۳۹۴/۱۲/۱۶)

یکی از راویان لشکر ۴۱ ثارالله^(۲) در جمع کاروان کرمان نیز عبور غواصان لشکر ۴۱ ثارالله^(۲)

عراقی‌ها چراغ‌قوه را انداخت [اما را دید و گفت]، غواص. یک‌خرده با عقل بشر سازگار نیست، ولی اینجا میدان عشق‌بازی بود دیگر. آقا جان، ۱۷ نفر از بچه‌ها را دانه‌دانه، یکی چراغ می‌اندازد و یکی از کله‌اش می‌زند. [حالا تصور کنید وقتی] آن نفر اول را زد، نفر دوم می‌داند [بعد از او] نوبت آن است. آخر بنارزم، چه ایمانی داشتید شما؟ چی بودید شما؟ چه جور مادرهایتان تربیت کرده بود شما را؟ می‌دید بغل‌دستی‌ات با تیر کله‌اش را زدند، نفر بعدی شما هستید، می‌توانستید یک رگبار بزنید، [فقط] دو نفر بودند بالای خاکریز، اما نزد. چرا؟ چون دستور بود نزنید. آنها به تکلیف عمل می‌کردند؛ نه برای جان خودشان، نه برای دل خودشان. ۱۷ نفر را دانه‌دانه کنار هم زده بودند. شهید اللهیاری می‌گوید که بغل‌دستی من یک بسیجی ۱۶، ۱۷ ساله بود. با گلوله زدند [توی] سرش، می‌گفت [من] رفتم زیر آب از من رد شدند. این [بسیجی ۱۶، ۱۷ ساله] را زدند. برج یازده [بهمن‌ماه] بود، آب یخ؛ جای گلوله [سوزش شدیدی ایجاد کرده بود]، می‌گفت یک‌خرده تحمل کرد. دیگر یواش‌یواش آخ و اوخ بلند می‌شود. به رفیق بغل‌دستی‌اش گفت که داداش یک خواهشی بکنم قبول می‌کنید؟ گفت چرا قبول نکنم؟ گفت نه قسم بخور، بگو جان فاطمه زهرا [به این خواہشت نه] نمی‌گویم. می‌گفت قسم خورد، گفت به جان فاطمه، هرچی بگویی من به خواہش تو نه نمی‌گویم. گفت قسم خوردی، سر قسمت هستی؟ گفت آره. گفت سر من را ببر زیر آب نگه دار؛ آب می‌رود جای زخمم، می‌ترسم صدایم بلند بشود و عملیات لو برو. می‌گفت سرش را بردم زیر آب نگه داشتیم. ...» (ح، ۱۳۹۴/۱۲/۱۶) اولاً با دقت در عبارات و لحن این روایت، باورپذیری این خاطره برای مخاطب دور از انتظار است؛ زیرا ۱. بر اثر اصابت گلوله به سر انسان اگر

نقد و بررسی روایت‌گری در یادمان شهدای عملیات والفجر ۸



روایت راویان برای کاروان‌های راهیان نور، یادمان شهدای عملیات والفجر ۸ در اروندکنار، اسفند ۱۳۹۴

۵. ضعف و حماقت دشمن

در برخی از روایت‌ها راوی بدون آنکه به پیامد و نتیجه بیان خود توجه داشته باشد، دشمن را ضعیف و احمق توصیف می‌کند. درحالی‌که براساس اسناد و مدارک موجود، افسران و تصمیم‌گیران نظامی رژیم بعثی عراق از زنده‌ترین عناصر نظامی به شمار می‌رفتند؛ ضمن اینکه در طول جنگ از مشاوره‌های بهترین مستشاران نظامی دنیا بهره می‌بردند. یکی از راویان لشکر ۲۵ کربلا در جمع طلاب حوزه عملیه حضرت فاطمه (س) می‌گوید: «عراقی‌ها وقتی به صدام گفتند فاو سقوط کرد، صدام قبول نکرد. همان‌هایی که بهش قول داده بودند فاو سقوط نمی‌کند را خواست و گفت شما گفتید فاو سقوط نمی‌کند، چه جوری فاو سقوط کرد؟ [چون] صدام دیوانه بود ... یک کارشناس زرنگی کرد [برای اینکه کشته نشود]، گفت قبله عالم، این کار کار آدمیزاد نبوده ... کار جن بوده ...» (ر.ا، اسفند ۱۳۹۴)

کرده‌ای، ای آب تو به اهل بیت حسین خیانت کردی، تو مهریه مادرم بودی، ولی خدا گواه است اگر جنازه بچه‌ام را ظرف ۲۴ ساعت تحویلیم ندهی، فردای قیامت شکایت می‌کنم باز به مادرم زهرا. گفت از این منطقه بیرون رفتیم؛ توی منطقه طلایه بودیم که بچه‌های پاسگاهی که اینجا بودند تماس گرفتند، گفتند حاجی اسدی را می‌خواهیم. چه کار دارید؟ گفتند یک جنازه آمده کنار آب، ما برداشتمان این است که این جنازه متعلق به بچه‌های بسیج است؛ اگر می‌شود یک‌جور برای شناسایی بیاید. وقتی آمدیم دیدیم جنازه سید علی حسینی است. آب معجزه می‌کند...» (ا.ا، ۱۳۹۴/۱۲/۱۵) این خاطره هم عقلانی به نظر نمی‌رسد؛ زیرا پس از ۱۵ سال چگونه ممکن است یک جنازه آن هم آن‌قدر سالم که از روی چهره و نه با آزمایش‌های ژنتیکی و... قابل‌شناسایی باشد، از آب بیرون آورده شود؟

۷. تغییر وارونه جنگ مردمی

تردیدی وجود ندارد که جمهوری اسلامی ایران در جنگی نابرابر مقابل عراق قرار گرفته بود. در این جنگ دشمن در سطح گسترده‌ای مورد حمایت‌های مالی، نظامی و سیاسی بین‌المللی قرار داشت؛ درحالی که ایران برای تأمین ملزومات اولیه جنگ دچار مشکلات اساسی بود. در چنین وضعیتی فرماندهان و رزمندگان ایرانی در چارچوبی خارج از قواعد نظامی کلاسیک، جنگ را اداره

مطالطم و به گفته راوی وضعیتی ایجاد می‌شود که "قایق را پشت و رو می‌کند"، درباره تدبیر فرماندهی دچار تردید شده، این پرسش مطرح می‌شود که اگر چنین وضعیتی حادث شد، چرا فرماندهان از ادامه عملیات ممانعت نکردند؟ این در حالی است که مطالعات فراوانی برای انتخاب بهترین زمان برای عبور از اروند انجام شده بود.

از دیگر اشتباهاتی که در ارائه اطلاعات در روایت برخی راویان مشاهده می‌شود می‌توان به روایت یکی از راویان روحانی در جمع کاروان راویان سیره شهدا اشاره کرد که در روایت خود گفت: عراق تنها بندری که دارد همین است؛ بندر فاو تنها بندر عراق است. درحالی که مهم‌ترین بندر عراق بندر ام‌القصر است. وی همچنین یکی از دلایل تصرف فاو از سوی ایران را استقرار سامانه موشک‌های اگزوست در این شهر اعلام کرد؛ در صورتی که اساساً موشک اگزوست موشکی است که روی جنگنده‌های هوایی نصب می‌شود و بیشترین کاربرد آن هواپیمای است و اصلاً اگزوست زمین‌به‌زمین یا زمین‌به‌هوا وجود ندارد. یکی دیگر از اشتباهات وی، اطلاعات آماری بود که درباره عملیات‌های مربوط به آزادسازی مناطق اشغالی ایران در اوایل جنگ ارائه کرد و گفت: «عراق ۸۰ کیلومتر آمده داخل خاکمان. حدود ۲۱۹۰۰۰ شهید دادیم که توانستیم این ۸۰ کیلومتر خاکمان را بگیریم، مملکت‌مان را بگیریم. حساب کنید آنی که بنی‌صدر می‌گفت ما باید حدود ۲۵۰ کیلومتر خاک به عراق می‌دادیم تا بتوانیم. حساب کنید به شهدای ما چقدر اضافه می‌شد.» (ح. گودرزی، اسفند ۱۳۹۴) این در حالی است که آمار کل شهدای ایران در طول هشت سال دفاع مقدس ۲۳۲۰۰۰ نفر است.

یکی از راویان لشکر ۲۵ کربلا: عراقی‌ها وقتی به صدام گفتند فاو سقوط کرد صدام قبول نکرد گفت شما گفتید فاو سقوط نمی‌کند چه جوری فاو سقوط کرد. [چون] صدام دیوانه بود ... یک کارشناس زرنگی کرد [برای اینکه کشته نشود] گفت قبله عالم این کار کار آدمیزاد نبوده ... کار جن بوده.

کرده، پیش می‌بردند. بدیهی است در چنین رویکردی به جنگ که می‌توان از آن به جنگ مردمی تعبیر کرد، برخی ابتکارات، خلاقیت‌ها و روش‌های ابداعی جایگزین تجهیزات و امکانات نظامی می‌شود. اما این رویکرد به هیچ‌وجه منافعی عقلانیت و تدبیر نیست. باوجوداین، در برخی از روایت‌ها راویان برای توصیف جنگ مردمی و بیان جلوه‌هایی از آن، ضمن اینکه اغراق‌ها و

بعضاً تحریفاتی را وارد روایت می‌کنند، تعبیری وارونه از آن ارائه می‌کنند که نه تنها بیان‌کننده گوشه‌های از عظمت و شکوه حماسه‌های فراوان جنگ مردمی نیست، بلکه سبب استخفاف رزمندگان و نفی تدبیر و عقلانیت در جنگ است. همچنین یک راوی روحانی در جمع کاروان دانشگاه علوم پزشکی سمنان بدون آنکه اشاره اندکی به تدابیر و تمهیدات پیچیده و دقیق

[illegible]



شلمچه سرزمین موانع پیچیده

روایت حسین ابوالقاسم زاده در یادمان شلمچه

تهیه و تنظیم: امیرمحمد حکمتیان*

چکیده	روایت آقای حسین ابوالقاسم زاده از رزمندگان لشکر ۳۱ عاشورا در تاریخ سه شنبه ۱۳۹۴/۱۲/۱۸ در یادمان شلمچه انجام شد. مخاطبان روایت، ۴۰۰ نفر از دانشجویان دختر دانشگاه‌های استان کهگیلویه و بویراحمد بودند و روایت در ساعت ۹:۳۰ صبح شروع شد و تا ساعت ۱۰:۳۰ به طول انجامید. مکان روایت در ضلع شمالی یادمان و در سکوی روایت‌گری یا فاطمه زهرا^(ع) انجام شد. راوی در سخنان خود به جغرافیای منطقه شلمچه و تشریح موانع آن، ناکامی در عملیات کربلای ۴، توسل به خدا و ائمه^(ع) در عملیات‌ها، غیرت و شجاعت رزمندگان پرداخت و با اشاره مختصری به عملیات کربلای ۵، در نهایت چند توصیه به مخاطبان داشت. در نوشتار پیش‌رو ابتدا متن روایت درج شده و پس از آن نقد و ارزیابی خواهد آمد. واژگان کلیدی: روایت شلمچه، یادمان شهدای شلمچه، عملیات کربلای ۵، دیوار گوشتی، روایت ابوالقاسم زاده	

متن روایت

شهدا، مهمان‌داران زائرین

مهمان‌نوازی را خوب بلدند. ان شاء الله حتماً کمکتان می‌کنند حاجتتان را بگیرید؛ برای اینکه آن شهدا در این دشت کارهای بسیار بزرگی انجام دادند، گره‌های بسیار سختی را در این دشت خونین باز کردند، آنها می‌توانند گره مشکلات را باز بکنند. اینجا اصلاً محل گرفتن حاجات و قبولی دعاها است، اینجا محل نزول ملائکه^(ع) الله است. السلام علیک یا فاطمه الزهرا، یا قرۃ عین الرسول، یا سیدتنا و مولاتنا، انا توجهنا و استشفعنا و توسلنا بک الی الله و قدمناک بین یدی حاجاتنا

«بسم الله الرحمن الرحيم. عرض سلام و ادب دارم خدمت تک‌تک خواهران عزیز و بزرگوار که امروز در این دشت خونین، مهمان لاله‌هایی هستید که بهترین‌های این کشور بودند. امروز مهمان مهمان‌دارانی هستید که گل سرسبد بودند؛ آنها را خدا خود چید و دستشان را گرفت و از این شلمچه آسمانی‌شان کرد. مهمان‌داران شما خیلی مردان بزرگی هستند؛ آنها رسم

* کارشناس مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس

[illegible]

نزدیک ۱۴ کیلومتر تا خرمشهر فاصله دارد. به این علل شلمچه همیشه موردتوجه و همیشه در برنامه دشمنان بوده است. شلمچه را عراقی‌ها دروازه بصره میدانند؛ چراکه به بصره نزدیک است و به‌خاطر این از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و در طول جنگ بارها موردتجاوز قرار گرفته است. چرا شلمچه را این‌قدر ما دوست داریم؟ چرا این‌قدر شلمچه معنوی شده؟ برای اینکه رهبر ما امام خامنه‌ای، وقتی به شلمچه تشریف آوردند، فرمودند شلمچه قطعه‌ای از بهشت است. از حضرت آقا سؤال کردند که چه نیتی برای آمدن به شلمچه دارید. آقا فرمودند آمدم به شلمچه تا از ارواح شهدا تبرک بجویم، آمدم شلمچه از شهدا مدد بگیرم. اینها فرمایش مقام عظمای ولایت است. ۶، ۷ تا عملیات در منطقه شلمچه انجام گرفته است؛ یکی مرحله سوم عملیات بیت‌المقدس برای آزادسازی خرمشهر بود که از این مناطق برای آزادی خرمشهر عبور کردند. دومین عملیاتی که در این منطقه انجام گرفته، عملیات رمضان در سال ۱۳۶۱ است. وقتی عملیات رمضان در این منطقه انجام گرفت، رزمندگان ما توانستند همه خطوط دشمن را بشکنند و اینجا جلو بیایند.

عزیزان گفتند وقت محدود است؛ از موانع شلمچه هم
برایتان بگویم تا بعد آن غیرت و مردانگی بچه‌ها را بگویم
که برایتان راحت‌تر قابل‌هضم بشود و بدانید که بچه‌ها
اینجا چه کردند که این قدر مورد توجه است. چون دشمن
اینجا را دروازه بصره می‌دانست به فکر افتادند که بیایند
اینجا موانع ایجاد بکنند. عراقی‌ها پیچیده‌ترین و بیشترین
موانع در هشت سال دفاع مقدس را در منطقه شلمچه

تشریح جغرافیای شلمچه



روایت حسین ابوالقاسم‌زاده - یادمان شهدای شلمچه - ۱۳۹۴/۱۲/۱۸

مجهز و محکم بتونی درست کرد و آنجا سنگرهایی را نیز تعبیه کرد؛ این هم یکی از موانعی بود که ایجاد کرده بود. عراق در منطقه شلمچه دژهایی پیکانی‌شکلی حدود ۵ متر بالاتر از زمین درست کرده بود و روی دژ کانال‌ها و سنگرهایی تعبیه کرده بود؛ حتی سنگر تانک درست کرده بود و تانک از عقب آن پیکان (اشاره به دژ مستقر در شلمچه و پیکان‌هایی که تانک از روی آنها بالای دژ می‌رود) بالا می‌آمد و تیراندازی می‌کرد. عراق انواع و اقسام موانع را ایجاد کرده بود. یکی دیگر از موانعی که عراق ایجاد کرد، کانال زوجی (دو کانال در کنار هم) به عرض ۴۰ متر بود. بین این دو کانال را باز موانع گذاشته بود. سنگرهای نونی‌شکل توی منطقه درست کرده بود. دست راستان (در غرب یادمان شلمچه) چند نمونه از این نونی‌شکل‌ها را مشاهده می‌کنید. سنگر نونی‌شکل را که درست کردند، در بالای آن دژ سنگرهایی درست کرده بودند که از آنجا روی منطقه دید داشتند و تیراندازی می‌کردند.

به وجود آوردند. اولین موانعی که دشمن بعد از عملیات رمضان به فکر افتاد که ایجاد کند، این بود که آمد در منطقه وسیعی به‌اندازه ۷۵ کیلومترمربع آب را از ارونند پمپاژ و بین خودش و ما یک جزیره آبی درست کرد؛ این اولین مانعی بود که دشمن به وجود آورد. عمق آب از ۳۰ سانتی‌متر تا ۱۷۰ سانتی‌متر بود. موانع بعدی را دشمن به وجود آورد، دشمن در داخل شلمچه عراق - اینجا شلمچه‌ی ما است، آن طرف شلمچه عراق است - یک پنج‌ضلعی به ابعاد ۴ کیلومترمربع درست کرد و دور این پنج‌ضلعی را انواع باتلاق‌ها و موانع ایجاد کرد. از زمان شاه و از زمان طاغوت، عراق یک کانال مقابل خط مرزی ایران به بهانه پرورش ماهی درست کرد. عرض این کانال یک کیلومتر و طول آن ۳۰ کیلومتر بود و عمق آبش هم تقریباً ۵ متر می‌شد. کانال ماهی یکی از نقاط رزم بی‌امان رزمندگان در عملیات کربلای ۵ بود. عراق در اطراف کانال ماهی دژ ۱۰ متری درست کرد و در بالای دژ، یک کانال

شنیدیم شما به غریبه‌ها عنایت دارید، ما شنیدیم شما لباس عروسی‌تان را به سائل دادید، ما شنیدیم شما پشت در ایستادید تا امامتان را نجات بدهید، خانم ما به کمک احتیاج داریم. کسی هم نمی‌دانست رمز عملیات فاو "یا فاطمه الزهرا(س)" است.

امداد الهی در عملیات کربلای ۵

خب حالا ما چطوری در منطقه شلمچه از میان این همه مانع

عبور کردیم؟ چطوری توانستیم از موانعی که داخل آب کاشته بودند، رد بشویم؟ شهردار بصره موانع بسیار سخت و محکمی را جلو دژ عراقی‌ها داخل آب به وجود آورده بود و کتباً به صدام تعهد داده و گفته بود من جواری این موانع را درست کرده‌ام که اگر جنبنده‌ای توانست از آن موانع رد بشود، من را اعدام کن. کتباً نوشته و به صدام داده بود؛ اما آنها

نمی‌دانستند این بسیجی‌ها یک مادری دارند که اسوه زنان عالم است. آن مادر خودش به منطقه می‌آید و به بچه‌هایش کمک می‌کند. خب همه بچه‌ها به رشد و کمالی رسیده بودند که هرچه می‌خواستند، می‌گرفتند. به حدی معنویت و خودسازی‌شان بالا رفته بود - من این جواری می‌گویم - به خدا، هرچه می‌خواستند دستشان را بلند می‌کردند و از آسمان می‌گرفتند. اینجا (شلمچه) را چطوری گرفتند؟ بعد از عملیات کربلای ۴ روحیه‌ها خیلی داغان بود؛ برای اینکه بتوانند این روحیه‌ها را ترمیم بکنند یواشکی اشاره کرده بودم

شب عملیات بچه‌های غواص می‌خواستند داخل آب بروند، هوا کاملاً صاف و ستاره‌باران بود. فرمانده لشکر ما (۳۱ عاشورا) امین شریعتی از بچه‌های بهبهان بود که بعد از شهید مهدی باکری فرمانده لشکر شدند. این را به‌دقت گوش کنید، آقای شریعتی آمد غواص‌ها را کنار رودخانه اروند جمع کرد، گفت بچه‌ها ما امشب از خدا یا باد می‌خواهیم یا باران. چرا؟ بعد از ۵ سال سکوت در اروند، قرار بود تقریباً هزاران غواص توی اروند بیفتند؛ آن هم چه اروندی! وقتی مد کامل انجام می‌گرفت، آب می‌آمد توی حد اوجش می‌ایستاد. دژ دشمن ۲ متر بالاتر از آن مد بود، کوچک‌ترین سلاح دشمن توی خط دوشکا بود، سنگرهای بتونی و هزاران مانع جلو دژ درست کرده بود. گفتند که ما از خدا یا باد می‌خواهیم یا باران. چرا؟ برای اینکه یک صدایی توی آب ایجاد بشود تا وقتی بچه‌ها به سمت دژ دشمن می‌روند، لو نروند. بعد یک جمله‌ای گفت و رفت؛ گفت بچه‌ها معامله بکنید و یکی از اینها (باد یا باران) را از خدا بگیرید. بنده ناظر این صحنه بودم. فرماندهی لشکر رفت، بچه‌های غواص هرکدام کشیدند کنار و صورت‌هایشان را به خاک گذاشتند. من نمی‌دانم چه‌ها گفتند و کی را صدا زدند؟ چگونه توسل کردند؟ به خدا، نیم‌ساعت طول نکشید ابرهای سیاه آمد بالای اروند شروع به باریدن کرد. همان فرمانده لشکر با داد و گریه آمد گفت بچه‌ها امداد غیبی رسید، حرکت کنید. فردا آن غواص‌هایی که زنده مانده بودند از همه آنها پرسیدیم، قسمشان دادیم که به کی توسل کردند و آن لحظه چی گفتید؟ به خدا، ۹۹ درصد گفتند حضرت فاطمه(س) را صدا زدیم. به خدا، می‌گفتند وقتی صورت‌هایمان را گذاشتیم روی خاک، گفتیم خانم، ما

بچه‌ها به رشد و کمالی رسیده بودند که هرچه می‌خواستند، می‌گرفتند. به حدی معنویت و خودسازی‌شان بالا رفته بود. به خدا، هرچه می‌خواستند دستشان را بلند می‌کردند و از آسمان می‌گرفتند.

شلمچه سرزمین موانع پیچیده

بچه‌ها خودتان را آماده کنید شلمچه هم می‌خواهیم با نام فاطمه [عملیات کنیم و به خط دشمن] بزنیم. خب ۱۵ روز وقت بود و ما باید در عرض این ۱۵ روز همه امکاناتمان را به شلمچه می‌آوردیم، تقریباً ۱۲-۱۰ روز این کار را انجام داده بودیم، اما دیدیم که هنوز نتوانستیم ۴۰-۳۰ درصد امکانات را بیاوریم. ۵ روز به شروع عملیات مانده بود، پیغام رسید که بچه‌ها، ما امداد غیبی نیاز داریم؛ به همه یگان‌ها خبر دادند. من یادم است یک شب بچه‌ها ۵ ساعت تمام عزاداری کردند که ۳ ساعت آن را فقط "وای حسین" می‌گفتند و به سینه می‌زدند. دیگر خدا چه جوری به کمک ما آمد؟ ما فقط شب‌ها می‌توانستیم امکانات بیاوریم؛ چرا؟ عراق دکل‌های ۵۰ متری و ۷۰ متری زده و بالای آنها دوربین‌های بزرگی کار گذاشته بود که با آنها تا اهواز را می‌دید. فقط شب می‌توانستیم امکانات بیاوریم، آن هم کفاف نمی‌کرد. خدا امداد غیبی‌اش را در عملیات والفجر ۸ در قالب ابر برای ما فرستاد؛ اینجا یعنی در عملیات کربلای ۵ در قالب مه‌غلیظ به ما کمک کرد. مه‌غلیظی را خدا آورد و ۳ روز تمام روی زمین نگه داشت که با چراغ روشن ۲ متری دیده نمی‌شد. فرصت ۱۲ ساعته ما به ۲۴ ساعته تبدیل شد و توانستیم امکاناتمان را به منطقه بیاوریم. باز بچه‌ها خواسته‌شان را گرفتند.

خب، حکایت شلمچه، حکایت غربت‌ها است؛ حکایت شلمچه، حکایت غریبی‌ها است. بین دژ عراقی‌ها و دژ ما، ۳ کیلومتر آب بود. همچنان که این منطقه را می‌بینید، یک نی داخل این ۳ کیلومتر وجود نداشت تا یک رزمنده یک لحظه پشت آن خودش را استتار بکند؛ همین جوری صاف‌صاف بود، فقط آب بود. من یادم است یکی از بچه‌ها به نام نریمان همتی در همان عملیات شهید شد، آن شب

سال چهاردهم □ شماره پنجاه و ششم □ بهار ۱۳۹۵



روایت حسین ابوالقاسم زاده - یادمان شهدای شلمچه - ۱۳۹۴/۱۲/۱۸

وصیت یک رزمنده در شب عملیات

آن شب، شب عجیبی بود. می‌خواهم از لحظه‌های وداع آن شب برایتان بگویم و یک تکه هم وصل بکنم به وداع حضرت فاطمه^(س). آمدیم اینجا یک چیزی بگیریم، برویم. دیگر باید از مادرمان بگیریم؛ کسی بیشتر از مادر کسی را دوست ندارد. کنار اروند یک شهیدی بود به نام علی شیخ‌علی زاده، دست من را گرفت، گفت فلانی یک وصیت بکنم، بعد از من انجام می‌دهی؟ گفتم از کجا میدانی من زنده می‌مانم؟ گفت اگر زنده ماندی انجام بده. گفتم بگو. این خاطره را از من بگیرد چون سفارش کرده که هر کجا خاطره‌گویی می‌کنم، اگر یادم افتاد از آن یاد بکنم. گفت فلانی یک سؤال دارم. گفتم بگو. گفت اگر جوانی بمیرد، کی برایش بهتر گریه می‌کند؟ من یک‌خنده فکر کردم، گفتم فکر نمی‌کنم بهتر از مادر کسی برای جوانش گریه بکند. گفت آفرین، می‌خواستم این را خودت بگویی. گفت من می‌دانم توی این عملیات

سنگر بشوم، اگر توانستم حساب آن ۳، ۴ نفری که آنجا هستند را برسم که خیلی خوب است، اما اگر دیدید از سنگر تیراندازی کردند، با آرپی‌جی بزنید و سنگر را نابود کنید تا راه باز بشود. آن بسیجی گفت برادر نریمان، ما می‌دانیم شما همان جا هستید، پس چطوری آن سنگر را بزنیم؟ آی بنازم مادران شهدا را، چه شیرهای پاکی به این بچه‌ها داده بودند، چگونه این بچه‌ها را تربیت کرده بودند. مطمئنم با روضه‌های ابوالفضل^(ع) و با اشک چشمی که با شیرهایشان قاطی کرده بودند، به این بچه‌ها شیر داده بودند که این جور غیرتی بودند؛ با غیرت ابوالفضل آمدند و این کارهای ناشدنی را انجام دادند. نریمان به بچه‌ها گفت مسئله، مسئله نریمان نیست، مسئله اسلام است. نریمان چه کاره است؟ اگر تیراندازی کردند، آن سنگر را با آرپی‌جی بزنید تا راه باز بشود. آن جوانمرد رفت داخل سنگر و با سرنیزه هر ۳ نفر داخل سنگر را ناکار کرد. دیگر کار به آرپی‌جی و اینها هم نکشید.

بروی؟ خدا شاهد است، آن مادر حال همه را گرفت؛ گفت: مذمت نکن، اینجا قتلگاه فرزند من است.

عبور از موانع سخت شلمچه

آن شب بچه‌ها کنار آب آمدند؛ کنار این آب بی‌امان. آن شب حال عجیبی داشت. بچه‌ها با همدیگر دست‌به‌گردن شده بودند و به همدیگر وصیت می‌کردند. آمدند کنار آب، یک "یا زهرا" گفتند افتادند داخل آب. اینجا همه کارها را خدا خودش کمک می‌کرد؛ البته جوانمردی و غیرت بچه‌ها را نباید از یاد ببریم. این بچه‌ها بودند که خودشان را به حدی رسانده بودند که امداد غیبی به کمکشان می‌آمد، کمک‌های خدا را می‌گرفتند. بچه‌ها آمدند داخل آب. جلو خط عراقی‌ها سیم‌خاردهای تویی به عرض ۵۰-۴۰ متر به‌اندازه قد انسان وجود داشت و داخل آنها خورشیدی‌ها را هم ریخته بودند. خورشیدی چی است؟ آرماتورها را ۳، ۲ متر به‌صورت ضربدری به هم جوش داده و داخل سیم‌خاردها ریخته بودند. باز دلشان قرص نبود؛ آمده بودند داخل آنها میدان مین گذاشته بودند. باز دلشان قرص نبود، آمده بودند دستگاه‌های ردیاب گذاشته بودند که اگر ۳، ۲ کیلومتری جنبنده‌ای داخل آب بیاید، حرارت بدنش باعث شود آن دستگاه سوت بکشد. اما بچه‌ها خودشان را به آب زدند. همه آمدند به سیم‌خاردها رسیدند و شروع کردند آن سیم‌خاردها را باز کردند، معبر زدند. بالینکه صدها بسیجی داخل سیم‌خاردها ماندند، بالینکه صدها رزمنده به آن خورشیدی‌ها گیر کردند یا با شکم رفتند داخل آن آرماتورها، ولی یک گوشه‌ای خیلی صحنه تماشایی بود، نتوانسته بودند آن خورشیدی‌ها را کنار بزنند، پشت‌سرهم بچه‌ها روی خورشیدی‌ها خوابیده بودند و بقیه از روی آنها رد شدند. حالا نمی‌دانم آنهایی که آنجا خوابیده

شهید می‌شوم؛ هم خوابش را دیدم، هم برایم الهام شده که شهید می‌شوم، اما من از کودکی، مادر نداشتم. اگر زنده ماندی، از این بچه رزمنده‌ها برمی‌داری می‌روی بمقان آذرشهر، آنجا توی خانه‌مان برایم به‌جای مادرم لالایی می‌خوانی.

اروند، قتلگاه فرزند من

یک خاطره دیگر بگویم. کنار اروند یکی از رفقایم داشت خاطره می‌گفت و هی اروند را مذمت می‌کرد؛ می‌گفت اروند، تو بهترین دوست‌هایم را از من گرفتی؛ چون تو هم از فرات سرچشمه می‌گیری و به ابوالفضل حسین^(ع) رحم نکردی، یک مادری بلند شد، آمد ایستاد پهلوی آن گفت دیگر مذمت نکن. گفت آخر این اروند قبر بچه من است.

یک نفر هی اروند را مذمت می‌کرد؛ اروند، تو بهترین دوست‌هایم را از من گرفتی؛ چون تو هم از فرات سرچشمه می‌گیری و به ابوالفضل حسین^(ع) رحم نکردی، یک مادری بلند شد، آمد ایستاد پهلوی آن گفت دیگر مذمت نکن. گفت آخر این اروند قبر بچه من است.

صحبت می‌کرد، یک مادری بلند شد، آمد ایستاد پهلوی آن بزرگواری که خاطره می‌گفت، گفت چرا این‌قدر اروند را مذمت می‌کنی؟ گفت مادر، بهترین دوستان من را گرفته، غواص‌ها را گرفته و... گفت دیگر مذمت نکن. گفت چرا؟ گفت من می‌گویم مذمت نکن. گفت آخر چرا مادر؟ گفت آخر این اروند قبر بچه من است (گریه حضار)، بچه‌ام از این اروند برنگشته. مادر آمده بود این آب را با دستانش می‌گرفت و می‌انداخت می‌گفت پسر، وقتش نیست به مادر جواب بدهی؟ پسر وقتش نیست بلند شوی با مادر

فرمود علی جان از مال دنیا چی داری؟ گفت یا رسول الله، تو که می دانی من چه دارم، یک شمشیر و یک زره دارم. گفت خب شمشیر که لازمت است، باید با آن جنگ بکنی، اما می توانی زرهت را بفروشی، بیاوری خرج عروسی ات بکنی، علی^(ع) حالش دگرگون شد. پیامبر گفت نگران نباش، برایت یک زره می دهم که یک روز می آید، یک جایی به دادت می رسد؛ برایت یک زره می دهم که می آید پشت در می ایستد همه بلاها را به جان می خرد، تو را نجات می دهد.

بچه ها با نام فاطمه^(س) چه کارها کردند توی این بیابان!

کربلای ۵ عملیات سرنوشت ساز

خواهران بزرگوار، بچه ها آمدند همه این خطها را شکستند، از همه مین ها عبور کردند. اینجا شد شروع لحظه های پایانی جنگ. وقتی بچه ها دوباره این منطقه را با هزاران هزار مانع شکستند، دیگر صدام باورش شد که جلودار

بودند، به چه حالی می افتادند. آنها دیگر تکه پاره شان روی آن خورشیدی ها ماند. رزمنده ها خط را شکستند، بچه ها داخل شلمچه رفتند. یا زهرا^(س)، چه غوغایی به پا کردند.

من یادم است یک فرمانده گردان به نام حاج رحیم صارمی داشتیم که الآن هم فرمانده یکی از قرارگاه ها توی سوریه است و دارد انجام وظیفه می کند. ۲ تا برادرش توی گردان خودش شهید شدند؛ یکی از آنها دانشجوی سال پنجم پزشکی و یکی دیگر سال دوم پزشکی بود. خیلی جالب است؛ بالای سر یکی از برادرهایش آمد، برادر بزرگش، چشم هایش را بست. گفت داداش من برگردم جواب مادر را چی بدهم؟ بعد از یک ساعت برادر کوچک هم شهید شد، آمد بالای سر آن هم گفت داداش تکمیل کردید. آره این نتوانسته بود یک ماه به خانه برگردد. مادرش سفارش کرده بود هرچه سریع تر باید بیایی. این هم شنیدنی است. بچه اردبیل است؛ می گفت آمدم هی با خودم کلنجار می رفتم که چگونه بروم خانه؛ جواب مادر را چه بدهم؟ بعد گفت از درب حیاط خانه وارد شدم، سرم را پایین انداخته بودم؛ دیدم مادرم روبه رویم ایستاده. گفت پسرم سرت را بلند کن، مردانه بایست بگو ببینم چطوری شهید شدند؟ تو فکر می کنی خودت سالم آمدی؟ می گفت من ۳ تا بچه ام توی جبهه بود، خودم معامله کردم؛ تو چرا ناراحتی؟

خواهران بزرگوار، بچه ها توی این شلمچه همه آن نونی شکلی ها، پیکانی شکلی ها و ب شکلی ها را با غیرتشان، با مردانگی شان، با خون شیعیه که در رگ هایشان در جریان بود، همه را باز کردند و خط را شکستند. ما افتخارمان این است که شیعیه هستیم؛ ما افتخارمان این است که صاحب ما آقا امیرالمؤمنین^(ع) است، قهرمان جنگ های صدر اسلام. آن آقایی که وقتی می خواست ازدواج بکند، پیامبر بزرگوار

بچه ها خودشان را به آب زدند. به سیم خاردارها رسیدند و شروع کردند آن سیم خاردارها را باز کردند، معبر زدند. با اینکه صدها رزمنده به آن خورشیدی ها گیر کردند یا با شکم رفتند داخل آن آرما تورها، ولی یک صحنه پشت سرهم بچه ها روی خورشیدی ها خوابیده بودند و بقیه از روی آنها رد شدند.

این بسیجی ها نیست. همان موقع فکر قبول قطعنامه در صدام بارور شد. در عملیات کربلای ۵ ما ماشین جنگی عراق را نابود کردیم؛ یعنی دیگر امید صدام را ناامید کردیم. توی کربلای ۵ بچه های بسیجی یگان های بسیار محکم عراق را که همان گارد ریاست جمهوری یگان های ویژه اش بود، همه را اینجا نابود کردند. در اینجا جوان های بسیاری تقدیم کردیم و آسمانی شدند؛ اینجا در ۷ عملیات هزاران شهید دادیم. ما در کربلای ۵ چقدر تلفات دادیم؟

شلمچه سرزمین موانع پیچیده

توصیه به زائرین

خواهرهای بزرگوار، ۲تا مطلب عرض می‌کنم، زحمتم تمام. همه آن جوان‌ها آن روز به دستور ولی امرشان، به دستور امامشان، همه آرزوها، آمال‌ها، همه خواسته‌هایشان را کنار گذاشتند،

مطلب دوم، بینی و بین الله، بروید مطالعه بکنید؛ هیچ وصیت‌نامه شهیدی نیست که شهید آنجا ننوشته باشد خواهر گرامی‌ام، مادرم، خواهرانم، من امروز وظیفه‌ام این بود بیایم تکه‌تکه شوم، جانم را بدهم، وظیفه شما هم این است که از جادو تاریک محافظت کنید، از حجابتان



کاروان بسیج دانشجویی دانشگاه کهگیلویه و بویراحمد - یادمان شهدای شلمچه - ۱۳۹۴/۱۲/۱۸

نقد و ارزیابی روایت

برای اینکه یک روایت نقد و ارزیابی شود، ابتدا لازم است به معیارها و اصول یک روایت مطلوب اشاره شود. ۱. راوی باید در روایت خود ابتدا به تشریح و شناسایی جغرافیای منطقه یادمان بپردازد؛ چراکه بسیاری از مخاطبان هیچ شناختی از منطقه و یادمان ندارند؛ مثلاً راوی درباره منطقه شلمچه باید بگوید که در کجای مرز ایران و عراق قرار دارد و اهمیت این منطقه در چیست؛ از چه نوع زمینی برخوردار است؛ چه آبوهوایی دارد. درباره این معیار روایت‌گری باید اشاره کرد که در این روایت راوی به خوبی منطقه جغرافیایی شلمچه و اهمیت آن را برای مخاطبان تشریح کرد و همچنین دلایل عملیات در این منطقه را توضیح داد. ۲. راوی بعد از تشریح منطقه شلمچه، باید به اختصار سیر جنگ ایران و عراق را بیان و سپس به عملیات‌هایی که در این منطقه اجرا شده است، اشاره کند. مثلاً در

محافظت کنید. امروز دشمن به این نتیجه رسیده که فقط از این راه می‌تواند ما را شکست بدهد. به‌خاطر اینکه توی این مناطق باتلاق و با هزاران مانع نتوانست جلو آن بچه‌ها را بگیرد، اما امروز دشمن آمده توی خانه‌هایمان نشسته، دارد مثل موریانه ما را می‌خورد، نابودمان می‌کند. آمدی به منطقه شلمچه، تکلیفت زیاد شد. آمدی اینجا را دیدی، فردای قیامت شهدا از تو می‌پرسند از شلمچه چه با خودت آوردی؟ یک روسیاه جامانده از قافله شهادت (راوی) آمد گفت که بچه‌ها چه بلایی سرشان آمد، گفت که بچه‌ها چطوری اینجا تکه‌پاره شدند تا این دین و این مکتب را نگه دارند، تکلیفتان سنگین شد. بروید تبلیغ کنید، بروید از غیرت شهدا بگویید. بروید از شرف شهدا بگویید. مواظب غیرت و شرفمان باشیم که موردهجوم دشمن قرار گرفتیم. خدایا به آبروی شهدا آبروی ما را نگهدار، به آبروی شهدا، عاقبت ما را ختم به خیر بگردان.»

راوی در متن روایت خود درباره کربلای ۵ به این مطلب اشاره کرد که عراق دکل‌های ۷۰ متری زده و بالای آنها دوربین‌هایی را گذاشته بود که با آنها تا اهواز را می‌دیدند که عراق در روایت است. چون دوربینی وجود نداشت که فاصله ۱۲۵ کیلومتری را پوشش بدهد.

۳. راوی بعد از اینکه در روایت خود از جنبه عملیاتی و نبردی فارغ شد، معمولاً به ذکر خاطره از شهدا می‌پردازد. این خاطرات حاوی خصوصیات از رزمندگان شامل خصوصیات اخلاقی و معنوی آنها، ایمان و اعتقاد آنها به خدا و ائمه^(ع)، شجاعت، دلاوری، ایثار و فداکاری آنها می‌باشد. در این زمینه راوی نباید دچار اغراق و مبالغه شود. اما نمونه‌ای از اغراق در روایت ایشان دیده می‌شود. مثلاً راوی در روایت خود گفت: «خب همه بچه‌ها به رشد و کمالی رسیده بودند، هر چه می‌خواستند، می‌گرفتند. به حدی معنویت و خودسازی‌شان بالا رفته بود - من این جواری می‌گویم - به خدا، هر چه می‌خواستند دستشان را بلند می‌کردند و از آسمان می‌گرفتند.»

۵. راوی در روایت خود نباید بی‌پرده و عریان به مباحث اشاره کند. مثلاً راوی در روایت خود گفت: «ولی یک گوشه‌ای خیلی صحنه تماشایی بود؛ نتوانسته بودند آن خورشیدی‌ها را کنار بزنند، پشت‌سرهم بچه‌ها روی خورشیدی‌ها خوابیده بودند و بقیه از روی آنها رد شدند. حالا نمی‌دانم آنها را که آنجا خوابیده بودند، به چه حالی می‌افتادند، آنها دیگر تکه‌پاره‌شان روی آن خورشیدی‌ها

ماند. رزمنده‌ها خط را شکستند.» در توضیح این جمله باید گفت که اگر چنین صحنه‌هایی هم در جنگ اتفاق افتاده باشد، بیان آنها برای مخاطب لازم نیست.

۶. راوی در پایان روایت خود گریزی به امور سیاسی و روز کشور می‌زند و همچنین توصیه‌هایی از جمله رعایت حجاب، ولایت‌مداری، بصیرت‌افزایی، یاد شهدا و رزمندگان و غیره را برای مخاطبان بیان می‌کند.

درباره معیار پنجم باید گفت که راوی نصایح و پندهای خوبی را برای مخاطبان بیان کرد و از سخنان حزبی و تفرقه‌افکنانه دوری کرد و به خوبی مباحثی چون رعایت حجاب، ولایت‌مداری، بصیرت‌افزایی و دشمن‌شناسی و ادامه‌دادن راه و سیره شهدا را بیان کرد.

درباره معیار سوم در روایت‌گری باید اشاره کرد که بعضی از خاطره‌هایی که راوی ذکر می‌کند اصلاً ربطی به منطقه عملیاتی شلمچه ندارد و مثلاً درباره عملیات والفجر ۸ در اروند است که از منطقه شلمچه فاصله زیادی دارد. لذا بهتر است راوی به ذکر خاطرات منطقه شلمچه بپردازد. ایشان می‌توانست درباره حماسه‌های رزمندگان در شلمچه به صورت مفصل صحبت کند. ایشان در متن روایت خود درباره کربلای ۵ به این مطلب اشاره کرد که عراق دکل‌های ۷۰ متری زده و بالای آنها دوربین‌هایی را گذاشته بود که با آنها تا اهواز را می‌دیدند که اغراق در روایت است. چون در آن موقع دوربینی وجود نداشت که فاصله ۱۲۵ کیلومتری را پوشش بدهد.

۴. معمولاً راویان در روایت خود پیوندی بین دفاع مقدس با عاشورای حسینی برقرار و در این زمینه نکاتی را بیان می‌کنند. همچنین از عشق و علاقه و ارادت رزمندگان به امام حسین^(ع) و یارانش سخن می‌گویند. درباره معیار چهارم در روایت، راوی در بخش مربوط به شجاعت رزمندگان در صحنه نبرد به خوبی و بدون اغراق به گوشه‌ای از شجاعت و ایثار رزمندگان در ۸ سال دفاع مقدس اشاره کرد و این از نقاط مثبت روایت می‌باشد که در وصف رزمندگان و شهدا دچار اغراق و مبالغه نشویم و واقعیت‌ها را برای مخاطبان بیان کنیم. البته نکات منفی در روایت ایشان نیز دیده می‌شود. مثلاً راوی گفت که خون شیعه در رگ‌های رزمندگان ما بوده است؛ درحالی‌که در جنگ ما شهدای مسیحی، سنی و غیره هم وجود داشتند و نباید اختلافات و سلاقی مذهبی را طرح کرد، زیرا شاید در بین زائرین دوستان اهل تسنن هم حضور داشته باشند.

راوی در روایت خود نباید بی‌پرده و عریان به مباحث اشاره کند. مثلاً راوی در روایت خود گفت: «ولی یک گوشه‌ای خیلی صحنه تماشایی بود؛ نتوانسته بودند آن خورشیدی‌ها را کنار بزنند، پشت‌سرهم بچه‌ها روی خورشیدی‌ها خوابیده بودند و بقیه از روی آنها رد شدند.» باید گفت که اگر چنین صحنه‌هایی هم در جنگ اتفاق افتاده باشد، بیان صحنه‌های دلخراش باروایت درست و موثر منافات دارد.



باران گوشت

روایت هالیوودی از جنگ

روایت سعید تاجیک در یادمان شلمچه

تهیه و تنظیم: داود رنجبر*

چکیده	نوشتار پیش‌رو بررسی و نقد روایت آقای سعید تاجیک از رزمندگان لشکر ۲۷ حضرت رسول (ص) است که شامگاه یکشنبه نوزدهم اسفندماه ۱۳۹۴ بعد از اذان مغرب و عشاء در ساعت ۱۸:۵۰ برای کاروان دانشگاه آزاد البرز (۸ اتوبوس) در ضلع غربی یادمان شهدای گمنام شلمچه به روایت‌گری پرداخت. آقای تاجیک در این روایت بدون اشاره به موقعیت جغرافیایی و پیشینه عملیاتی منطقه، با ذکر خاطرات متعدد و در برخی موارد غیرمرتبط با یادمان شلمچه، فقط به گزارشی از برخی حوادث اطراف و حول محور خود در لشکر ۲۷ حضرت رسول (ص) در عملیات کربلای ۵ اکتفا کرد. در نوشتار حاضر بعد از مقدمه، ابتدا متن روایت که با حضور نگارنده ضبط شده، ارائه و سپس ارزیابی روایت درج شده است. واژگان کلیدی: روایت شلمچه، یادمان شهدای شلمچه، عملیات کربلای ۵، دیوار گوشتی، روایت سعید تاجیک	

مقدمه

فرهنگی انقلاب اسلامی را سرعت بخشیده است. همان‌طور که حماسه‌های دفاع مقدس به رشد و توسعه فرهنگی انقلاب اسلامی انجامیده است، زنده نگه‌داشتن دستاوردهای این دوران و انتقال آن به جوانان و نسل‌های آینده نیز می‌تواند ضامن حفظ و تداوم دستاوردهای فرهنگی و معنوی انقلاب در جامعه اسلامی ایران باشد. این هدف مهم و سرنوشت‌ساز با ابزارهایی نظیر تهیه، تدوین و انتشار وقایع جنگ و خاطرات رزمندگان، بهره‌گیری از هنر فیلم، عکس و شعر یا روش‌های دیگر تحولات ایجادشده از جنگ تحمیلی عراق علیه جمهوری اسلامی ایران و هشت سال دفاع مقدس رزمندگان، بی‌شک یکی از مهم‌ترین مقاطع تاریخ جمهوری اسلامی به حساب می‌آید. در این جنگ نامتوازن، رشادت‌ها و حماسه‌های مردمی در صحنه‌های نبرد، نه‌تنها در شکل‌گیری، رشد و توسعه فرهنگ انقلابی در سطح جامعه ایران اسلامی نقشی اساسی داشته، بلکه دستیابی به اهداف معنوی و

* رای و تاریخ‌نگار مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس

هم‌زمان با شکل‌گیری یادمان‌های دفاع مقدس و رونق‌بازدید اقشار مختلف مردم از آن، روایت‌راویان



روایت سعید تاجیک - یادمان شلمچه - ۱۳۹۴/۱۲/۱۹

متن روایت

یک پشته کشته

«امشب چقدر مروارید روی زمین ریخت! بعضی‌ها چقدر روزهای خیلی خوبی گیرشان می‌آید! بچه‌ها، آقای پارسا یک چیزی گفت نمی‌دانم متوجه شدید یا نه؟ گفت ترکش خورد توی چشمش، چشمش ترکید. چشم کجا افتاد؟ حواست جمع باشد، پایت را روی چشم بچه‌ها نگذاری. حواستان جمع باشد، زیر پاهایتان پر از استخوان است. در این منطقه هشت مرتبه جنگ شده. اینکه می‌گوییم استخوان زیر پاهای‌تان است، به والله دروغ نمی‌گوییم. تانک لامذهب می‌آمد، ۵۰ تن آهن، بچه‌ها تیر می‌خوردند می‌افتادند، التماس می‌کردند برادر من، این قدر خستگی بهمان مستولی شده بود به والله قسم، نای راه رفتن نداشتیم. هرکس که تیر و ترکش می‌خورد می‌افتاد، تانک می‌آمد رویش. صدای شکستن استخوان این بچه‌ها به گوشمان می‌رسید. شب

که می‌تواند آثار فرهنگی مثبتی را در جامعه بر جای گذارد. بنابراین، روایت خالصانه و صادقانه حوادث آن دوران نیز به‌اندازه کافی دارای ارزش‌هایی است که بتواند برای امروز، آثار معنوی و فرهنگی به دنبال داشته باشد. لذا برای دستیابی به ارزش‌های فرهنگی و معنوی نیاز نیست از حقایق دور شده، با ابزارهایی نظیر اغراق و ذکر حوادث خودساخته، دچار تحریف تاریخ جنگ شویم.

به‌عنوان نمونه و برای درک بیشتر و دقیق‌تر از آنچه در حال اجراست، به دو روایت از آقای سعید تاجیک خواهیم پرداخت. در اسفندماه سال ۱۳۹۴ دو روایت از نامبرده را حضوراً شنیدم و از آنجاکه در طول سال‌های دفاع مقدس به‌عنوان راوی در کنار فرماندهان در رده‌های مختلف یگان و قرارگاه بوده، از نزدیک شاهد و ناظر رخدادها و حوادث جنگ بوده‌ام، مجاب شدم که با هدف جلوگیری از نشر تاریخ تحریف‌شده جنگ، این روایت را موردتوجه قرار داده، به نقد و بررسی دقیق‌تر آن بپردازم.

که بچه‌ها پل می‌شدند می‌گفتند از روی ما رد شوید، همه‌تان دانشجو هستید، می‌دانید پل ساختن یا پل باید آهنی باشد یا با بتون باشد، یا با چوب باشد، پل گوشتی، بچه‌ها یکی می‌افتاده، همه از رویش رد می‌شدند. توی [والفجر] عملیات مقدماتی کار گره خورد، ۳۰۰۰ متر عمق میدان مین بود، ۳۰۰۰ متر.

توی یک چاله خمپاره که مسیر را پیدا کنیم و به طرف عقب بیاییم. یک حسین شفیعی داشتیم که بعداً سال ۶۶ توی ارتفاعات دوپازا پایش از بالای ران قطع شد و شهید شد، حسین آمد روحانی گردانمان به نام حاج آقا ذبیحیان را تالابی عین گوشت قربانی انداخت جلو من، گفت سعید، حاج آقا را ببر عقب. گفتم لامذهب، من خودم را به زور می توانم بکشم، انگشترم به دستم هر کدام ۲۰ کیلو سنگینی می کند، چه طوری من حاجی را ببرم

عقب؟ گفت سعید، حاجی را ببر. من نمی دانستم برای حاجی چه اتفاقی افتاده، فقط می دانستم تیر و ترکش خورده. حاجی را کول کردم. خدا را گواه می گیرم این قدر خسته بودم، توان نداشتیم دستهایم را بالا بیاورم. دولا شدم، حاجی روی دوشم. من دارم به این صورت راه می روم. به حاجی که دستهایش آویزان بود،

گفتم حاجی، تو را خدا این دستهایت را دور گردنم قلاب کن؛ من توان ندارم شما را نگه دارم. دیدم بنده خدا با حالت همچین شل و ول به من چیزی گفت که نمی دانم چی گفت. باز هم من متوجه ام، حاجی بنده خدا تعادلش را از دست داد، افتاد. من هم افتادم روی حاجی. دفعه دوم دوباره کولش کردم. به ابوالفضل تاجیک و جعفر باباعلی گفتم بچه ها، من می دانم اگر ۳ نفر بیشتر بلند شویم حرکت کنیم، عراقی ها با تیر مستقیم تانک می زنند. چاره ای نداشتیم. من همین که

حالا نمی خواهم بگویم که ظهر کربلای ۵ چه اتفاقی افتاد. ظهر کربلای ۵ ما داشتیم، عقب نشینی اش حالا بماند چه اتفاقاتی، من اگر بخوام بگویم که اصلاً به ما بیست دقیقه بیشتر وقت ندادند یعنی خدا شاهد است، اینجا فقط باید جنازه بیرون ببریم. آخر آدم فقط غش می کند. آمدیم، من رفتم توی یک چاله خمپاره، همین جوری داشتیم می آمدیم عقب، عقب نشینی شده بود، از یک جا هلیکوپتر آمد بالا. بچه های لشکر ۲۵ کربلا، یک خط ال شکل بود، تقریباً ۴، ۵ کیلومتر طول خط ما بود که، سمت چپ که خدا رحمت کند داود حیدری، فرمانده گردان زهیر، لشکر سیدالشهدا^(ع) بود، گردان ما بود، گردان کمیل بود، گردان عمار فکر می کنم، ۶ تا گلوله ما ۳ تا گردان بیشتر نداشتیم در اثر خیانت بعضی از این حضرات نامرد، به ما موشک نرسیده بود. (من کتابم را براساس همین عملیات نوشتم) آخرین گلوله ها یک خط هم از این طرف که بچه ها لشکر ۲۵ کربلا توی همین خط، شما فرض بکنید همه در حالت پدافند، یک هلیکوپتر غزال آمد بالای سر این بچه ها؛ این نامرد کشوی در هلیکوپتر را کشید با چوب تانک ها را هدایت کرد. تیربار را گرفت روی این بچه ها، از همین جا خطی زد. کسی گلوله ندارد به طرف هلیکوپتر بزند، هلیکوپتر ۱۲ متری زمین یعنی به اندازه تقریباً از این دکل پایین تر بود، تمام بچه ها را مثل برگ خزان ریخت. هلیکوپتر را که بچه ها از عقب با موشک تاو زدند، از این طرف یک تانک از کنج آن خاکریز ال شکل آمد بالا، گردان ما را بست به رگبار. شالوده گردان ما را پاشاند. یکی از بچه ها به نام علی شاه آبادی با یکی از بچه ها به نام عباس، دو نفری با یک تیر به همدیگر دوخته شدند و افتادند. باز عقب نشینی شروع شد. دودیدیم و نشستیم

ظهر کربلای ۵ ما داشتیم می آمدیم عقب، یک هلیکوپتر غزال عراقی آمد بالای سر این بچه های لشکر ۲۵ کربلا، تیربار را گرفت روی این بچه ها، کسی گلوله ندارد به طرف هلیکوپتر بزند، تمام بچه ها را مثل برگ خزان ریخت. دو تا از بچه ها با یک تیر به همدیگر دوخته شدند و افتادند.

داشتم می‌رفتم، دیدم پشتم گرم شد. فکر کردم خون است، دست زدم، دیدم پشتم ادرار کرده؛ فهمیدم که قطع نخاع شده. تیر خورده بود بالای گردنش، از بالا به پایین قطع نخاع شده بود؛ برای همین توان نداشت دستش را نگه بدارد. حاجی دوباره افتاد، ما افتادیم رویش. و بعد من عجیب تانک‌ها آمدند ۴۵ متری ما - نزدیک مثلاً همین دم آب، همین فاصله را داشتند - می‌زدند و می‌آمدند جلو تارومار می‌کردند. به والله قسم، رگبار می‌بستند، بچه‌ها مثل برگ خزان می‌ریختند. اکثر شهدا، نمی‌دانم بعداً هم من حواسم نبود داشتیم، توی حال خودمان بودم.

اکثر شهدای این عملیات، کربلای ۴ و والفجر ۸ بچه سیدها بودند؛ اکثر این بچه سیدها یا از پهلوی خورده بودند یا از بازو خورده بودند یا از صورت خورده بودند. همین‌طور که نشسته بودیم به ابوالفضل تاجیک گفتم: ابوالفضل، حاج آقا را بگذاریم دربرویم؛ این مردنی است. من خاک بر سر فکر کردم که قطع نخاع شده، کرهم شده. حاجی با یک حالتی به من گفت سعیدجان، شما بروید، من مردنی‌ام. من گریه کردم گفتم حاجی غلط کردم، حاجی ببخشید شکر خوردم، حاجی غلط کردم؛ به خدا شده تو را با چنگ و دندان ببرم عقب، می‌برم. حاجی ناراحت شد. گفتم ابوالفضل، من دیگر طاقت ندارم، توان ندارم، بیا یک کاری کنیم. می‌دانم اگر بلند شویم، خورديم، اما ديگر چاره‌ای نیست، ديگر شرمنده حاجی نشویم. بند حمایل روی کولم بود، بند حمایل فانوسقه را می‌گرفت، توان نداشتم دستم را نگه دارم، دستم را کردم توی بند حمایل، نشستم گفتم ابوالفضل، پاهای حاجی

همدیگر، با سیم تله اینها را تله می‌کردند. شب شما داری می‌روی، حواست نبود پایت می‌خورد به این سیم تله. این مین می‌زد و کل منطقه روشن می‌شد. این پروژکتورها که اصلاً هیچی، کل منطقه مثل روز روشن می‌شد.

توی عملیات والفجرا، توی شرهانی، یک محمد نامی بود - این را من نمی‌گویم، این را من ندیدم، سردار جعفر جهروتی می‌گوید - این حافظ کل قرآن بود. یک بچه خوش‌سیما و خوش‌سیرت، خیلی قشنگ قرآن می‌خواند. عراقی‌ها موقعی که منور می‌زدند، می‌خواستند توپ شلیک کنند یا خمپاره شلیک کنند، سر خمپاره منور یا توپ، ساعتی دارد که این را تنظیم می‌کنند، ۳ ثانیه، ۵ ثانیه بعد از شلیک، منفجر می‌شود، کلاهی گلدان می‌پرد و آن گلدان اصلی با چتر آویزان می‌شود و کل منطقه را مثل روز روشن می‌کند. این عراقی‌های نامرد آمده بودند ساعت این را ۲ ثانیه شاید، ۳ ثانیه بیشتر گرفته بودند. توپ می‌آید می‌خورد بغل بغل ستون بچه‌ها. این محمد برای اینکه لو نروند و عراقی‌ها متوجه نشوند که اینجا الآن نیرو نشسته برای عملیات، خودش را با شکم پرت کرد روی این مین منور، روی این توپ منور. به والله قسم می‌خورد، می‌گفت تمام منطقه را بوی کباب، بوی گوشت این بچه پر کرده بود. می‌گفت من گفتم خدایا چرا این صدایش در نمی‌آید؟ چرا حداقل یک یا زهرا نمی‌گوید؟ می‌گوید فردای آن روز که به اصطلاح عقب‌نشینی شد، بعداً من رفتم معراج شهدای اهواز، گفتم آقا، کسی جنازه‌ای با این خصوصیات آورده؟ گفت آره، یک نفر است تا نیم‌تنه سوخته، جزغاله شده، اما آقا می‌شود به من بگویی کدام نامردی چفیه توی دهان این کرده. (گریه حضار) این بچه به‌خاطر اینکه

بچه‌ها را. یادتان نرود مثل این نامردهایی که الآن به یک نان و نوایی رسیدند، همه چی را زیر پا گذاشتند. حواسمان جمع باشد. همین که آمدیم حرکت کنیم، ۳ تا از بچه‌های لشکر ۲۵ کربلا را با تیر مستقیم زدند. خدا را گواه می‌گیرم، فقط یک میچ روی زمین ماند. گوشت تن این بچه‌ها مثل باران روی سر ما می‌آمد. من همین دیشب توی شلمچه - فکر می‌کنم دیشب بود - توی شلمچه صحبت کردم، شاید حاج‌آقا، آقای پارسا، نمی‌دانم شما ترکش استخوان دیدی یا نه، اما من دیدم؛ بچه‌ها ما یک ترکشی دیدیم، الآن شما اینجاها بگردید می‌توانید مثلاً همین ترکش‌ها را گیر بیاورید همه زنگ زده، اما یک ترکشی دیدیم که تا ابد زنگ نمی‌زند. به محمد شیرینی توی عملیات بدر گفتم محمد، این چیزها چی است توی سروصورت؟ این چیست توی تنت؟ استخوان چی است؟ گفت یکی از بچه‌ها را با تیر مستقیم زدند، این استخوان بدنش است که رفته توی بدن من.

چفیه در خرخره

بچه‌ها به والله قسم، این مملکت مفت به دست ما نرسیده. آن بچه‌ای که آن شب پل شد و از رویش رد شدند، آن کسی که افتاد روی مین منور، نمی‌دانم به‌هرحال شاید قاطی شما برو بچه‌ها شیمی کار کرده باشند، فسفر جامد می‌دانی یعنی چی؟ عراقی‌ها می‌آمدند، توی میدان مینشان بشکه‌های فوگاز می‌گذاشتند که حامل به اصطلاح فسفر مایع بود و حدود شعاع ۱۰۰ متر را جزغاله می‌کرد. گاهی اوقات مثلاً ما مین‌های منور کار می‌کردیم، ماکتش الآن اینجا توی این نمایشگاه‌ها هست، مین‌های منور را با فاصله ۶ متر، ۶ متر به

من از شما یک سؤال دارم، مخصوصاً از برویچه‌هایی که پزشکی می‌خوانند؛ آقا، گوشت تن این بچه‌ها چی شد؟ مگر خاک نشد؟ همین خاکی که الآن تو رویش نشستی. ببین دیوانه‌ات کرده، دیوانه‌ات کرده. همین ۳ کیلومتری شما توی نهر خین، بچه‌ها را با دست بسته بردند. بچه‌ها از دیپلماسی خنده استفاده نکردند، اخم کردند به دشمن، درمقابل دشمن ایستادند، تف توی صورت دشمن انداختند. دشمن نابکار، نامرد، اینها را بست به رگبار و همه را توی گور دسته‌جمعی دفن کرد. بچه‌ها، آن روز آن شهدا به ما پیام استقامت دادند. امروز یک‌سری انگلیسی‌تبار خبیث می‌خواهند همه ارزش‌های ما را یک‌سره بفروشند. حواسمان جمع باشد. حضرت آقا به شما مدال افتخار افسران جنگ نرم را داده. من یقین دارم، می‌دانم امسال که رفتی، بالاخره سال دیگر، به ننه، به بابا گیر می‌دهید من می‌خواهم بروم توی آن خاک‌وخل‌ها. واقعاً به خدا شماها دیوانه‌اید، به خدا دیوانه‌اید. الآن هم سن و سال‌های شما دارند می‌روند این‌ور و آن‌ور برای خودشان عشق و حال می‌کنند، این پارک و این پارتی و آن پارتی. کی اسم شما را نوشته؟ کی شماها را دعوت کرده؟ خوشا به سعادتان، خوشا به سعادتان. بچه‌ها، شهدا، برای ما تنهاخوری کردند، اما من یقین دارم، برای شما نمی‌توانند تنهاخوری کنند؛ شماپی که بلند شدی آمدی، نمی‌شناسی، اصلاً

یک جمله دیگه بگویم، ببخشید. من پریروز توی هویزه گفتم، گفتند آقا نگو؛ چرا می‌گویی؟ حال ملت را بهم می‌زنی. احمق‌ها، اگر نگویم اینها نمی‌دانند، هرچی توی تلویزیون به ما نشان دادید، چی توز و مای بیبی و ایزی لایف و این چرت‌وپرت‌ها بوده، کانال‌های‌تان را که با هرچی آشغال است پر کرده، دارید به خورد جوان‌های ما می‌دهید. شما در رابطه با همین پترس کبیر، ۳، ۴ دهه است، ما بچه بودیم توی این مدارس، توی این دبستان‌ها، به ما یاد دادند بابا پترس کبیر انگشت کرد توی سوراخ، سد نترکد و فلان. خود هلندی‌ها می‌گویند آقا اساس این داستان دروغ است، شما چه‌جوری الآن چهار دهه است



روایت سعید تاجیک - یادمان شلمچه - ۱۳۹۴/۱۲/۱۹

من، دخترهای من، برادرهای من، حاج آقا پارسا، اینها سند زنده جنگ برای بچه‌ها هستند، حاج آقا ابوالقاسمی پیر گلوله جنگ هستند، بپرسید، بچه‌ها ادرار خودشان را از تشنگی خوردند، ادرار خودشان را خوردند. نجاست خوردند که امروز به خوردمان نجاست ندهند.

مسلخ کربلای ۴

زیر هر پرچم کثیفی نباید سینه بزنیم. حواسمان جمع باشد. یکی می‌آید می‌گوید من نماینده امامم، یکی می‌آید می‌گوید من سرلشکر امامم، یکی می‌آید می‌گوید من فلان امام بودم و از این حرف‌ها. این نامردها عکس امام را زدند، عکس شهدا را زدند بالای سرشان، دارند عکسش را عمل می‌کنند. همین کربلای ۵ که ظرف یک ساعت، کی گفته عملیات کربلای ۴، ۳ روز زمان برد؟ کی گفته؟ دروغ دارند می‌گویند. از ما بپرسید؛ شب عملیات کربلای ۴، منور خوشه‌ای ساعت شش و ربع غروب رفت روی هوا، گفتیم

دارید توی مدارس تدریس می‌کنید؟ یکی چیزی من به شما بگویم، رضا ارومیان را کسی نمی‌شناسد، شاید الان خیلی‌ها خرده بگیرند، توی چیز خرده گرفتند، دو تا آدم کپک، گفتند آقا نگو، ما حال این جوان را بهم می‌زنیم؛ قدرت تحلیل ندارند. گفتم شما غلط کردید؛ اینها قدرت تحلیل ندارند؟ تو بیشتر می‌فهمی یا آقا؟ اینها اگر نمی‌فهمیدند اینجانی آمدند که.

رضا ارومیان را بچه‌ها کسی نمی‌شناسد؛ توی کانال حنظله، توی کانال کمیل مقدماتی خدا را گواه می‌گیرم، می‌خواهم بهتان بگویم، بچه‌ها آن روز چی خوردند که امروز این سرزمین را حفظ کردیم، که امروز یک‌سری نامرد هیچی ندار، بی‌دین، تمام علم ما را، همه را، دارند یک‌شبه به ثمن بخش می‌فروشند. هنوز خون شهدای هسته‌ای ما خشک نشد، رفتند همه را بتون ریختند. بعد از آن به‌عنوان معجزه قرن نام می‌برند. توی کانال حنظله بچه‌ها وقتی ۵ روز مقاومت کردند، از فرط تشنگی عزیزان

محسن، بچه‌هایم را دارند تکه‌تکه می‌کنند. می‌گفت یک لحظه مکث کرد، بعد با لبخند گفت که دستور امام است، دستور امام. تو را خدا می‌بینی، الآن حاجی خاطره صحبت می‌کند، از امام صحبت می‌کند که من بودم و امام بود و فلان. اینها هر جا که گیر می‌کنند امام را می‌کشند وسط. امام را سیبل می‌کنند. بچه‌ها حواسمان جمع باشد. این حرف اگر اینجا زده نشود، کجا باید گفت؟ توی دانشگاه که اسم ما می‌آید فوری از ورود ما ممانعت می‌کنند. به دانشگاه که نمی‌گذارند برویم برای دانشجویها صحبت بکنیم. اینجا

بروید همه‌تان خسران کردید. سلامتی آقا امام زمان، سلامتی مقام معظم رهبری، صلوات بفرستید.»

نقد و بررسی روایت کلیات

روایت مذکور یکی در یادمان شلمچه و برای کاروان خواهران دانشگاه البرز و دیگری در یادمان طلائیة در جمع کاروان اعزامی خواهران از بسیج دانشجویی سندج صورت گرفته است. مطالب و حوادث اشاره شده در هردو روایت بسیار شبیه به هم بوده و بخش اصلی روایات تکراری است. ماجرای غواص‌های لشکر ۲۵ کربلا در عملیات والفجر ۸ تنها تفاوت این دو روایت است که در یادمان طلائیة به آن پرداخته شده، ولی در یادمان شلمچه به آن اشاره‌ای نشده است.

ساختار و چارچوب روایت

روایات راوی محترم فاقد هرگونه ساختار و چارچوب منطقی در بیان حوادث است. در این روایات هیچ اشاره‌ای به عملیات‌ها و حماسه‌های پیروزمندانه رزمندگان نشده است و اساساً از دستاوردهای این همه مقاومت و از خودگذشتگی ملت ایران در صحنه نبرد خبری نیست.

در این روایات به چند حادثه پراکنده اشاره شده است که الزاماً هیچ ارتباطی با یکدیگر ندارند. به ماجراهایی می‌پردازد که بیشتر حاوی نحوه شهادت رزمندگان شامل پشته‌سازی از کشته‌ها، به زیر تانک رفتن و شنیدن صدای استخوان، افتادن روی سیم خاردار یا گلوله منور یا تعبیری شبیه پل گوشتی، باران گوشت و ترکش استخوان است. گویا جنگ یک‌طرفه بوده و رزمندگان ما جز تن دادن به ذلت شهادت! دستاورد دیگری نداشته‌اند.

به‌طور مثال در جایی می‌گوید: «... توی یک ستون می‌آمدند، نفر اول تیر که می‌خورد، فرمانده می‌گفت بچه‌ها بلند شوید. نفر دوم بلند می‌شد، تا می‌رفت، تیر می‌خورد توی پیشانی‌اش می‌افتاد. نفر سوم، برادر بلند شو، نوبت تو است. نفر چهارم دیگر نمی‌گذاشت فرمانده بگوید، خودش بلند می‌شد، می‌دوید...»

راوی با انتخاب این ساختار برای روایت خود تلاش می‌کند با چاشنی اغراق، مخاطب خود را تحت تأثیر قرار

داده، از آنها اشک بگیرد. در این شیوه‌از روایت، اساساً هیچ اطلاعات منسجم و دقیقی از حوادث جنگ و حماسه‌های قهرمانانه در اختیار مخاطب قرار نمی‌گیرد. بلکه ایجاد ابهام و سؤال در میان مخاطبان کمترین عارضه آن است که در صورت گسترش چنین روایت‌هایی موجبات وهن جنگ را فراهم می‌کند.

اغراق‌گویی

اغراق‌گویی یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های روایت‌های آقای سعید تاجیک است. نامبرده با هدف هرچه بیشتر تحت تأثیر قراردادن مخاطب خود علاوه بر انتخاب سوژه‌های خاص از ابزار اغراق بهره برده، حوادث غیرمستند خود را با آب‌وتاب فراوان تعریف می‌کند. سرتاسر روایت و در همه حوادث ذکر شده اغراق چاشنی روایت شده است که در ادامه به بخشی از آنان اشاره می‌شود.

همین که آمدیم حرکت کنیم،
۳ تا از بچه‌های لشکر ۲۵ کربلا
را با تیر مستقیم زدند. خدا را
گواه می‌گیرم، فقط یک مچ
روی زمین ماند. گوشت تن
این بچه‌ها مثل باران روی سر
ما می‌آمد.

باتوجه به صدای مهیب
موتور و شنی‌های تانک‌ها
و قطعاً فاصله دیگر
رزمندگان با آن، شنیدن

از جمله «...آنجایی که بچه‌ها پل می‌شدند می‌گفتند از روی ما رد شوید، همه‌تان دانشجو هستید، می‌دانید پل‌ساختن یا پل باید آهنی باشد یا با بتون باشد، یا با چوب باشد، پل گوشتی، بچه‌ها یکی می‌افتاده، همه از رویش رد می‌شدند. توی عملیات [والفجر] مقدماتی کار گره خورد، ۳۰۰۰ متر عمق میدان مین بود، ۳۰۰۰ متر. چند نفر نشستند قرعه‌کشی کردند که آقا، سریع‌تر تو راه خدا یکی بلند شود، برود بیفتد روی سیم‌خاردار از رویش رد شوند. قرعه‌کشی کردند،

سال چهاردهم □ شماره پنجاه و ششم □ بهار ۱۳۹۵

کردند. توی همین نهر خین ۵۰۰۰ پیکر ظرف یک ساعت ریخت روی زمین.» درحالی که نیروهایی که در نهر خین وارد عمل شده بودند خیلی کمتر از آمار فوق بوده و اساساً به دلیل محدودیت زیاد، این محور گنجایش این همه نیرو را نداشته است. بنابراین راوی محترم در روایت خود در این قسمت، به قدری اغراق می کند که در نتیجه به دروغی آشکار و عامدانه مبدل شده است.

شنیدن صدای شکستن استخوان، عمق ۳۰۰۰

متری میدان مین در عملیات والفجر ۸، حضور ۳۰۰ غواص در شب اول عملیات والفجر ۸، و عرض ۲ کیلومتری رودخانه ارون در محدوده عملیات والفجر ۸، از جمله دیگر روایت های دروغین راوی محسوب می شود.

قسم خوردن

قسم خوردن زیاد و غیر متعارف از جمله ابزارهایی است که راوی محترم برای تأثیرگذاری بر مخاطبان نشان مورد استفاده قرار داده است. نامبرده در

طول هریک از روایات ۲۰ دقیقه ای خود، حداقل ۱۵ بار قسم جلاله خورده است و از تعبیری چون "به والله دروغ نمی گویم"، "به والله قسم، با چشم دل نزول ملائک و عروج شهدا را به عرش دیدیم"، "به والله قسم، بچه ها برای رفتن روی مین سبقت می گرفتند از همدیگر"، "به والله قسم، از کشته، پشته ساختند"، "به والله قسم، ما باران

زنده جنگ برای بچه ها هستند، حاج آقا ابوالقاسمی پیر گلوله جنگ هستند، برسید، بچه ها ادرار خودشان را از تشنگی خوردند، ادرار خودشان را خوردند، نجاست خوردند...».

دروغ گویی

راوی محترم گاهی از فرط اغراق به ورطه دروغ افتاده، مطالبی کاملاً خودساخته و جعلی را تعریف می کند. این راوی در طول روایت، برای اطلاعات خود هیچ سندی نمی آورد و تنها در برخی موارد با نام بردن از برخی رزمندگان، از آنان نقل قول می کند. بنابراین صحت مطالب ایشان با تردید جدی مواجه است. روایت وی از حادثه غواصان لشکر ۲۵ کربلا در عملیات والفجر ۸ یکی از این موارد است که ماجرای است کاملاً ساخته و پرداخته او که به دلیل اهمیت موضوع، در ادامه بیشتر مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

راوی در جایی از روایت خود می گوید: «۲۸۰۰ تا تانک تی ۷۲ از توی ۲ کیلومتر مربع آمد توی منطقه...»؛ درحالی که قرار گرفتن ۲۸۰۰ تانک، آن هم از نوع تی ۷۲، در نقطه ای به وسعت ۲ کیلومتر مربع با توجه به اینکه ارتش عراق تابع آموزه ها و روش های رزم کلاسیک در جنگ بوده، غیرممکن است. گذشته از آن، رقم مذکور عددی است نزدیک به تعداد کل تانک های ارتش عراق در ابتدای جنگ؛ بنابراین این آمار کاملاً دروغ و بزرگ نمایی شده است.

همچنین در بخشی از روایت راوی با اشاره به عملیات کربلای ۴ می گوید: «دخترها، پسرها، عزیزان، دختران من، تمام بچه ها را ظرف یک ساعت قلع و قمع

توپ می آید می خورد بغل ستون بچه ها. این محمد برای اینکه لو نروند و عراقی ها متوجه نشوند که اینجا الان نیرو نشسته برای عملیات، خودش را با شکم پرت کرد روی این مین منور، به والله قسم می خورد، می گفت تمام منطقه را بوی کباب، بوی گوشت این بچه پر کرده بود. بود و به خاطر اینکه صدایش درنیاید چفیه را توی خرخره اش کرده بود.

ادبیات و لحن بیان

نامبرده همچنین منتقدانش را نیز از دم تیغ گذرانده، با فحش و توهین به آنان پاسخ می‌دهد و می‌گوید: «... شاید الآن خیلی‌ها خرده بگیرند. توی چیز خرده گرفتند. دوتا آدم کپک گفتند آقا نگو، فلان، ما حال این جوان را بهم می‌زنیم؛ قدرت تحلیل ندارند.



روایت سعید تاجیک - یادمان شلمچه - ۱۳۹۴/۱۲/۱۹

نه بارانی، هیچی! الآن منطقه صاف صاف، آب پایین است. ۳۰۰۰ غواص از چوئیده آبادان تا رأس البیشه می‌خواهند بزنند توی آب. اینها هر کدام شلاپ شولوپ هم بکنند عراقی‌ها می‌فهمند. امشب تمام بچه‌ها را روی آب قلع و قمع می‌کنند، همه را می‌زنند. عزیزان من، به والله قسم رمز عملیات چون با نام مقدس فاطمه زهرا(س) بود، انگار خود بی‌بی دست بچه‌ها را گرفت و از این آب عبور داد. رودخانه، باد و باران دست به دست هم داد؛ نمی‌دانم یک ربع به هشت بود یا هشت و ربع، این باد و باران دست به دست هم داد که حتی تریلی‌های ما تمام با تجهیزات ماندند. این بچه‌ها برای اینکه توی آب تلاطم بودند و برای اینکه آب اینها را نکند بردارد ببرد توی خور عبدالله، آمدند چه کار کردند؟ آمدند به اینها طناب دادند. طناب‌های ۲۰، ۳۰ متری. بچه‌ها هر یک متر، این طناب‌ها را به خودشان می‌بستند. یعنی توی یک طناب ۳۰ نفر، ۲۰ نفر، ۱۵ نفر همدیگر را به خودشان

گفتم شما غلط کردید؛ اینها تحلیل ندارند؟...» و در جای دیگر می‌گوید: «... اینجا هم که می‌آییم صحبت بکنیم، چهارتا آدم مریض مشکل دار می‌گویند آقا نگو، نگو. اینجا نگویم، کجا بگویم؟ اگر من نگویم به چهل تا از دخترهای ما توی سابله بستان تجاوز شد، تعرض کردند این بی‌همه چیزهای بعثی، کجا باید بروم بگویم؟ کجا بگویم که آن مرتیکه شیر خر خورده اصلاحات توی تالار وحدت گفت...».

روایت سر به زیر آب کردن غواص لشکر ۲۵ کربلا در عملیات والفجر ۸

در یادمان طلائی، راوی در بخش پایانی روایت خود با اشاره به ماجرای از لشکر ۲۵ کربلا در عملیات والفجر ۸ و با اطلاعاتی نادرست مقدمه‌چینی کرده، می‌گوید: «... نمی‌دانم، یادم نیست یک ربع به هشت بود یا هشت و ربع بود که ما گفتیم خدایا، هوا این قدر آرام، نه بادی،

۱. ذکر ۳۰۰۰ غواص در شب اول عملیات یکی از این اطلاعات توأم با اغراق و نادرست است. درواقع، شب اول عملیات والفجر ۸ باتوجه به مانور طراحی شده و تعداد یگان‌های خط‌شکن، تعداد غواص‌ها خیلی کمتر از این تعداد بوده است. به‌عنوان مثال لشکر ۲۵ کربلا برای شکستن خط، ۸ معبر عملیاتی تعریف کرده بود و در هر

هر دست یک رزمنده داخل حلقه بود و او با فین شنا می‌کرد.^(۴)

آقای سعید تاجیک پس از مقدمه‌چینی، وارد اصل ماجرا شده، آن را این‌گونه تعریف می‌کند:

«... دوتا داداش که سید بودند، خودشان را به همدیگر بسته بودند. عراقی‌ها گاهی می‌آمدند روی آب یک رگباری می‌بستند. من دیشب گفتم، اصلاً این قانون کلاسیک جنگ به اصطلاح عراق بود؛ هر عراقی که معذرت می‌خواهم،

بی‌ادبی می‌شود، می‌خواست شب برود دستشویی، باید یک خشاب یا نوار تیربار را خالی می‌کرد. یا دوتا گلوله می‌انداخت توی خمپاره. این شلیک‌ها را بهش می‌گویند شلیک‌های ایذایی، دروغی؛ که اگر در همین اثناء مثلاً آدم بزدل و ترسویی مثل من تیر و ترکش خورد، صدایش برود به آسمان، عراقی‌ها بفهمند که

نیرویی توی این منطقه آمده، بچه‌ها را قلع‌و‌قمع کنند... حالا بچه‌ها مثلاً از اینجا تا آن طرف اتوبوس‌ها که نه، برو تا به اصطلاح سر جاده، این بچه‌ها عرض ارونند را شنا کردند. تقریباً ۱۰۰ متری ساحل دشمن هستند. یک عراقی نابکار می‌آید یک رگبار روی آب می‌بندد. یک تیر می‌آید می‌خورد توی خرخره یکی از این داداش‌ها. سید هم بوده. حالا شما حساب کن توی بیست بهمن سال ۶۴، توی آن سرما، توی دل شب، وسط آب، نه جان‌پناهی است، نه می‌توانی با خودت پتو ببری، نه

گفتنی است که راوی محترم با اشاره به موقعیت یادمان ارونند که درواقع در محدوده خط حد لشکر ۲۵ کربلا بنا شده است، در روایت خود می‌گوید: «آنجا موقعیت محور لشکر ما بود. لشکر حضرت رسول (ص) بود که ما شبش زدیم به خط آنجا و محور ما بود.» درحالی‌که مأموریت لشکر حضرت رسول (ص) در عمق عملیات بوده و اساساً شب اول در خط مقدم دشمن نه مأموریتی داشته و نه اقدامی در این زمینه کرده است. این یگان با عبور از لشکر ۲۵ کربلا، در عمق و در محور جاده فاو - ام‌القصر وارد عمل شده است.

۳. راوی در بخش دیگری از این مقدمه به وجود طناب و اینکه غواص‌ها خود را به آن بستند اشاره می‌کند که با اصل ماجرا تفاوت‌هایی دارد. در برخی از معابر در لشکر ۲۵ کربلا و نه در همه معابر، یک رشته طناب یا سیم تلفن جنگی در اختیار تیم غواص‌ها قرار داده شده بود و غواص‌ها نیز بدون اینکه خود را به آن ببندند، با گرفتن آن در دست تلاش می‌کردند نظم و ارتباط خود را با یکدیگر حفظ کنند.

هادی بصیر فرمانده معبر ۸ از گردان یا رسول (ص) لشکر ۲۵ کربلا می‌گوید: «... همه دسته‌ها به یک ستون رفتیم. دست همدیگر را داشتیم. نفر جلویی دست من را گرفته بود و من دست عقبی را گرفته بودم. به اصطلاح همه با گرفتن دست یکدیگر می‌رفتیم. طناب و غیره نداشتیم.»^(۵) همچنین ابراهیم اسلامی فرمانده یکی از دسته‌های غواص گردان امام محمد باقر (ع) لشکر ۲۵ کربلا در همین باره می‌گوید: «... ۲۶ نفر بودیم. زمانی که می‌خواستیم حرکت کنیم، حرکتان ستونی بود و از یک طناب گرفته بودیم. طناب خیلی بلند بود و ما آن را به فاصله یک متر، یک متر حلقه کردیم؛ به‌طوری‌که

عملیات کربلای ۴، تمام بچه‌ها را ظرف یک ساعت قلع‌و‌قمع کردند و توی همین نهر خین ۵۰۰۰ پیکر ظرف یک ساعت ریخت روی زمین. مسلمان! گوسفند را بخواهی ذبح کنی پنج ماه طول می‌کشد، ظرف یک ساعت همه رفتند توی مسلخ.

عقب، مادرمان به من بگوید کی بچه را کشت، بگویم من کشتم؟ آن قدر این طرف آن طرف؛ بعد گفت تو را به پهلوی شکسته مادرمان فاطمه زهرا، کار را تمام کن؛ صدایم دارد درمی آید. این داداش می گوید من به یکی از دوستانم گفتم من دلم نمی آید، دو نفری دست گذاشتیم روی سر داداشم، کردیمش زیر آب. آن قدر دست و پا زد تا شهید شد.»

۱. این روایت به لشکر ۲۵ کربلا نسبت داده می شود، اما فرماندهان وقت این لشکر هیچ گاه این را تأیید نکرده اند و همواره چنین واقعه ای را کذب خوانده اند.

۲. راوی محترم، روایت مذکور را به کتابی با نام من قاتل پسران هستم به نویسندگی آقای احمد دهقان مستند می کند و در ابتدای گفته خود درباره این ماجرا می گوید: «یک مورد دیگر بود، کتابش هم درآمد، آقای احمد دهقان نوشته، من قاتل پسر تو هستم.»

کتاب موردنظر، در قالب مجموعه داستان و با نام من قاتل پسران هستم نوشته آقای احمد دهقان توسط نشر افق در سال ۱۳۸۳ به چاپ رسیده است. صفحه ۶۷ تا ۷۵ این کتاب به داستانی اختصاص یافته که عنوان کتاب از آن گرفته شده است. در این داستان، نویسنده محترم در قالب یک نامه از سوی رزمندگانی به نام فرامرز بنکدار خطاب به یک پدر شهید به نام رضا جبارزاده ماجرا را این گونه تعریف می کند:

«... آن شب پس از غروب خورشید وارد آب شدیم. من، محسن و دیگر نیروهای گروهان غواص می بایست طبق نقشه، مواضع اولیه را در کنار رود اروند به تصرف درمی آوردیم و ضمن گرفتن یک جای پا - که البته این یک اصطلاح نظامی است و لازم نمی دانم به شرح آن بپردازم - نیروهای آماده در ساحل خودی با قایق پیشروی خود را

می توانی به قول معروف با خودت یک گونی خاک ببری که اگر تیر آمد جلویت باشد، دستت را بگیری جلو تیر. یک دانه تیر از فاصله کم، ۱۵ نفر، ۱۶ نفر را سوراخ می کند. فکر نکنید مثلاً می توانید جلو تیر را بگیرید. جان پناه وسط آب نیست که، تیر آمد خورد توی خرخره اش. توی آن وضعیت که هیچ کدام ما نمی توانیم ترسیمش بکنیم، خون دارد پلق پلق می زند بیرون. سرما از یک طرف، خستگی از یک طرف، با هر قلق قلق آبی

که دارد می خورد به اصطلاح، بی اختیار دارد می خورد، خونسش رقیق می شود و کمک می کند به شهادت این بچه. صدایش عن قریب است که بلند شود، عراقی ها هم بفهمند و ۱۱۰ تا گردان را روی آب تکه تکه کنند. خودش را فدا کرد. چه جوری؟ به داداشش گفت داداش؛ با آن حالت ها که هیچ کدام ما نمی توانیم [درک کنیم] خون

دارد از گلویش پلق پلق می زند بیرون، به داداشش گفت: داداش، من تیر خوردم و اینها. گفت داداش جان، می خواهی بازت کنم بروی عقب؟ خب باز باید هزار و خرده ای متر برود عقب. گفت نه داداش. گفت پس چه کارت بکنم قربانت بروم؟ گفت اگر یک کاری بگویم انجام می دهی؟ گفت به خدا انجام می دهم. گفت قسم بخور به جان مادر جان. گفت سر من را بکن زیر آب، من را خفه کن. داداشش فکر کرد که این دارد هذیان می گوید؛ گفت داداش جان چی داری می گویی؟ اگر من بروم

گاهی اوقات توی خیلی از خطاها می شد که عراقی ها به والله قسم از کشته، پشته می ساختند؛ توی همین گنج طلائی.

شروع کرده، سپس به عمق خاک دشمن رخنه کنند. آن چنان که بعدها گفتند، در اوایل حرکت، دشمن مشکوک شده بود که ما قصد حمله داریم. لذا پس از ورودمان به آب شروع به ریختن آتش روی ارونرود کرد. ما دست‌هایمان را به هم داده بودیم و جلو می‌رفتیم. دست چپ محسن در دست راست من بود. در وسط آب، آتش دشمن آن قدر زیاد شد که گاه فکر می‌کردم در دیگ آب جوش افتاده‌ام. البته هنوز ما را ندیده بودند و به‌طور ایذایی شلیک می‌کردند... ۳۰۰ تا ۴۰۰ متر با ساحل دشمن فاصله داشتیم که پسران محسن جیغ کوتاهی کشید و مثل ماهی‌ای که بیرون آب افتاده باشد، شروع کرد به بال‌بال‌زدن. در تیراندازی بی‌هدف دشمن، مورداصابت گلوله قرار گرفته بود. زیر بغلش را گرفتم تا در تاریکی شب گمش نکنم. با آن همه سلاح و مهماتی که داشت، ممکن بود برود زیر آب و برای همیشه از دیدار دوباره‌اش محروم شوید. دوست پسران گفت که محسن در وسط آب شهید شد و فرمانده گروهان غواص دستور داد یکی دیگر به نام بنکدار جنازه محسن را به ساحل دشمن بکشد تا گم نشود. شاید هم اکنون نام مرا به یاد آورده باشید. اما در آنجا محسن شهید نشد؛ با آنکه زخمش کاری بود. فرمانده‌مان دستور داد که محسن را به همراه ستون غواصان جلو ببرم. در همان حال آتش دشمن فروکش کرد و توانستم با فراغ بال اسلحه و تجهیزات خودم و محسن را باز کنم و توی آب بریزم تا او را راحت‌تر جلو ببرم. تیر خورده بود به گلولی فرزندان. دست دور کمرش انداختم و شناکنان جلو رفتیم... به ساحل رسیدیم. جلو رویمان پر بود از سیم‌خاردار و خورشیدی و مین و نی و چولان. سربازان دیدبانی دشمن ما را ندیده بودند و تا رسیدیم، پشت سیم‌خاردارها کپ کردیم... خرخر گلولی

محسن از همان‌جا شروع شد. هوا از محل برخورد تیر در گلو، داخل و خارج می‌شد و صدای زیادی ایجاد می‌کرد. فرمانده گروهان شناکنان آمد کنارم و گفت صدایش را ببر. محسن را جابه‌جا کردم و این طرف و آن طرف گرداندم تا شاید خرخر گلویش قطع شود، اما نشد... باز هم فرمانده‌مان آمد نزدیک‌تر و با تحکم گفت صدایش را خاموش کنم. متوجه منظورش نشدم. با درماندگی گفتم هر کاری که می‌توانستم کردم، اما نشد. فرمانده

دوباره گفت صدایش را ببرم. پرسیدم چطور؟ گفت سرش را بکن زیر آب. اولش باورم نشد، ولی وقتی با ماندن و سکوتش مواجه شدم، دانستم که گفته‌اش جدی است.

محسن، پسر شما و مربی من، همچنان خرخر می‌کرد. موج می‌زد و آب می‌ریخت توی سوراخ گلویش و فواره‌وار می‌جوشید. همان‌طور که می‌ج دست محسن را گرفته بودم،

کشیدمش زیر آب. با اینکه روی آب بی‌هوش و بی‌حال بود، ولی تا سرش رفت زیر آب، تکانی خورد و دستش را کشید و آمد روی آب. فرمانده‌مان که بغل دستم بود، محکم گفت بکشمش زیر آب که اگر جایمان لو برود، جان همه نیروهای حمله‌ور به خطر می‌افتد. از پشت و زیر کتف هر دو دست محسن را محکم گرفتم، نفسم را در سینه حبس کردم و کشیدمش زیر آب.

لحظات سختی بود... نتوانستم ببینم محسن، نجات‌دهنده زندگی من دست و پا بزند و من زیر آب

پل ساختن یا باید آهنی باشد
یا با بتون باشد، یا با چوب
باشد، پل گوستی، بچه‌ها یکی
می‌افتاده، همه از رویش رد
می‌شدند.

به منظور بررسی بیشتر، روز شنبه مورخ ۱۳۹۵/۱۱/۱۶ با آقای احمد دهقان نویسنده این کتاب تماس گرفته و از ایشان خواسته شد که اگر این داستان واقعی است، مستندات خود را ارائه کند. نامبرده در پاسخ گفت که "این داستان از اساس تخیلی است و واقعیت ندارد." وی با ارجاع به قالب کتاب مشتمل بر مجموعه داستان، تأکید کرد که



روایت سعید تاجیک - یادمان شلمچه - ۱۳۹۴/۱۲/۱۹

اصل ماجرا چیست؟

ما هم که فین داشتیم بدنمان به آن صورت نمی کشید. تازه فهمیدیم آن آموزش‌هایی که دیدیم، برای ما کافی نبوده است. بعد که وسط آب رفتیم، بعضی از بچه‌ها خسته شده بودند و یا مهدی، یا مهدی می گفتند. بچه‌ها هیاهو می کردند. حتی سروصدای آنها آن قدر زیاد بود که فرمانده گردان ما حاجی بصیر گفته بود من صدای شما را می شنیدم و فکر کردم که بچه‌ها حتماً درگیر شدند؛ پس چرا تیراندازی نمی شود؟ ما که این طرف کنار آب بودیم، دشمن نمی فهمید، ولی بچه‌های آن طرف می فهمیدند. بچه‌ها همین طور ذکر می گفتند و "وجعلنا" می خواندند. حتی همه بچه‌ها با صدای بلند می خواندند. فریاد می زدند... به خاطر اینکه فین پاهای بعضی از آنها افتاده بود. ما گفتیم اگر یک نفر اینجا دادوبیداد کند، سرش را زیر آب بگذارند و او را خفه کنند بهتر است از اینکه ۲۰ نفر دیگر فدا شوند. ولی نمی توانستیم این کار را بکنیم؛ چون هرچه باشد، عمری

متأسفانه طی سال‌های متمادی، روایت مذکور به اشکال مختلف گفته یا شنیده شده است که از اساس نادرست بوده و همواره فرماندهان و مسئولان آن را تکذیب کرده‌اند. اینکه زمینه‌های بروز چنین شایعات و روایات غلط چه بوده است، برمی گردد به مسائلی در لشکر ۲۵ کربلا در زمان عملیات والفجر ۸.

سید عبدالله جعفری جمعی گردان یا رسول (ص) و از غواصان معبر شماره ۷ لشکر ۲۵ کربلا در عملیات والفجر ۸ در مصاحبه‌ای در اسفند ۱۳۶۴ گفته است:

«... ما که حرکت کردیم، فین‌های ۲، ۳ نفر از بچه‌ها همان اوایل ساحل که می خواستیم به آن طرف برویم، افتاد و نمی توانستند بایند. به هر طریقی بود بچه‌ها دست همدیگر را نگه داشته بودند و با آن لطفی که داشتند با همدیگر کنار می رفتند. در وسط‌های آب، بچه‌هایی که فینشان افتاده بود، خسته شدند. حتی

باتوجه به مطالب گفته شده، روایت آقای سعید تاجیک از جنگ، روایتی بسیار ضعیف، سطحی و کاملاً منفی و مخرب است. نداشتن ساختار و نظم در بیان روایت،

منابع و مأخذ:

۱. سند شماره ۲۴۸ مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس، گزارش عملیات لشکر ۲۵ کربلا در عملیات والفجر ۸، راوی: داود رنجبر، سند شماره ۶۲۵ مرکز اسناد و تحقیقات جنگ سپاه، گزارش عملیات بدر، راویان: محمدزاده، رنجبر، اردستانی، انصاری، موسوی فروردین ۱۳۶۵، صص ۶۳ و ۶۴.
۲. همان، ص ۴۸.
۳. متن پیاده شده ۲۲۳۱۵ نوار شماره ۱۸۴۵۴ لشکر ۲۵ کربلا در عملیات والفجر ۸، داود رنجبر، مرکز اسناد و تحقیقات جنگ سپاه، اسفند ۱۳۶۴، صص ۳ و ۴.
۴. متن پیاده شده ۲۲۸۸۹ نوار شماره ۱۸۴۵۲ لشکر ۲۵ کربلا در عملیات والفجر ۸، داود رنجبر، مرکز اسناد و تحقیقات جنگ سپاه، اسفند ۱۳۶۴، ص ۵.
۵. من قاتل پسران هستم، نوشته احمد دهقان، نشر افق، ۱۳۸۳، صص ۷۱ تا ۷۵.
۶. متن پیاده شده ۲۲۳۱۴ نوار شماره ۱۸۴۵۳ لشکر ۲۵ کربلا در عملیات والفجر ۸، داود رنجبر، مرکز اسناد و تحقیقات جنگ سپاه، اسفند ۱۳۶۴، صص ۳ و ۴.



از روایت درشت تا روایت درست

نقد و بررسی روایت‌گری در یادمان شلمچه

تهیه و تنظیم: گروهی از کارشناسان
مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس

مقدمه

جنگ در شلمچه آغاز شده و در آنجا نیز خاتمه یافته است. یادمان شهدای شلمچه - که در کنار نقطه صفر مرزی پاسگاه مرزی شلمچه واقع شده است - نماد عملیات‌های کربلای ۵ و ۴ به شمار می‌رود. محل اصلی عملیات کربلای ۵ اندکی جلوتر، در شلمچه عراق واقع شده است. این عملیات که در حساس‌ترین نقطه جبهه‌های جنوب بوده است، در سخت‌ترین شرایط، در مشکل‌ترین جبهه‌ها و در میان پیچیده‌ترین موانع اجرا شد و در زمره پراضطراب‌ترین و پراسیب‌ترین عملیات‌های دوران

در جریان جنگ هشت‌ساله، منطقه شرق بصره همواره از اهمیت سیاسی و نظامی ویژه‌ای برخوردار بوده و در هدف‌گذاری عملیات‌ها توسط فرماندهان جنگ، مهم‌ترین منطقه عملیاتی به شمار می‌رفته است. همچنین شلمچه مهم‌ترین معبر وصولی بصره بوده و به همین دلیل جایگاه خاصی در اندیشه طراحان نظامی ایران داشته است. در منطقه شلمچه از ابتدا تا انتهای جنگ، هشت عملیات و اقدام نظامی اجرا شده است. شاید بتوان ادعا کرد که

از روایت درشت تا روایت درست
روایت گری، در بادمان، شلمچه

در منطقه شلمچه، ۸ اقدام نظامی و عملیات بزرگ روی داده که به جنگ موانع معروف است و بنابراین از یادمان‌های پرموضوع با زیرموضوعات فراوان است. در این نوشته ابتدا مهم‌ترین محورهایی که می‌تواند در یادمان شلمچه مورد توجه قرار گیرد، درج شده است. البته راوی باید به چند موضوع توجه خاص داشته باشد: اولاً، راوی برای بیان مطالب باید اولویت‌بندی و سناریو داشته باشد و به‌ترتیب اهمیت و وزن هر موضوع به آن ورود کند؛ ثانیاً انتخاب هر یک از موضوعات و میزان پرداخت و تمرکز بر

۱۰۴



روایت راویان برای کاروان‌های راهیان نور، یادمان شهدای عملیات کربلای ۵ در شلمچه، اسفند ۱۳۹۴.

۲. پیشینه تاریخی و عملیاتی شلمچه

منطقه خرمشهر و به‌ویژه پاسگاه مرزی شلمچه از ابتدای نیمه نخست سال ۱۳۵۸ تا انتهای نیمه اول ۱۳۵۹، از مهم‌ترین محورهایی است که می‌توان به‌صورت گذرا به آن اشاره کرد.

در دوره تهاجم سراسری دشمن، حمله ارتش بعثی به خوزستان و به‌طور مشخص محور شلمچه - خرمشهر و اشغال پاسگاه شلمچه در ۱۳۵۹/۶/۳۱ و پیشروی کند ۳۴ روزه و اشغال ۲۱ ماهه خرمشهر توسط دشمن و حماسه مقاومت مردمی خرمشهر به فرماندهی شهید محمد جهان‌آرا نیز می‌تواند به‌صورت موجز بیان شود. گفتنی است که بررسی محور شلمچه در دو مقطع فوق، فرصت مناسبی را در اختیار راوی قرار می‌دهد تا به یکی از پرسش‌های اساسی جنگ درباره چرایی تجاوز عراق به ایران و ناتوانی نیروی نظامی ایران در برابر حملات دشمن پاسخ دهد. در دوره آزادسازی مناطق اشغالی ایران، منطقه شلمچه

منطقه شلمچه به‌عنوان دروازه ورودی و معبر وصولی برای دستیابی به خرمشهر و بصره همواره موردتوجه فرماندهان نظامی بوده است. پیش از آغاز جنگ عراق علیه ایران تا پس از پایان آن، ۸ رویداد نظامی در این منطقه اتفاق افتاده است. از این‌رو، راوی در تنظیم سناریوی روایت خود می‌تواند به نقش و جایگاه شلمچه در مقاطع مختلف جنگ به‌ویژه در دوره تجاوز عراق به خاک ایران، دوره آزادسازی سرزمین‌های ایران، دوره تنبیه متجاوز و ورود نیروهای ایران به خاک عراق و دوره عملیات‌های سرنوشت‌ساز و پایان جنگ در حد اجمال اشاره کند. سرفصل‌های پیشینه شلمچه در ذیل آمده است.

در دوره پس از پیروزی انقلاب که با عنوان "جنگ ماقبل جنگ" شناخته می‌شود، زمینه‌سازی صدام برای حمله سراسری به ایران، تعرضات و تجاوزات مرزی در

از روایت درشت تا روایت درست
بررسی و نقد روایت‌گری در بادمان شلمچه

راوی می‌تواند ضمن تبیین سال ۱۳۶۵ به‌عنوان سال سرنوشت و اشاره به تلاش‌های مسئولان سیاسی برای بسیج نیرو و امکانات کشور به‌منظور اجرای عملیات سرنوشت‌ساز، انتظارات جامعه آن روز برای خاتمه جنگ را نشان دهد.

ایران، و ظهور قدرت نظامی جدید ایران اشاره کند. در دوره ورود به خاک عراق با هدف تنبیه متجاوز، پس از فتح خرمشهر و درپی تغییر استراتژی نظامی ایران، عملیات رمضان به منظور استقرار در پشت ارونند و تهدید بصره، در تابستان ۱۳۶۱ طراحی و اجرا شد، روایت محور شلمچه به عنوان بخشی از عملیات رمضان، فرصت مناسبی را در اختیار راوی قرار می دهد که یکی از پرسش های اساسی جنگ درباره چرایی ورود ایران به خاک عراق و پایان نیافتن جنگ را در حد اجمال

از جمله ایرادات پرکاربرد روایت‌ها در یادمان شلمچه، ذکر اشتباه مدت زمان عملیات است به عنوان نمونه یک از راییان لشکر ۳۲ انصارالحسین همدان می‌گوید:

«در این عملیات [کربلای ۵] حدود ۴۵ شبانه روز بچه‌ها اینجا جنگیدند» این در حالی است که مدت عملیات کربلای ۵، هجده روز بوده است.

۳. عملیات ناکام کربلای ۴

اعزام نیرو و ارسال کمک‌ها در مقایسه با گذشته بیشتر بوده و این مسئله ایجاب می‌کرده است که عملیات کربلای ۴ ادامه یابد و گزارش‌ها از موفقیت برخی محورهای عملیات حکایت داشت، فرماندهی کل سپاه به‌منظور جلوگیری از افزایش حجم تلفات، شجاعانه دستور لغو عملیات را در کمتر از ۱۰ ساعت صادر کرد و نیروها تا بعدازظهر روز اول به مواضع خود بازگشتند.

در استراتژی نظامی ایران عملیات گسترده کربلای ۴ از اهمیت و جایگاه بالایی برخوردار بود. از این‌رو، لازم است مجموعه تدابیر و تلاش‌های فرماندهان، قرارگاه‌ها و یگان‌ها برای مخاطبان ترسیم شود. در این زمینه، اولاً راوی باید به جلسات متعدد و فشرده فرماندهان که از بهار تا پاییز ۱۳۶۵ برای طراحی عملیات کربلای ۴ و تجزیه و تحلیل ابعاد مختلف و تغییرات چندباره طرح مانور که از تدبیر و تلاش فرماندهان برای طرح این عملیات حکایت دارد، بپردازد؛ ثانیاً، راوی می‌تواند تلاش فشرده فرماندهان را برای شناسایی، سازماندهی و آماده‌سازی منطقه عملیاتی کربلای ۴ در محدوده جزیره مینو تا شلمچه توضیح دهد.

در تشریح عملیات کربلای ۴، می‌توان به لحظات پراضطراب نیروهای خودی در آستانه عملیات و هوشیاری دشمن به تاکتیک ویژه عملیات که در قالب پرتاب گلوله‌های منور و اجرای آتش پر حجم توپخانه دشمن بر نیروهای خودی به‌ویژه نیروهای غواص و خط‌شکن ظاهر شد، توجه کرد. همچنین گزارش ناکامی برخی محورهای کربلای ۴ به‌دلیل هوشیاری و فشار دشمن و موفقیت برخی محورهای دیگر عملیات، ازجمله موضوعات قابل اعتنا است. اما مهم‌ترین موضوع عملیات کربلای ۴، تصمیم‌گیری برای ادامه یا خاتمه عملیات در شرایط حاد و بحرانی است. ضروری است که نقش فرماندهی کل سپاه در آن شرایط حساس و بحرانی مورد توجه قرار گیرد؛ چون باوجود اینکه در این عملیات برای اولین بار

در این مرحله راوی باید با توضیح دلایل ناکامی عملیات کربلای ۴، فرایند خروج از بن‌بست کربلای ۴ و شرایط غلبه بر آن از طریق تصمیم‌گیری برای اجرای کربلای ۵ را تشریح کند.

۴. عملیات سرنوشت‌ساز کربلای ۵
در توضیح فرایند تصمیم‌گیری عملیات کربلای ۵، راوی باید مذاکرات فشرده و طولانی در

جلسات پی‌درپی فرماندهان سپاه با فرمانده عالی جنگ و بیم‌ها و امیدها، تردیدها، اضطراب و ابهامات فرماندهان و مخالفت‌ها و موافقت‌ها درباره اجرای عملیات آتی را برای مخاطب نمودار کند. مجموعه این مباحث برای برون‌رفت از شرایط بحرانی و بغرنج، از عقلانیت و خلاقیت و تدبیر و تلاش و توکل فرماندهان در جنگ حکایت دارد؛ چراکه فرماندهان نه از لغو عملیات برای حفظ جان نیروها ترس و شرمی دارند و نه از تأکید بر اجرای عملیات پیروز و قاطع تا تعیین سرنوشت جنگ ابایی دارند.

یکی از راویان لشکر ۴۱ ثارالله
در تحلیل جام زهر، می‌گوید:
«شلمچه بگویم یعنی چی؟
یعنی بعضی از سیاسیون به
امام ما فشار بیاورند بگویند
امام جام زهر بنوش. شلمچه
یعنی اینکه ۳۰ هزار انسان
اینجا پرپر بشوند چشم شهدا
روی این زمین بماند سرشان از
بدنشان جدا بشود.»

از روایت درشت تا روایت درست

بخش دوم مباحث حماسی شلمچه

در منطقه شلمچه باید به موضوع عشق و عرفان حماسی توجه و درباره چستی ارزش‌های فکری فرماندهان و رزمندگان کربلای ۵ توضیح داده شود تا مخاطب با روحیه و فرهنگ گفتمان رزمندگان آشنا شود. راوی می‌تواند با ذکر خاطراتی به اندازه، درک مناسبی از چگونگی کنش فرماندهان و رزمندگان در صحنه‌های حساس جنگ و موارد بحرانی عملیات را به مخاطب دهد و زمینه شکل‌گیری هویت نسل جدید و الگوبرداری از قهرمانان گذشته و کاربست این ارزش‌ها را در زندگی امروز فراهم کند. در عملیات کربلای ۵، ۳۵۰ نفر از فرماندهان شاخص سپاه در رده‌های مختلف به شهادت رسیدند که هریک از آنان می‌توانند به صورت مستقل محور یک روایت قرار گیرند؛ از جمله حسین خرازی فرمانده دلاور و کم‌نظیر لشکر ۱۴ امام حسین^(ع) که پیش از آن در عملیات خیبر و در منطقه طلایه دست راستش قطع شده بود؛ حجت‌الاسلام شیخ عبدالله میثمی مسئول دفتر نمایندگی ولی فقیه در سپاه در قرارگاه خاتم‌الانبیا^(ص)؛ اسماعیل دقایقی فرمانده لشکر ۹ بدر؛ یدالله کلهر قائم‌مقام لشکر ۱۰ سیدالشهدا^(ع)؛ حاج قاسم میرحسینی قائم‌مقام لشکر ۴۱ ثارالله^(ص)؛ محمد فرومندی قائم‌مقام لشکر ۵ نصر؛ هاشم اعتمادی فرمانده تیپ امام حسن^(ع)، محمدعلی شاه‌مرادی فرمانده تیپ ۴۴ قمربنی‌هاشم^(ع)، خلیل مطهرنیا مسئول عملیات لشکر ۳۳ المهدی^(عج)، مرتضی جاویدی قوی‌ترین فرمانده گردان خط‌شکن لشکر ۳۳ المهدی^(عج)، نوری جانشین لشکر ۲۷ محمد رسول‌الله^(ص)، محمدی‌زاده جانشین لشکر ۷ ولی‌عصر^(عج) و

و با بیان جرئت و جسارت تصمیم‌گیری فرماندهان در شرایط بحرانی و با ریسک زیاد در میان ناباوری و غافلگیری ارتش بعث، نشان دهد که در پی این عملیات بود که زنگ‌های سقوط جبهه بصره به صدا درآمد و بار دیگر موازنه به نفع ایران تغییر کرد و تفوق ایران در جبهه زمینی را نشان داد.

۵. بیت‌المقدس ۷

در مقطع پایان جنگ و پس از کربلای ۵، عملیات‌های دیگری در منطقه شلمچه و محدوده مقابل آن اجرا شد که از مهم‌ترین آنها عملیات کربلای ۸ در تاریخ ۱۸ فروردین ۱۳۶۶ در منطقه شرق بصره است که هدف از اجرای آن، تأمین کانال زوجی و توسعه منطقه تصرف‌شده در غرب کانال پرورش ماهی بود. از دیگر عملیات‌های این دوره می‌توان به عملیات بیت‌المقدس ۷ اشاره کرد که به دنبال حمله ارتش سپاه‌های سوم، هفتم و گارد عراق به شلمچه در تاریخ ۱۳۶۷/۳/۴، منطقه تصرف‌شده کربلای ۵ در اختیار دشمن قرار گرفت. به دنبال آن، نیروهای خودی عملیات بیت‌المقدس ۷ را در ۲۳ خرداد ۱۳۶۷ در منطقه شلمچه اجرا کردند. این عملیات آخرین عملیات تهاجمی ایران بود که در منطقه شلمچه اجرا شد. آخرین حمله عراق نیز تهاجم سراسری در روزهای پایان جنگ بود که مجدداً به‌همت رزمندگان پس زده شد. پرداختن به این حمله عراق در مقطع پایان جنگ، فرصت مناسبی را در اختیار راوی قرار می‌دهد تا در حد اجمال یکی از پرسش‌های اساسی جنگ را درباره چگونگی پایان جنگ بررسی کند.*

*. بروشور راهنمای مناطق جنگی شلمچه، گروه جغرافیای نظامی مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس.

)) ◆



روایت راویان برای کاروان‌های راهیان نور، یادمان شهدای عملیات کربلای ۵ در شلمچه، اسفند ۱۳۹۴.

۱۳۶۵ [اجرا شد].» (ی.م، ۱۳۹۴/۱۲/۱۷) برابر اسناد و آثار منتشرشده، عملیات کربلای ۵ دو هفته پس از توقف عملیات کربلای ۴ و در ساعت ۱:۳۵ مورخ ۱۳۶۵/۱۰/۱۹ آغاز شد.**

در مورد دیگر، نقطه‌ای که امروز در آن یادمان شهدای شلمچه به‌عنوان یادبود و یادمان شهدای عملیات کربلای ۵ در مجاورت شلمچه عراق تأسیس شده، درواقع بخشی از محورهای دو عملیات بیت‌المقدس و رمضان بوده و زمین منطقه عملیات کربلای ۵ پس از دژهای مرزی و جلوتر از منطقه یادمان فعلی است. در یکی از روایت‌ها، یکی از راویان لشکر ۲۵ کربلا در جمع کاروان دانشجویان خواهر دانشگاه کشاورزی مازندران به‌اشتباه منطقه پیرامونی قبل از یادمان و خود یادمان را زمین منطقه عملیاتی کربلای ۵ معرفی می‌کند و می‌گوید: «بعد از اینکه از این آب گذشتیم، یک

اسناد مرکز و گزارش عملیات قرارگاه کربلا در عملیات کربلای ۵، طول کانال ماهی ۳۰ کیلومتر و عرض آن ۱ کیلومتر است.*

در مورد دیگر، باوجوداینکه تاریخ آغاز و پایان عملیات‌های کربلای ۴ و ۵ روشن است، اکثر راویان درباره فاصله دوهفته‌ای بین دو عملیات، ارقام متفاوت و متناقضی را بیان می‌کنند که اساساً اشتباه است. به‌عنوان نمونه یکی از راویان لشکر ۴۱ ثارالله^(ع) در جمع کاروان کرمان درخصوص فاصله بین دو عملیات می‌گوید: «۱۳ روز بعد از کربلای ۴ بزرگ‌ترین عملیات دوران دفاع مقدس در این سرزمین [با استعداد]، ۳ تا قرارگاه اصلی سپاه به نام‌های قرارگاه قدس، قرارگاه نجف و قرارگاه کربلا، سحرگاه ۱۸ یا ۱۹ دی‌ماه سال

*. سند شماره ۳۴۲ مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس،

گزارش قرارگاه کربلا در عملیات کربلای ۵، راویان: مجیدمختاری، زمان‌زاده، ۱۳۶۵.

** ر.ک: محمد درودیان، نبرد شرق بصره، مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس، تهران: ۱۳۷۶.

۲. کم توجهی به تدبیر و عقلانیت اداره جنگ

از جمله مهم ترین موارد تحریف، بی توجهی و کم توجهی یا کم رنگ کردن عقلانیت تصمیم گیران و فرماندهان دوران دفاع مقدس است. در برخی موارد، راولیان آگاهانه یا ناگاهانه در پرداخت به مسائل حماسی و عاطفی جنگ از جنبه های عقلانی دوران دفاع مقدس غافل شده، تصویری نامناسب را از این بعد جنگ، در ذهن مخاطب ایجاد می کنند. این در حالی است که پیش از هر عملیاتی در دوران دفاع مقدس،

یکی از راولیان لشکر ۴۱ ثارالله: «از حسین عالی نمی شود نگویی.... بچه های تخریب قرار بود سیم خاردار را با اژدر بزنند، منفجر کنند که گردان ها عبور کنند. درگیری قبل از سیم خاردار شروع شد. تیر خورد توی پهلویش. خودش را روی سیم خاردار انداخت، بچه ها یکی یکی پا روی ایشان می انداختند و رد می شدند.»

فرماندهان چندین ماه در زمینه ابعاد و دامنه های آن بحث طولانی انجام می دادند و در برخی موارد در طول بررسی ها پس از دریافت نظرات کارشناسی موافقان و مخالفان، عملیات منتفی می شد یا طرح مانور چندین بار تغییر می کرد. به عنوان نمونه در عملیات والفجر ۸ فرماندهان سپاه از بهار سال ۱۳۶۴ مذاکرات فشرده و طاقت فرسایی را برای طرح مانور عملیات آغاز کردند؛ یا جلسات مستمر و پیوسته

فرماندهان برای طرح ریزی و اجرای عملیات سرنوشت ساز کربلای ۴، که از اردیبهشت تا آذر ۱۳۶۵ به طول انجامید، شش بار طرح مانور عملیات را تغییر داد. در برخی موارد دیگر نیز پس از بررسی محاسن و معایب یک عملیات، اجرای آن به طور کلی منتفی می شد که از این بین می توان به عملیات منتفی شده والفجر ۵ در منطقه دربندیخان یا عملیات منتفی شده والفجر ۷ که قرار بود در تابستان سال ۱۳۶۳ اجرا

در موردی دیگر، یکی از راولیان ارتشی در جمع کاروان دانشجویی خواهران استان خراسان مستقر در یادمان شلمچه اطلاعاتی را درباره بنی صدر بیان می کند که محل تردید و اشکال است. وی می گوید: «در اسناد هست که بنی صدر ماهیانه ۱۰۰۰ دلار از CIA حقوق می گرفت.» همین راوی در بخش دیگری از همین روایت در تشریح پیشینه عملیاتی منطقه، با اشاره به مقاومت مردمی خرمشهر، اطلاعات نادرستی از نیروهای درگیر در خرمشهر می دهد و می گوید: «از یک طرف آمد خرمشهر را بگیرد، با مقاومت مردم مواجه شد. ۳۴ روز مردم در اینجا با نیروهای ژاندارمری و گروهی از افسران دانشگاه امام علی کنونی که افسری ارتش آن موقع می شد [درگیر بودند] و اولین نیروی مردمی که وارد جنگ شد به صورت کلاسیک و بسیجی از همان زمانی بود که دوم و سوم مهر از دانشگاه افسری نفراتش آمدند آنجا دیدند مردم توی اهواز دارند آماده جنگ می شوند. اینها دیدند که نه آموزش دیدند، نه اسلحه دارند.» (ع.ص، ۱۳۹۴/۱۲/۲۱) این راوی ارتشی در بیان نیروهای درگیر در خرمشهر، از ذکر سپاه پاسداران با محوریت شهید محمد جهان آرا و همراهانش به عنوان نیروهای بومی در جریان مقاومت مردمی خرمشهر و حتی تکاوران نیروی دریایی ارتش در این حادثه غافل شده است.*

* ر.ک، مهدی انصاری، محمد درودیان، هادی نخعی، خرمشهر در جنگ طولانی، مرکز اسناد و تحقیقات جنگ، تهران: ۱۳۷۵.

[illegible]

ندارد، یعنی باید بروی تا به هدف ت برسی. و در این عملیات کربلای ۵ بچه‌های ما شهادت طلبانه آمدند توی میدان» (س.ر، ۱۳۹۴/۱۲/۱۵) که این، برداشت نادرستی است. آیا این امر موجب سوء برداشت در مواردی که رمز یک عملیات ناکام به نام یکی از ائمه معصومین^(ع) باشد، نخواهد شد؟ مثل ناکامی کربلای ۴ با رمز "یا حضرت محمد مصطفی^(ص)". واقعیت این است که علت‌العلل پیروزی فرماندهان و رزمندگان این بود که پس از ناکامی عملیات کربلای ۴، براساس تدبیر و تلاش خود و با توکل بر خداوند قادر متعال، بر فضای یأس آلود پس از شکست فایق آمدند و از نام مقدس معصوم^(ع) هم مدد گرفتند و با پیشروی به سمت بصره، دنیا را مجبور کردند با تصویب قطعنامه ۵۹۸، شرایط به حق ایران را برای اولین بار در این قطعنامه لحاظ کند. همچنین عملیات کربلای ۴ به‌خاطر نشت اطلاعاتی و لودادن عملیات به‌دست منافقان ناکام شد.

شود، اشاره کرد. این موارد از حاکمیت عقلانیت و تدبیر بر تصمیم‌گیری‌های فرماندهان جنگ حکایت دارد.

«تصمیم گرفته شد. فرماندهان از قبل شناسایی هایشان را کرده بودند و توجیه شده بودند و همه کارها انجام شد و در ۱۷ دی ۶۵ اینجا عملیات را آغاز کردند؛ دقیقاً کمتر از دو هفته بعد از عملیات کربلای ۴. یعنی حدوداً ۲ هفته هم بیشتر طول نکشید... می‌بایست بچه‌ها الحاق می‌کردند، نتوانستند. دشمن توانش را برای ۳ روز اول آورد. تا ۳ روز اول پیشروی خوب بود و به اهدافی که می‌خواستند برسند، نزدیک شده بودند. وقتی که دشمن توانش را جلو آورد، شروع کرد به درگیری با بچه‌ها. درگیری از آنجا شروع شد. تا روز دهم عملیات، عراقی‌ها بچه‌ها را اینجا قتل‌عام کردند. دوباره بچه‌های ما فشار آوردند و عراق را دوباره زدند عقب. و پیکر شهدا و مجروحین را آوردیم عقب. بعد دوباره عراق پاتک کرد و ما جواب دادیم. ما زدیم و او جواب داد. به مدت ۴۱ الی ۴۲ شبانه‌روز کامل این منطقه جهنم شده بود. آن قدر آتش دو طرف شدید بود که دیگر فرصت این نبود که جنازه شهید و مجروح را تکان دهیم.» (م، ۱۳۹۳/۱۲/۲۴) این درحالی است که عملیات کربلای ۵ کمتر از ۲۰ روز طول کشید و نیروها ۱۰ روز نبرد سنگینی زیر آتش پر حجم دشمن، بمباران شیمیایی و زمین کاملاً مسلح داشتند. برابر منابع موجود و منتشر شده، در عملیات کربلای ۵ دشمن برای مقابله با تهاجم نیروهای ایران ۱۴۰ تیپ رزمی را از لشکرهای مختلف خود به این منطقه اعزام کرد و در طول بیش از یک ماه نبرد، ۸۱ تیپ و گردان مستقل دشمن به‌طور کامل منهدم شد و ۳۴ تیپ و گردان مستقل نیز به‌میزان ۵۰ درصد آسیب دید. از این‌رو، تعبیر قتل‌عام نیروهای خودی، عبارت مناسب و دقیقی نیست.** در مورد دیگری یکی از راویان لشکر ۲۵ کربلا در

(ر، ۱۳۹۴/۱۲/۱۶) این درحالی است که راوی با بیان برخی ابعاد عملیات به‌صورت ناقص و بریده، موجب ایجاد سؤال و شبهه درباره تصمیم‌گیری در عملیات کربلای ۴ می‌شود. درحالی‌که برابر اسناد و مدارک موجود، دلایل و عواملی ضرورت اجرای یک عملیات پیروز پس از شکست کربلای ۴ را اقتضا و ایجاب می‌کرد؛ دلایلی نظیر ۱. ارزش سیاسی - نظامی منطقه شلمچه در تهدید شهر بصره. ۲. ضرورت استفاده از ۸۰ درصد ظرفیت باقیمانده نیروها و امکانات موجود از عملیات پیشین. ۳. امکان اجرای آتش مناسب. ۴. موفقیت نیروهای عمل‌کننده در محور شلمچه در عملیات کربلای ۴ و...*.

۳. تشریح ناقص و نادرست اطلاعات عملیاتی

هریک از یادمان‌های راهیان نور براساس یک موضوع ملی یا براساس یک عملیات که معمولاً مهم‌ترین عملیات آن یادمان به شمار می‌رود، بنا شده است؛ همچون مسجد جامع خرمشهر که نماد مقاومت مردمی است. در اکثر روایت‌هایی که در یادمان‌های راهیان نور به‌ویژه یادمان شهدای شلمچه صورت می‌گیرد، مهم‌ترین نقیصه قابل‌مشاهده این است که عملیات اصلی و محوری آن یادمان اصلاً به‌درستی تشریح نمی‌شود یا به‌صورت ناقص و با اطلاعات نادرست روایت می‌شود. در ذیل به مواردی در این‌باره شده است.

در موردی یکی از راویان در روایت خود برای کاروان دانشجویی دانشگاه رازی کرمانشاه در شلمچه درباره زمان شروع عملیات و مدت زمان آن دچار اشتباه شده، می‌گوید:

*. ر.ک: عملیات کربلای ۵، پیشروی در شرق بصره (طراحی، اجرا، نتایج)، مدیریت بررسی‌های تاریخی مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ، تهران: ۱۳۸۳.

** ر.ک: «سازمان رزم و شدت درگیری در عملیات کربلای ۵»، نادر زارع‌زاده، فصلنامه نگین/ایران، سال دوازدهم، شماره ۴۷، زمستان ۱۳۹۲.



روایت راویان برای کاروان‌های راهیان نور، یادمان شهدای عملیات کربلای ۵ در شلمچه، اسفند ۱۳۹۴.

استناد به هیچ منبعی، یک آمار کلی از تلفات کربلای ۴ بیان می‌کند که اساساً اشتباه است. این راوی می‌گوید: «در کربلای ۴، ۲۰ هزار نفر از نیروهای ما تلف شدند یا اسیر شدند یا مجروح و شهید شدند. از این ۷۰ هزار نفر، ۲۰ هزار نفر این جوری شدند.» (م، ع، ۱۳۹۴/۱۲/۱۵) یکی دیگر از راویان لشکر ۴۱ ثارالله^(ع) نیز در همین خصوص می‌گوید: «[بعد از شکست کربلای ۴] با آن روحیه، عملیات کربلای ۵ را [می‌خواستیم] انجام بدهیم. ۵۰ هزار نیرو برایمان مانده بود. از این تعداد چند نفر در ابتدای عملیات شهید و مجروح می‌شوند؟ خیلی.» (ی، م، ۱۳۹۴/۱۲/۱۷) درحالی‌که بر مبنای اسناد و آثار منتشرشده مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس، برای اجرای عملیات کربلای ۴، ۲۵۰ گردان نیروی رزمی تدارک دیده شده بود که ۶۰ گردان از این استعداد وارد عمل شد و حدود ۱۹۰ گردان به دلیل توقف عملیات وارد عمل نشدند. در این عملیات ۹۸۵ تن از نیروهای خودی

تانک و بدون هواپیما، بدون هلیکوپتر، با پای برهنه فرماندهای خط را می‌شکند و وارد خرمشهر می‌شود... صیاد شیرازی که فرمانده کل این عملیات است و ۱۰۰ هزار آدم را به مدت ۲۳ شبانه‌روز فرماندهی کرد.» (م، ۱۳۹۴/۱۲/۱۷) راوی در این روایت از یک طرف فرماندهی عملیات بیت‌المقدس را که به صورت مشترک بوده است، به اشتباه به شهید صیاد شیرازی نسبت می‌دهد و از طرف دیگر، در عبارات پیشین استعداد نیروها را ۳ هزار نفر بیان کرد و در ادامه این تعداد را به ۱۰۰ هزار نفر افزایش می‌دهد که برابر اسناد و آثار موجود، مجموع استعداد نیروهای سپاه در عملیات بیت‌المقدس ۱۰۰ گردان پیاده و زرهی بود و مجموع استعداد نیروهای ارتش بالغ بر ۲۴ گردان زرهی و مکانیزه و ۱۴ تا ۱۵ گردان پیاده. این نمونه عینی یک تناقض آماری است.*

در مورد دیگری یکی از راویان لشکر ۲۵ کربلا بدون

*. ر.ک: عملیات بیت‌المقدس (آزادی خرمشهر)، مدیریت بهره‌دهی مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ، تهران: ۱۳۸۲.

*.ر.ک: تنبیہ متجاوز، دکتر حسین اردستانی، انتشارات مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس.

۴. تحلیل نادرست (موضوعات سیاسی و جناحی)

از جمله آفت‌های جدی در روایت‌گری این است که از رویدادها و تحولات دوران دفاع مقدس به‌عنوان یک حادثه پیشینی، تفسیرهای امروزی و برداشت‌های پسینی اشتباه بیان می‌شود. در این طیف آسیب‌های روایت‌گری، یا ادوار و مقاطع جنگ و رویدادهای مهم آن با رویکرد سیاسی روز و با سوگیری و جهت‌گیری تجزیه و تحلیل می‌شود، یا مفاهیم مقدسی نظیر شهید، شهادت و... متناسب با گرایش سیاسی راوی تفسیر می‌شود. هردو مورد فوق نه‌تنها موجب نگاه تک‌بعدی به واقعه خواهد شد، محصور شدن مفاهیم مقدس در خطوط و جریان‌های سیاسی و تعبیر وارونه از آن را به دنبال خواهد داشت.

در یک مورد یکی از راویان لشکر ۲۵ کربلا در جمع کاروان مازندران در تشریح فضای سیاسی و نظامی پیش از کربلای ۵ و ۴ چنین تحلیل می‌کند: «زمانی که قضیه مک فارلین پیش آمده بود، امام گفت هیچ مقامی حق ندارد با ایشان صحبت کند. یک عده آقایان با این آقا صحبت کردند که جنگ را فیصله بدهند، امام گفت نه، اگر شما همه کنار بروید، من یکه و تنها می‌روم می‌جنگم. این را امام ما از خودش نمی‌گفت؛ گوشش به حرف کس دیگری آشنا بود.» این درحالی است که چنین مطلبی برداشت شخصی راوی است و حضرت امام در ماجرای مک فارلین، مسئولان سیاسی را از مذاکره با طرف‌های امریکایی منع کرد. این راوی با ذکر یک صلوات، بدون بیان تفسیری درست، وارد بحث بعدی می‌شود و در بخش‌های بعدی روایت خود درباره خالص و مبرا بودن شهدا از فعالیت‌های سیاسی، این‌گونه جمع‌بندی می‌کند: «من کاری به حزب و اینها ندارم. حزب فقط یک حزب است آن هم حزب‌الله است. همه اینها برای خودشان

یک مغازه‌ای باز کردند و یک پست و مقامی؛ فقط برای همین‌هاست. اما شهدای ما نه چپ بودند، نه راست، نه مشارکتی بودند. اهل هیچ برنامه‌ای نبودند. خالص خالص بودند. اصلاً بوی عطر می‌دادند این بچه‌ها.» (ع.م، ۱۳۹۴/۱۲/۱۵)

در مورد دیگری یکی دیگر از راویان لشکر ۴۱ ثارالله^(۲) در جمع کاروان دانشجویان خواهر دانشگاه حومه کرمان، در تحلیل جام زهر تفسیر اشتباهی را

به شرح زیر بیان می‌کند: «بگویم شلمچه یعنی چی؟ یعنی بعضی از سیاسیون به امام ما فشار بیاورند بگویند امام، جام زهر بنوش. امروز کی بیایند بگویند آقا، جام زهر را بنوش؟ شلمچه یعنی اینکه ۳۰ هزار انسان اینجا پرپر بشوند، چشم شهدا روی این زمین بماند، سرشان از بدنشان جدا بشود.» (ع.ح، ۱۳۹۴/۱۲/۱۴) این موضوع برداشت شخصی راوی از

یکی از راویان لشکر ۲۷ حضرت رسول: «خدا را گواه می‌گیرم سه قدم هنوز برنداشته بودیم با تیر مستقیم تانک زدند دو متری ما، ... سه تا از بچه‌های لشکر ۲۵ کربلا را با تیر مستقیم زدند، بچه‌ها، خدا را گواه می‌گیرم فقط یک میج روی زمین ماند، گوشت تن این بچه‌ها مثل باران روی سر ما می‌آمد»

تعبیر جام زهر است. پذیرش قطعنامه ۵۹۸ در پایان جنگ، به‌دلیل تحولات صحنه نبرد و فشارهای سیاسی بین‌المللی و حمایت‌های روزافزون نظامی از عراق در برابر ایران بود که شرایط صحنه جنگ را به نفع عراق و به ضرر ایران رقم زد و با تشدید حملات موشکی و میکروبی عراق، امام خمینی براساس مصلحت‌هایی قطعنامه ۵۹۸ را پذیرفت و تعبیر جام زهر را به کار برد.

در مورد دیگری یکی از راویان بنام لشکر ۲۷ حضرت

از روایت درشت تا روایت درست
روایت‌گر، در بادمان شلمچه

رسول^(ص) در جمع کاروان بسیج دانشجویان خواهران دانشگاه البرز با اشاره به فداکاری و جانبازی شهدا و رزمندگان در طول دفاع مقدس در پیروی از ولایت فقیه و حفظ نظام، در تحلیلی از مسائل سیاسی روز می‌گوید: «گوشت تن این بچه‌ها چی شد؟ مگر خاک نشد؟ همین حاکی که الآن تو رویش نشسته‌ای. بین دیوانه‌ات کرده، بین دیوانه‌ات کرده. توی نهر خین، بچه‌ها را با دست بسته بردند. بچه‌ها از دیپلماسی خنده استفاده نکردند، اخم کردند به دشمن، درمقابل دشمن ایستادند، تف توی صورت دشمن انداختند. دشمن نابکار، نامرد، اینها را بست به رگبار و همه را توی گور دسته‌جمعی دفن کرد. بچه‌ها، آن روز آن شهدا به ما پیام استقامت دادند. امروز یک‌سری انگلیسی‌تبار خبیث می‌خواهند همه ارزش‌های ما را یک‌سره بفروشند. حواسمان جمع باشد. حضرت آقا به شما مدال افتخار افسران جنگ نرم را داده، ... خدا را می‌بینی، الآن حاجی از خاطره صحبت می‌کند، از امام صحبت می‌کند، من بودم و امام بود و فلان. اینها هرجا که گیر می‌کنند، آقا و امام را می‌کشند وسط، امام را سیبلش می‌کنند. بچه‌ها حواسمان جمع باشد،» همین راوی در بخش دیگری از همین روایت می‌گوید: «کجا بگویم که آن مرتیکه شیرخر خورده اصلاحات توی تالار وحدت گفت جنگ ما، جنگ برادر کشی بوده.» (س.ت، ۱۳۹۴/۱۲/۱۹) به نظر می‌رسد موضع‌گیری صریح سیاسی در اردوهای راهیان نور که با هدف ایجاد هویت ملی و جامعه‌پذیری سیاسی نسل پس از جنگ صورت می‌گیرد، نمی‌تواند دست‌مایه خوبی برای روایت‌گری راویان راهیان نور قرار گیرد و ارائه تحلیل‌های سیاسی به‌صورت مصداقی ناظر به اشخاص و جریان‌ات سیاسی، در اکثر موارد تأثیر معکوس و مخرب دارد.

فرمانده جنگ آقای هاشمی رفسنجانی در آنجا مستقر بود، فرستاد. این فرماندهان به ایشان اعلام کردند که سپاه پاسداران ظرف ۱۰ روز آینده در منطقه شلمچه وارد عمل خواهد شد. از این رو، قرارگاه کربلا مأمور شناسایی و آماده کردن منطقه شلمچه برای طرح ریزی و اجرای عملیات کربلای ۵ شد.

یا در مورد دیگری یکی از راویان لشکر ۴۱ ثارالله^(ع) در جمع کاروان دانشجویان خواهر دانشگاه دولتی فرهنگیان استان کرمان در تبیین جایگاه والای شهدای مفقودالآثر به کلامی از حضرت امام خمینی^(ع) استناد می کند که در آثار منتشرشده از ایشان موجود نیست و انتساب آن به امام نادرست و تحریف است. این راوی می گوید: «امام خطاب به شهدای مفقودالآثر چی می فرماید؟ می فرماید سلام بر شهدای مفقودالآثر که همدی جز نسیم صحرا و همدی جز مادرشان حضرت زهرا^(س) ندارند. یعنی چی؟ یعنی روی قدمگاه حضرت زهرا نشستید. جمله مال امام است، مال من نیست. من معرفت گفتن این جملات را ندارم. اگر امام نگفته بود، نمی گفتم.» (ی.م، ۱۳۹۴/۱۲/۱۷)

یا در مورد دیگری یکی از راویان لشکر ۲۵ کربلا در جمع کاروان مازندران، کلام حضرت امام را به اشتباه به مقام معظم رهبری نسبت می دهد و می گوید: «شهدای ما و فرماندهان ما همچون انسان های بزرگی بودند. وقتی مقام معظم رهبری می گوید اینها امامزاده های عشق هستند، الکی نمی گوید.» (ع.م، ۱۳۹۴/۱۲/۱۵) این درحالی است که این جمله را امام فرموده است، اما در صحیفه امام موجود نیست، و راوی به اشتباه این جمله را که در اصل آن نیز تردید است، به مقام معظم رهبری نسبت می دهد.

بروید عملیات بکنید - این کلام معروفی است بین رزمنده ها معروف است - والا می گویم خود رزمنده ها بروند مستقیم عملیات بکنند. که فرماندهان جنگ فکر کردند خبری است خوب. پشت این حرف حرف است. ببینید عملیات کربلای ۴ شد ۳ برج ده ۶۵، عملیات کربلای ۵، ۱۵ دی ماه؛ دقیقاً ۱۲ روز فاصله. روی این منطقه کار کرده بودند نه کار نکرده بودند. ۱۲ روز کار کردند.» (ر.ه، ۱۳۹۴/۱۲/۱۶)

این درحالی است که نسبت دادن اجرای عملیات کربلای ۵ پس از کربلای ۴ به دستور حضرت امام^(ع)، ادعایی نادرست است و چنین دیداری صورت نگرفته و در صحیفه امام خمینی^(ع) نیز در این باره اطلاعاتی درج نشده است. بر مبنای اسناد و آثار منتشرشده مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس، واقعیت این است که پس از ناکامی عملیات کربلای ۴، آقای هاشمی رفسنجانی به عنوان فرمانده جنگ و آقای محسن رضایی به عنوان فرمانده سپاه، اصرار داشتند که از ظرفیت ها و استعداد های پای کار یگان های سپاه استفاده و فوراً عملیات دیگری طرح ریزی و اجرا شود. استدلال فرمانده سپاه برای عملیات در منطقه شلمچه این بود که از یک سو می توان از استعداد و توان رزمی فراوان عملیات ناکام پیشین و بستر سازی ها و آمادگی های ایجاد شده فراوان عملیات کربلای ۴ کمال استفاده را در عملیات جدید کرد و از سوی دیگر، دشمن تا حد زیادی نسبت به اجرای عملیات در این منطقه غافلگیر بود. بنابراین در فاصله زمانی بسیار کوتاهی از عملیات کربلای ۴ و با سرعت زیاد، می شد برای اجرای عملیات آماده شد. از این رو، بلافاصله پس از پایان عملیات کربلای ۴، فرمانده کل سپاه ۳ تن از فرماندهان را به پایگاه هوایی امیدیه که

یکی از راویان لشکر ۴۱ ثارالله^(ع) در جمع کاروان کرمان می‌گوید: «بچه‌ها همیشه با من دعوا دارند چرا تو ی شلمچه این جواری روایت‌گری می‌کنی. می‌گویم دست خودم نیست، به خدا دست خودم نیست. آخر من اینجا سینه شکافته با سرنیزه حسین نادری را دیدم.» همین راوی در ادامه خاطره‌ای از شهید حاج علی محمدی ذکر می‌کند که خود را به‌عنوان پله نیروهای



روایت راویان برای کاروان‌های راهیان نور، یادمان شهدای عملیات کربلای ۵ در شلمچه، اسفند ۱۳۹۴.

و پاره‌پاره شدن ابدان شهدا در عملیات اختصاص می‌دهد و روایتش به‌گونه‌ای دچار انفجار اطلاعاتی انبوه از خاطرات دلخراش است. وی در همان ابتدای روایت خود می‌گوید: «بچه‌ها نمی‌دانم متوجه شدید یا نه؟ گفت ترکش خورد توی چشمش، چشمش ترکید. چشم کجا افتاد؟ حواست جمع باشد، پایت را روی چشم بچه‌ها نگذاری. حواستان جمع باشد، زیر پاهایتان پراز استخوان است. در این منطقه ۸ مرتبه جنگ شده، ۸ مرتبه نبرد شده. اینکه می‌گوییم استخوان زیر پاهایتان است، به‌والله دروغ نمی‌گوییم. تانک لامذهب می‌آمد، جا هست هست، ۵۰ تن آهن؛ بچه‌ها تیر می‌خوردند می‌افتادند، التماس می‌کردند برادر من، این قدر خستگی بهمان مستولی شده بود به‌والله قسم، نای راه رفتن نداشتیم، هر کس که تیر و ترکش می‌خورد می‌افتاد، تانک می‌آمد رویش. صدای شکستن استخوان این بچه‌ها به گوشمان می‌رسید. شب عملیات که فرمودند، فکر نکنید همین‌جوری بچه‌ها

مجموعه تدابیر و تمهیدات فشرده و فراوان فرماندهان برای طرح‌ریزی و اجرای عملیات، فقط و فقط بر ابهامات و شبهات مخاطب می‌افزاید. و اگر صحت هم داشته باشد، تأثیر منفی بر مخاطب می‌گذارد.

در مورد دیگری یکی دیگر از راویان لشکر ۴۱ ثارالله^(ع) در جمع کاروان کرمان، روایت خود را با استفاده از صحنه‌های دلخراش آغاز کرده، می‌گوید: «ابتدا یک خاطره بگویم. شهید درگاهی دستش ترکش خورد، استخوانش شکسته بود و به پوست آویزان بود. به هر کدام از بچه‌ها می‌گفت دست من را از بدنم جدا کنید کسی جرئت نمی‌کرد. فرمانده گردان بود، دستش را گذاشت بین دوپایش، کندش و پرتش کرد بیرون.» (ع.ج، ۱۳۹۴/۱۲/۱۴)

یکی دیگر از راویان لشکر ۲۷ حضرت رسول^(ص) در جمع کاروان بسیج دانشجویی خواهران دانشگاه البرز سراسر روایت خود را به صحنه‌های دلخراش تکه‌تکه‌شدن

یا ابوالفضل. دیدم یک دست افتاده بغل ام، یک دست چپ؛ این دست دارد خاک ها را چنگ می زند. از بادگیر و ساعتش فهمیدم دست ابوالفضل است. داد زدم ابوالفضل کجایی؟ توی دود و دم گم شده بود. نگاه کردم دیدم ابوالفضل دوید طرفم، گفت سعیدجان کور شدم، کور شدم. گفتم ابوالفضل کور نشدی، تر کش خورده توی دستت، دستت

تجاوز شد و این بی‌همه‌چیزهای بعثی‌ها تعرض کردند، کجا باید بروم بگویم؟» (س.ت، ۱۳۹۴/۱۲/۱۹) همان‌طور که پیش‌تر گفته شد، راوی به‌دلیل بی‌توجهی به مباحث عملیاتی و اقدامات اندیشیده‌شده و انجام‌شده در عملیات برای انهدام قوای دشمن و مباحث حماسی افتخارآفرین و هویت‌ساز کربلای ۵، تمرکز خود را بر صحنه‌های تلخ و دردناک عملیات قرار داده است که تأثیر مخربی بر درک مخاطب از الگوی فکری و رفتاری فرماندهان و رزمندگان دوران دفاع مقدس خواهد گذارد.

در یک مورد یکی از راویان لشکر ۳۱ عاشورا می‌گوید: «ما فقط در عملیات کربلای ۵ در شلمچه، ۳۵۰۰۰ تلفات دادیم. جوان‌های این مملکت آمدند دیوار گوستی مقابل دشمن ایجاد کردند و این مملکت را نجات دادند»

در موردی دیگر، یکی از راویان در منطقه یادمان شلمچه ضمن بیان خاطره غیرمرتبط با شلمچه این‌گونه از صحنه دلخراش استفاده کرده است: «توی همین پنجوین وقتی بچه‌ها شهید شدند، دیگر فشار آورده بودند و آمده بودند جلو، جنازه‌های پاسدار و بسیجی را تکه‌تکه کردند و داخل گونی گذاشتند و روی همدیگر چیدند

و رفتند پشت آنها سنگر گرفتند. بچه‌ها دور بین انداختند، دیدند این سنگر نیست؛ گونی‌ها پراز خون است. یک مرحله پیشروی کردند و رفتند گونی‌ها را برداشتند، دیدند که همه‌اش بدن‌های تکه‌تکه بچه رزمندگان ماست. تمام صحنه‌های عاشورا در ۸ سال جنگ یکی‌یکی به دست دشمن پیاده شد.» (م، ۱۳۹۴/۱۲/۲۴)

در موردی دیگر یکی از راویان ارتش در جمع کاروان دانشجویی خاوران استان خراسان در یادمان شلمچه در

من ندیدم، سردار جعفر جهرودی می‌گوید، می‌گوید این حافظ کل قرآن بود. یک بچه خوش‌سیما و خوش‌سیرت که خیلی قشنگ قرآن می‌خواند. عراقی‌ها موقعی که منور می‌زدند، می‌خواستند توپ شلیک یا خمپاره شلیک کنند، سر خمپاره منور یا توپ، یک ساعتی دارد که این را تنظیم می‌کنند و ۳ ثانیه، ۵ ثانیه بعد از شلیک، منفجر می‌شود، کلاهکی گلدان می‌پرد، آن گلدان اصلی با چتر آویزان می‌شود و کل منطقه را مثل روز روشن می‌کند؛ این عراقی‌های نامرد آمده بودند ساعت این را ۲ ثانیه شاید، ۳ ثانیه بیشتر گرفته بودند. می‌گوید توپ می‌آید می‌خورد بغل ستون بچه‌ها، برای اینکه لو نروند و عراقی‌ها متوجه نشوند که اینجا الآن نیرو نشسته برای عملیات، این محمد، خودش را با شکم پرت کرد روی این مین منور، روی این توپ منور. به والله قسم می‌خورد که تمام منطقه را بوی کباب، بوی گوشت این بچه پر کرده بود. می‌گفت من گفتم خدایا چرا این صدایش در نمی‌آید؟ چرا حداقل یک یا زهرا نمی‌گوید؟ می‌داند خدایا داستان چی است. می‌گوید فردای آن روز که به اصطلاح عقب‌نشینی شد، من آمدم معراج شهدای اهواز، گفتم آقا، کسی جنازه‌ای با این خصوصیات آورده؟ گفت آره، آره، یک نفر است تا نیم تنه سوخته، جزغاله شده، اما آقا می‌شود به من بگویی کدام نامردی چغیه کرده توی دهان این؟ (گربه حصار) این به‌خاطر اینکه صدایش در نیاید، چغیه را کرده بود توی خرخره‌اش که صدایش در نیاید. حالا فهمیدی کجا آمدی؟ حالا گرفتی کجا آمدی؟» همین راوی در بخش دیگری از روایت خود در یادمان شلمچه در جمع کاروان خاوران البرز می‌گوید: «چهارتا آدم مریض، مشکل‌دار می‌گویند آقا نگو، نگو. اینجا نگوییم، کجا بگویم؟ اگر من نگویم به چهل‌تا از دخترهای ما توی سابله بستان

از روایت درشت تا روایت درست
بررسی و نقد روایت‌گری در بادمان شلمچه

یکی از موارد بسیار مهمی که تحریف دفاع مقدس را به دنبال دارد، کوچک‌نمایی و بزرگ‌نمایی یک واقعه است که حادثه را از مدار اصلی حقیقت و واقعیت خارج می‌کند و برخی از روایان با هدف تأکید بیش از

۱۲۶

بیاوریم که آن هم کفاف نمی‌کرد. خدا امداد غیبی‌اش را در عملیات والفجر ۸ در قالب ابر برای ما فرستاد؛ اینجا یعنی در عملیات کربلای ۵ در قالب مه غلیظ به ما کمک کرد.» (ح.ا، ۱۳۹۴/۱۲/۱۶) چگونه یک دکل ولو ۱۰۰ متری، می‌تواند فاصله ۱۲۵ کیلومتری خرمشهر یا شلمچه تا اهواز را رؤیت کند.

یکی از راویان لشکر ۲۵ کربلا نیز درباره نحوه لورفتن عملیات و هوشیاری عناصر عراقی در عملیات کربلای ۴ می‌گوید: «ما در عملیات کربلای ۴ بعضی از فرمانده گردان‌هایمان منافقین بودند... که اینها را گیر آوردند. به این صورت شده بود. با این حالت که عراقی‌ها آماده‌باش بودند، لشکر ویژه ۲۵ کربلا تا آخرین حدش رفت. آن غواص‌هایی که الآن می‌روند توی عمق خاک عراق پیدایشان می‌کنند، از بچه‌های لشکر ویژه ۲۵ کربلا هستند. دست‌وپاهایشان را بستند، دهانشان را بستند که آب نخورند. بچه‌های اطلاعات را تو چاله می‌گذاشتند، بعد با بیل لودر اینها را [پیر می‌کردند].» این درحالی است که برابر اظهارات مرتضی قربانی فرمانده لشکر ۲۵ کربلا، این لشکر یکی از یگان‌هایی است که کمترین تلفات را در عملیات کربلای ۴ دارد. همین راوی در ادامه اغراق را به جایی می‌رساند که باورپذیر نیست؛ وی می‌گوید: «ما گاهی اوقات در کربلای ۵ به حدی در مضیقه می‌افتادیم که نیروها نمی‌توانستند جواب آتش بدهند. ما تانک‌ها را روشن می‌کردیم و شلیک می‌کردیم، می‌افتادیم توی عراقی‌ها. اصلاً قاطی می‌شدیم. تو منطقه دور می‌زدیم و اینها را لگد می‌زدیم. باید این کار را می‌کردیم. اینها کم که آوردند شیمیایی را شروع کردند. آتششان بسیار شدید بود. ما تقریباً در یک خاکریز مستقر بودیم.» (ع.م، ۱۳۹۴/۱۲/۱۵)

دفعه سوم دیگر کسی قرعه‌کشی نکند. خودش را انداخت روی سیم خاردار، گفت رد شوید. همه دانه‌دانه رد شدند. بعد یکی با اخم گفت حاجی، شمارد شو دیگر. گفت من منتظرم جنازه‌اش را تحویل مادرش بدهم. (گریه حضار) فکر کردید این امنیت مفت به دست ما رسیده؟» (س.ت، ۱۳۹۴/۱۲/۱۹) بیان چنین مطالبی اساساً درست نیست؛ زیرا در هر بررسی باید توأمان به ظرف و مظلوف دقت شود تا دچار تحلیل‌ها و تفسیرهای اشتباه نشویم. از این‌رو، در تحلیل نتایج عملیات کربلای ۵ میزان انهدام قوای دشمن توسط نیروهای عراقی و ابتکار و خلاقیت واحدهای مختلف در عبور از موانع و رده‌های دفاعی دشمن و دورزدن آنها توسط قوای خودی که حیثیت نظامی دشمن را زیر سؤال برده، یکی از افتخارات نیروهای نظامی ایران است که با بیان تعبیر نادرستی همچون دیوار گوشتی یا پل گوشتی، تا این حد تنزل داده شده است. علاوه‌براین، حجم اقدامات نیروهای واحد مهندسی سپاه و جهاد در احداث خاکریزها، درژها، پل‌ها و مسیرهای ارتباطی و محورهای مواصلاتی بسیار چشم‌گیر بوده است که متأسفانه اغراق و مبالغه برخی از راویان، تأثیر منفی و معکوسی بر مخاطب می‌گذارد.

یکی از راویان لشکر ۳۱ عاشورا در جمع کاروان بسیج دانشجویی خاوران دانشگاه استان کردستان در روایت شلمچه در تشریح مشکلات شناسایی و آماده‌سازی زمین منطقه عملیات در دید و تیر دشمن این‌گونه می‌گوید: «ما فقط شب‌ها می‌توانستیم امکانات بیاوریم. چرا؟ عراق دکل‌های ۵۰ متری و ۷۰ متری زده و بالای آنها دوربین‌های بزرگی کار گذاشته بود که با آنها تا اهواز را می‌دید. فقط شب می‌توانستیم امکانات

۱۲۸

بصره و شلمچه عبور کرده است و متأسفانه رجوع به منابع موجود در آستان قدس رضوی و سایر منابع موجود بی‌فایده بوده و منبعی در این باره به دست نیامده است. در این خصوص موارد زیر قابل اعتناست.

یکی از راویان لشکر ۴۱ ثارالله^(ع) در جمع کاروان کرمان در این باره می‌گوید: «در سفرشان به ایران موقعی که به این خاک رسید، آقا[امام رضا] نشست روی زمین، نماز خواند و اشک ریخت. پرسیدند آقا اینجا توی این بیابان

برای چی گریه می‌کنید؟ فرمود روزگاری در این سرزمین جمعی از بهترین یاران ما را مظلومانه به شهادت می‌رسانند.» (ی.م، ۱۳۹۴/۱۲/۱۷) یا در موردی دیگری یکی از راویان لشکر ۱۴ امام حسین^(ع) ماجرای سفر امام رضا^(ع) را بیان کرده، آن را به شهید ردانی‌پور لشکر ۱۴ امام حسین^(ع) نسبت می‌دهد: «این منطقه منطقه ورودی

نیروهای خودی تفسیری براساس قضا و قدر بیان می‌کند و می‌گوید: «حتی بعضی از افسرهای عراقی که اسیر گرفته بودیم، می‌گفتند بعضی از وزرا آماده بودند که از عراق بروند. گفت اگر یک هفته دیگر عملیات کربلای ۵ ادامه پیدا می‌کرد، کلاً فرماندهان و وزرا از عراق در رفته بودند، خالی کرده بودند. اصلاً کشور را ول می‌کردند و می‌رفتند، اما این اتفاق نیفتاد. اگر پای ما به بصره می‌رسید شاید دشمن بمب هسته‌ای را روی سر ما اجرا می‌کرد. خدا خواست که این اتفاق نیفتد. اینها آماده بودند بمب هسته‌ای روی سر ما بریزند، اما این اتفاق نیفتاد. چرا پای ما به بصره نرسید. ... امیرالمؤمنین در نهج‌البلاغه یک جایی اشاره دارد و می‌گوید انسان‌هایی می‌آیند که گردوخاک بلند نمی‌کنند، اما بصره را فتح می‌کنند. اینها غواص‌های ما بودند که بصره را فتح کردند. اینجا جای پای ائمه ماست. جای پای حضرت فاطمه زهراست.»

در مورد دیگری یکی از راویان در روایت برای کاروان دانشجویان خواهر دانشگاه پیام نور تهران در تجلیل از جایگاه رزمندگان خودی می‌گوید: «امام صادق^(ع) فرمودند در آخرالزمان جوانانی می‌آیند که اینها نه پیامبر دیده‌اند و نه امام، ولی در راه پیامبر و امامان به شهادت می‌رسند. ... بیش از ۹۰ درصد شهدای ما امام خمینی^(ره) را هم از نزدیک ندیده بودند... جوانان ما مقامشان از سلمان و اباذر بالاتر است.» (ع.ک، ۱۳۹۴/۱۲/۱۴) آیا برای تجلیل و تکریم از مقام شهدا، ذکر چنین مقایسه‌ای درست است؟ یکی از موارد معروفی که در روایت‌های شلمچه کاربرد زیادی دارد و تاکنون در هیچ منبعی درج نشده، ماجرای هجرت امام رضا^(ع) از مدینه به توس است که روایان راهیان نور مدعی‌اند که ایشان در سفر خود از

یکی از راویان لشکر ۲۵ کربلا: «ما گاهی اوقات در کربلای ۵ به حدی در مضيقه می‌افتادیم که نیروها نمی‌توانستند جواب بدهند. ما تانک‌ها را روشن می‌کردیم و شلیک می‌کردیم می‌افتادیم توی عراقی‌ها. اصلاً قاطی می‌شدیم. تو منطقه دور می‌زدیم و اینها را لگد می‌زدیم.»

آقا علی بن موسی الرضا^(ع) به خاک ما بود. ... آقا علی بن موسی الرضا^(ع) به منطقه شلمچه که رسیدند، از اسب پیاده شدند و ایستادند به سمت ایران، پشت به منطقه‌ای که آمده بودند و شروع کردند به گریه کردن. همراهان از آقا سؤال کردند که یا علی بن موسی الرضا، مگر اینجا چیزی شده، اتفاقی افتاده؟ برای چی اینجا ایستادی و گریه می‌کنی؟ اینها را آقای ردانی‌پور دارد برای ما می‌گوید؛ آقا فرمودند زمانی می‌رسد که شیعیان

شهید شده بودند. وقتی که دشمن آب را در این منطقه رها کرد، این جسد‌ها زیر باتلاق رفتند. بعد از مدت زمانی که این آب و باتلاق کنار رفت، دیدند که از این قسمت زمین نور به آسمان می‌رود. آمدند گفتند این چه نوری است؟ رفتند تفحص کردند، دیدند ۲۹ نفر از بچه‌های تیپ ۲۱ امام رضا^(ع) اینجا هستند.» (ع.م، ۱۳۹۴/۱۲/۱۵) این درحالی است که به‌اذعان مسئولان و مؤسسان یادمان شهدای شلمچه، چنین مطلبی از اساس کذب محض است. همین راوی در ادامه روایت خود می‌گوید: «وقتی اینجا می‌آیید و پابرنه می‌شوید و پا روی زمین می‌گذارید، خون شهید از پایت نفوذ می‌کند به تمام بدنت.» همین راوی در بخش دیگری از روایت خود می‌افزاید: «من یک کاروان آورده بودم، ۲، ۳ تا از این دخترهای معصوم بیرون نشسته بودند، گفتند ای شهدا، ما به شما باور داریم، اما می‌خواهیم از شما معجزه بگیریم. دید جوانی از این داخل درآمد با محاسن بلند و لباس رزم هم تنش بود، به اینها سلام کرد. اینها آنجا نگاهش می‌کردند، گریه می‌کردند. از جلوشان غیب شد. گفتند که اینها به پیشواز شما آمده بودند. از شهرستان شما را برای این کار انتخاب کردند.» بیان چنین خاطراتی، به نام روایت، لوژ کردن دفاع مقدس است.

۲. غلبه گفتمان شهودی به جای روایت مستند

از جمله آسیب‌هایی که امروزه بخش زیادی از روایت‌های راویان راهیان نور را به خود اختصاص داده است، غلبه گفتمان شهودی به جای روایت مستند از گنجینه ارزشمند جنگ هشت‌ساله است. در این خصوص راوی با هدف بیان اهمیت و عظمت رشادت و شهامت شهدا، اما به بهانه تهییج و تشویق مخاطبان برای نیل به فرهنگ دفاع مقدس، بخش اعظم روایت خود را به خاطرات و خطرات دوران دفاع مقدس منحصر و محدود می‌کند و در برخی موارد پا را فراتر گذاشته، خاطراتی را که مبنای آن خواب، یا در برخی موارد مصدري جز اوهام و خیالات ندارند، بیان می‌کند. به نظر می‌رسد در اکثر موارد، این گونه روایت‌گری به دلیل روش برداشت و کاربرد نامناسب آن، موجب آکندگی روایت به وهم و وهن می‌شود. در ادامه به برخی از این موارد اشاره شده است.

همچنین یکی دیگر از راویان لشکر ۴۱
 ثارالله^(۷) در جمع کاروان کرمان با استناد به
 خاطره‌ای مبتنی بر خواب می‌گوید: «جنازه شهید
 مفقودالاثری بعد از مدت‌ها شناسایی شد. به خواب
 مادرش آمد، گفت مادر خوشحالم از اینکه تو از
 نگرانی درآمدی، ولی من را از فیض یک زیارت
 محروم کردی. چرا؟ هرشب جمعه ما میهمان

یکی از راویان لشکر ۲۵ کربلا در جمع کاروان مازندران در تشریح عظمت شهدای یادمان شلمچه می‌گوید: «این منطقه منطقه عملیاتی رمضان است. ... اینجا چند نفر از بچه‌های تیپ ۲۱ امام رضا^(ع) مشهد

ایشان را دیدم. دیدم هنگام دعا کردن، ملائک می‌آیند دعای این را بالا می‌برند و من به واسطه اینکه از ایشان این صحنه را دیدم، می‌خواهم در این گردان بماند.» (س.م، ۱۳۹۴/۱۲/۱۴) همین راوی در بخش دیگری از روایت خود می‌گوید: «شهادت هدایت یک جوان ۱۹ ساله است. محمد طورچی می‌گوید موقعی که رفتم توی سنگر دیدم بوی عطر می‌آید. بهش گفتم توی سنگر کمین برای چی عطر زدی؟ گفت من که عطر نزدم، من اینجا سر پست ایستاده بودم یکهو دیدم یک آقای توی سنگرم است؛ سلام کردم و با آقا صحبت کردم، بعد به من گفتند من مهدی هستم، آمدم به شما سر بزنم. آماده‌ای ببرمت؟ شهادت طورچی می‌گوید شهادت هدایت این قدر آسان و راحت این مسائل را گفت که به او گفتم داری چه می‌گویی؟ می‌فهمی داری چه می‌گویی؟ گفت به خدا من ایستاده بودم، ایشان آمد توی سنگرم. چقدر ما فریاد می‌زنیم یابن‌الحسن، یابن‌الحسن. یک بچه ۱۹ ساله چه جوری ره صدساله را یک‌شبه می‌پیماید.» (س.م، ۱۳۹۴/۱۲/۱۴) در چنین روایت‌هایی خواب و خیال جایگزین واقعیت شده است و چنانچه احتمالاً یک مورد هم درست باشد، جای طرح ندارد.

در موردی دیگر، یکی از راویان لشکر ۴۱ ثارالله^(ع) در جمع کاروان کرمان می‌گوید: «بصیرت یعنی حاج علی محمدی؛ یعنی گردان غواص؛ یعنی حسین عالی که وقتی تیر توی پهلویش خورده بود خودش را انداخت روی سیم‌های خاردار که رزمنده‌ها بتوانند عبور کنند. شیعه تمام یعنی حسین عالی؛ یعنی حسین خرازی؛ یعنی حاج قاسم میرحسینی؛ یعنی شهادت سادات؛ یعنی

خانم حضرت فاطمه زهرا^(س) بودیم. همه شهادی گمنام.» (ی.م، ۱۳۹۴/۱۲/۱۷) هرچند ممکن است این دست از خاطرات برای مخاطب جذابیت داشته باشد، آیا خواب‌ها می‌تواند مبنای استناد و استدلال قرار گیرد؟ فقهای ما نیز در علم فقه تا جایی که ادله عقلی و نقلی دارند به شدت از رجوع به خواب اجتناب می‌کنند و از استناد به خواب در همه موارد اکراه دارند و اگر هم قرار باشد به استناد آنان کمک کند، از میان خواب‌ها فقط در موارد بسیار بسیار معدود به رؤیاهای صادقانه توجه می‌کنند تا سرنخ را بیابند، نه اینکه آن را مبنا و دلیل استناد قرار دهند.

همچنین یکی دیگر از راویان لشکر ۱۴ امام حسین^(ع) خاطره‌ای را به این شرح نقل می‌کند: «یکی از این بچه‌ها بود که خیلی شیطنت می‌کرد. مثلاً کفش‌های بچه‌ها را به هم گره می‌زد یا نمی‌دانم همه را جمع می‌کرد می‌برد یک جا خالی می‌کرد و از این کارها. تا اینکه بچه‌ها اعتراض کردند و بنا شد من ایشان را بیرون کنم. آمدم صحبت کردم و اسمش را آوردم و گفتم ایشان به دلیل اینکه این کارها را می‌کنند، از گردان ما اخراج است. از من اصرار بر اینکه اخراجش کنم و از او که بیرون نرود. آقای فاضل لنگرانی هم آمدند وسط میدان که ایشان را ضمانت کنند. من هم چون دیدم که آقای فاضل وساطت کرد، داشتم کوتاه می‌آمدم. ... به حاج‌آقا گفتم حاج‌آقا، برای چی این قدر شما اصرار می‌کنی؟ ... ایشان گفتند من این ۲، ۳ شبی که بین قبوری که اینها درست کردند و می‌روند توی آنها سجده می‌کنند و راز و نیاز می‌کنند، عبور می‌کردم،

نمی‌آید بالا سر بچه‌های خودش. آن‌قدر مادر توی این سرزمین گشته، باور کنید همه این سرزمین بوی مادر دارد. بچه‌ها، باور کنید همه عملیات‌های این منطقه اکثراً با نام فاطمه زهرا^(س) یا رمز عملیات با نام صدیقه طاهره^(س) بود. اکثر شهدایی که از این مناطق می‌بردید، می‌دیدید یا از صورت مجروح شده‌اند یا از پهلوی یا از سینه نمی‌دانم. رمز بین فرزند و مادر چنان می‌شود دیگر عاشق

در بیان خاطرات و خطرات رزمندگان تأثیر مخربی بر روایت‌ها و شنونده دارد.

۳. ادبیات نامناسب و روش مندنبودن پرداخت به مسائل حماسی

ازجمله آسیب‌های جدی حوزه روایت‌گری راهیان نور، ادبیات نامناسب و روش مندنبودن پرداخت به مسائل حماسی برای روایت‌گری است. آسیب‌های مزبور به‌صورت

مستقیم با درک نامناسب راوی از نیازهای جامعه، شناختن مخاطب و نداشتن سناریوهای متفاوت با روایت‌گری ارتباط دارد. به بیان دیگر، راوی اطلاعات تاریخی، جغرافیایی و عملیاتی و خاطرات حماسی از دوران دفاع مقدس را بدون دسته‌بندی روایت می‌کند و برای بیان آنها معیاری ندارد و نمی‌داند چگونه مطالب را چینش و بیان کند؛ بنابراین درمانده و ناتوان و سردرگم است. در اکثر موارد که راوی

یکی از راویان لشکر ۳۱ عاشورا: «بچه‌ها باور کنید عملیات‌های این منطقه باور کنید بچه‌ها اکثر رمز عملیات با نام صدیقه طاهره بود اکثر شهدایی که توی این مناطق می‌بردید می‌دیدید یا از صورت مجروح شدند یا از پهلو یا از سینه نمی‌دونم رمز بین فرزند و مادر هم چی می‌شه به هم شبیه می‌شوند.»

با چالش‌های فوق روبه‌روست، سیر روایت خود را بر پایه انبوهی از خاطرات پی‌درپی و پراکنده و پرباشان استوار می‌کند که فقط تأثیر لحظه‌ای و آنی بر مخاطب دارد و مخاطب را از درک پرسشگرانه و دغدغه‌مندانه باز می‌دارد. در یک مورد یکی از راویان لشکر ۲۵ کربلا در جمع کاروان مازندران می‌گوید: «ما بعد از عملیات رمضان دیگر پیشروی نداشتیم. در بیت‌المقدس ما اوج بودیم، در رمضان

فرماندهان و رزمندگان صحنه نبرد بیان شده است که راوی چنین ادعایی در این باره می‌کند؟ اگر راوی رزمنده را با دیدگان خود در همین عملیات کربلای ۵ دیده باشد، قطعاً خود او یک جزء بسیار کوچک از یک عملیات است و عملیات سطوح و محورهای مختلفی دارد؛ آیا یک واحد بسیار بسیار جزئی می‌تواند مشاهدات خود را به کل عملیات تعمیم دهد و برای همه مراحل و محورها مفروض بگیرد؟

در مورد دیگری یکی از راویان بومی سپاه خرمشهر در روایت برای کاروان خواهران بسیج محلات آباده استان فارس در شلمچه می‌گوید: «اینجا [شلمچه] خیلی تشنه لب شهید شده. اینجا آب می‌رسید. یک گروهان سقا داشتیم که با ۲۰ لتری آب می‌بردیم. آب می‌رسید، اما بچه‌ها آب نمی‌خوردند. می‌دانی چرا آب نمی‌خوردند؟ به‌خاطر اینکه اینجا دروازه کربلاست. وقتی این رزمنده بفهمد اینجا نزدیک کربلا است، نوشته پشت پیراهنشان "یا زیارت یا شهادت" است. خیلی از بچه‌ها زیارت عینی و باطنی رفتند. ندیدند امام دروازه کربلا را برای شما باز کردند. اگر این بچه‌ها نمی‌آمدند، الآن راه کربلا برای ما باز نبود. ببینید، الآن در عراق چطور است؟ خیلی از بچه‌ها اینجا به عشق مولا امام حسین^(ع) قمقمه‌هایشان را خالی کردند، به‌خاطر اینکه اینجا به کربلا نزدیک است.» (ا.ب، ۱۳۹۴/۱۲/۱۶) آیا رزمندگان ما که تمام هم‌وغمشان عمل به معارف و موازین دین اسلام بود و طبق قواعد شرعی حفظ جان از واجبات مسلم و متیقن است، در همه محورها از خوردن آب اجتناب می‌کردند؟ آیا این عمل خودکشی و حرام نیست؟ اتخاذ چنین روشی

از روایت درشت تا روایت درست
نقد و بررسی روایت‌گری در یادمان شلمچه

حفظه، توی کانال کمیل مقدماتی، خدا را گواه می گیرم...
 بچه‌ها ادرار خودشان را از تشنگی خوردند، ادرار خودشان را خوردند. نجاست خوردند که امروز نجاست به خوردمان ندهند. ... شب عملیات کربلای ۴، منور خوشه‌ای ساعت شش و ربع غروب رفت روی هوا. گفتیم آقا، عملیات لو رفته گفتند نه. تمام لشکر حضرت رسول را با چراغ روشن بردند پای کار. دخترها، پسرها، عزیزان، دختران من تمام بچه‌ها را ظرف یک ساعت قلع و قمع کردند. توی همین نهر خین ۵ هزار پیکر ظرف یک ساعت روی زمین ریخت. مسلمان، گوسفند را بخواهی ذبح کنی پنج ماه طول می کشد. ظرف یک ساعت جوان‌های مردم.» (س.ت، ۱۳۹۴/۱۲/۱۹)
 همه موارد فوق بدون توجه به روش صحیح در برداشت از مسائل حماسی، از گفتمان و ادبیات نامناسب و بعضاً دروغ برای بیان مظلومیت‌ها استفاده شده است که مخاطب را به صورت لحظه‌ای متأثر می‌کند، اما در ذهن او سؤالات متعددی را درباره این نوع عملکرد قوای خودی به وجود می‌آورد. از این رو، در روایت باید ابعاد و موضوعات مختلف را در ارتباط با هم و در نظم مشخص با یکدیگر بیان کنیم. اگر راوی راز شکست در یک محور جزئی از عملیات را بیان می‌کند، حتماً باید رمز موفقیت در کلیت عملیات را هم تبیین کند.

در مورد دیگر، یکی از راویان لشکر ۲۷ حضرت رسول (ص) در روایت برای کاروان خواهران دانشگاه البرز می‌گوید: «آخرهای سال ۶۶، حسین آمد و روحانی گردانمان به نام حاج‌آقا ذبیحیان را عین گوشت قربانی تالایی انداخت جلو من؛ گفت سعید حاج‌آقا را ببر عقب. گفتم لامصب، من خودم را به‌زور می‌توانم بکشم، انگشترم به دستم هر کدام بیست کیلو سنگینی می‌کند، چجوری حاجی را ببرم عقب؟ ... حاجی را کول کردم... عراقی‌ها با تیر مستقیم تانک می‌زدند، چاره‌ای نداشتیم. همین‌که داشتم می‌رفتم، دیدم پشتم گرم شد، فکر کردم خون است. دست زدم، دیدم پشتم ادرار کرده؛ فهمیدم که قطع نخاع شده. تیر خورده بود بالای گردن و از بالا به پایین قطع نخاع شده بود.» همین راوی در ادامه می‌گوید: «توی کانال



خیبر؛ پایان بن بست در جنگ

روایت هادی اسماعیل زاده در یادمان طلائی

تهیه و تنظیم: سید محمد طباطبایی و حسین عسکری*

چکیده																																																																																																																																																																																																																																																																																																																																																																																																																																																																																																																																																																																																					
-------	---	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--

متن روایت

یا نه. دو هفته پیش یک کاروان بزرگ از خراسان که دانش‌آموزان دبیرستانی بودند آمده بودند طلائی. بعد از زیارت که همه سوار اتوبوس‌ها شدند، دنبال دختری می‌گشتند. متوجه شدند دختر همین‌جا نشسته [اشاره به قسمت شرقی پد طلائی، کنار آب] و یک دفعه سروصدایش درآمد؛ گریه‌واری، فریادوشیون. دیدیم از داخل گل‌ها یک پلاک شهید درآورده‌اند. اینجا روی همین پدی که الان نشستیم غوغایی شد. خدایا به حق شهدا ما را عاقبت به خیر بفرما.

«بسم‌الله الرحمن الرحیم. خداوند متعال را بی‌نهایت سپاسگزارم از اینکه امروز در خدمت شما دانشجویان اهل علم دانشگاه شریف هستم؛ خواهران و برادران محترمی که به قصد زیارت شهدای دفاع مقدس چند روزی را در این مناطق سپری می‌کنید. خداوند را قسم می‌دهیم به حق شهدا که ان شاءالله به آرزوی قلبی‌تان برسید.

نمی‌دانم واقعا ما الان روی اجساد شهدا نشستیم

* کارشناسان مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس

سال چهاردهم □ شماره پنجاه و ششم □ بهار ۱۳۹۵

[illegible]



روایت هادی اسماعیلزاده - یادمان شهدای طلائیه - ۱۳۹۴/۱۲/۲۳

بود و وضع نظامی ما آشفته بود. این سپاهی که امروز می‌بینید موشک‌هایی با برد ۲ هزار کیلومتر دارد، این همه ماشین دارد، این همه توپ دارد، این همه تانک دارد، این همه رزمنده دارد که توی عراق و سوریه و لبنان کمک می‌دهند، آن روز کل پاسدارها ممکن بود به ۵۰ هزار نفر نرسند و سنگین‌ترین سلاح سپاه آرپی‌جی ۷ بود. اما امروز وقتی شهرهای موشکی سپاه را تلویزیون نشان می‌دهد امریکا به لرزه می‌افتد و متوجه می‌شود که نمی‌تواند به همین راحتی به ایران تعرض بکند. آلا اینکه با موبایل‌ها سر جوان‌ها کلاه بگذارد؛ وگرنه با موشک و توپ و تانک نمی‌تواند حریف جوانان ایران بشود. لذا دشمن بعثی حمله کرد به سمت اهواز و رسید به اهواز و حتی شنیدم یک ماشین عراقی مستقیم وارد اهواز شد و از یک اهوازی سؤال کرد «وین تهران؟» یعنی تهران کجاست. چون به او گفته بودند ۳ روزه خوزستان و

که همه‌اش آب و باتلاق است که در نقشه‌ها نوشته هورالعظیم. هور به زبان فارسی ما می‌شود باتلاق و در زبان عربی هور می‌گویند. آنها [عرب‌ها] می‌گویند هورالعظیم که ما می‌گوییم باتلاق بزرگ. ۸۰ کیلومتر از اینجا، مرز مستقیم می‌رود تا تنگه چزابه که شما دیروز بودید و همه باتلاقی است و قابل تردد نبوده؛ آلا اینکه الآن جاده ساختند، بعد از چزابه هم که به فکه می‌رود.

تهاجم ارتش بعثی عراق به خوزستان

به یک نکته توجه بفرمایید؛ دشمن بعثی برای اشغال اهواز از این مسیر [محور طلائیه] عبور کرد؛ یعنی یک لشکر تانک و نفربر گذاشت و تمام این ۱۰۰ کیلومتر تا اهواز را در عرض یک هفته پیشروی کرد. کسی جلوش نبود، مرزهای ما ول بودند، هنوز آمادگی دفاعی پیدا نکرده بودیم، تازه انقلاب شده

مردمی جلو استاندار را گرفت و به او گفت آقای استاندار، خیلی نامردی. غرضی گفت برای چه؟ گفت آمدیم جلو عراقی‌ها را بگیریم؛ خوب یک چوبی به دست ما بدهید. من در آن ایام ۱۴ ساله بودم. در محاصره آبادان می‌گفتم مهمات بدهید، می‌گفتند بنی‌صدر گفته یک فشنگ دست شما ندهیم. یک وقتی ما شب می‌رفتیم به یگان‌های ارتش تک می‌زدیم که مهمات گیر بیاوریم و با دشمن بجنگیم. سرتاسر این بیابان‌ها تا خرمشهر به مدت ۱۹ ماه

و این کانالی که آب است، این کانال ۳۰ یا ۴۰ متری بود. این کانال را عراقی‌ها درست کرده بودند تا مانع ورود رزمندگان به داخل خاکریز شوند. در عملیات خیبر این کانال آب نداشت. بادم می‌آید که

فکه [والفجر مقدماتی] که تقریباً ۳ هزار شهید جا گذاشتیم. شب عملیات فکه من با گردانی بودم که می‌خواستیم به عراقی‌ها حمله کنیم. مثل شما که الان نشسته‌اید اینجا که ان‌شاءالله خدا همه شما را حفظ کند که شما لشکر حضرت بقیه‌الله الاعظم (عج) هستید، خدا ان‌شاءالله شما را نگه دارد و برای او آماده شوید و نسل خوبی از دامن شما بیاید بیرون که حضرت آقا خوشحال شود. ما شما را آوردیم که

داستان این شهیدان را بدانید و آماده بشوید و مادران آینده بشوید و زین‌الدین، باکری، همت و علم‌الهدی تربیت کنید.

درس مقاومت و بصیرت

از مادر شهید علم‌الهدی
مادر شهید علم‌الهدی آمده بود سوسنگرد. آنجا آتش خیلی سنگینی بود و همه زن‌های

سوسنگرد رفته بودند و تقریباً هیچ زنی در سوسنگرد باقی نمانده بود؛ فقط ما نظامی‌ها بودیم. یکی از دوستان که داشت می‌رفت مسجد نماز بخواند، دید زنی جلو مسجد نشسته و چادرش را هم گرفته و بعد از خواندن نماز، بچه‌ها بهش می‌گویند مادر اینجا چه کار می‌کنید. جواب می‌دهد من مادر شهید علم‌الهدی هستم. یک زن مقاوم و صبور. مادر شهید علم‌الهدی یک ستادی به نام ستاد زینبیه درست کرده بود. اینها یک‌سری از خانم‌ها بودند که لباس

در شب عملیات خیبر وقتی می‌خواستیم به اینجا حمله کنیم، پله آورده بودیم. وقتی که شب رسیدیم به این منطقه، از طریق پله رفتیم داخل کانال و به خاکریز دشمن حمله کردیم. بعد جلو کانال، ۵۰۰ متر میدان مین و سیم‌خاردار بود. جلو میدان مین‌ها هم کمین‌های عراقی‌ها بود. یعنی وقتی رزمندگان ما می‌خواستند حمله بکنند، اول باید با کمین‌ها درگیر می‌شدند، بعد با لشکر مهندسی عراق، یعنی از میدان مین عبور می‌کردند، بعد تازه می‌رسیدیم به لشکر و خاکریزهای عراقی. عراق چند لشکر داشت: یکی لشکر میدان مین، یکی لشکرهای خاکریز، یکی لشکرهای گارد ریاست جمهوری و یکی لشکرهای جیش‌الشعبی.

درباره مقاطع جنگ

عراق زمین و زمان را اینجا مسلح کرده بود تا رزمندگان ما نتوانند این مرز طلائی را آزاد بکنند؛ لذا اینجا ماندند. ما رفتیم پایین‌تر عملیات رمضان را انجام بدهیم که موفق نشدیم. بعدش رفتیم بالا، عملیات مسلم‌بن‌عقیل را انجام دادیم که چنگی به دل نزد. بعد رفتیم عملیات محرم نزدیک شریانی که یک شب باران آمد و حدود ۳۵۰ نفر جوان هم‌سن‌وسال شما را آب برد و شهید شدند.

یادم می‌آید یک ماه بعد از آن شب پرحادثه، رفتیم توی رودخانه دویرج. جنازه‌های این جوان‌ها گیر کرده بود به درخت‌های گز و وقتی دست می‌زدی، تکه‌تکه می‌شد؛ یک ماه گذشته بود و جنازه‌ها فرسوده شده بود و از بین رفته بود.

بعد از عملیات محرم آمدیم حمله کردیم به

عملیات محرم نزدیک شریانی
که یک شب باران آمد و حدود ۳۵۰ نفر جوان هم‌سن‌وسال شما را آب برد و شهید شدند.
بعد از عملیات محرم آمدیم حمله کردیم به فکه [والفجر مقدماتی] که تقریباً ۳ هزار شهید جا گذاشتیم.

درود خدا بر دانشجویان دانشگاه شریف که این جوری احساس مسئولیت کردید و به یاد شهیدان، از راه دور به این سرزمین نور آمدید. کور شود چشم دشمنانی که می گویند دانشجویان ما آن چنان اند. اینها دانشجویان ما هستند. خدا را شکر می کنیم بابت این دانشجویان عزیز که هدفشان ادامه مسیر راه شهدا است.

نگاه عملیاتی به هورالعظیم

عملیات والفجر [مقدماتی] تمام شد و ما به در بسته خوردیم. از [عملیات] رمضان به بعد هر جا می زدیم، گیر می کردیم. همه ناامید شده بودند. یک نفر آمد خدمت محسن رضایی (فرمانده وقت سپاه) و گفت یک جایی هست که تا حالا یک تیر شلیک نکردیم و هیچ عملیاتی نداشته ایم؛ آنجا دشمن آمادگی حمله ما را ندارد و نمی تواند از قدرت زرهی اش استفاده کند، لذا اگر ما آنجا برویم ممکن است پیروز بشویم.

آقا محسن گفت کجاست؟ گفت هورالعظیم. کی بود اینها را گفت؟ بله، علی هاشمی. من حدود ۲ سال خدمت شهید علی هاشمی بودم. ۲ تا دسته گل گذاشت و رفت. خدا رحمت کند علی هاشمی را.

علی هاشمی دائم الوضو و اهل نماز شب بود. ای دانشجویان، شما نماز شب را تجربه کردید یا نه؟ اگر تجربه نکردید، اینجا [ارایان نور] سفر خوبی است؛ ساعت را تنظیم کنید، ۱۰ دقیقه قبل از نماز صبح بلند شوید و وضو بگیرید و جلو خدا بایستید. علی هاشمی اهل نماز شب بود و اهل بیت^(ع) فرمودند: "شرف المؤمن بالصلاة اللیل؛ شرافت

می شستند و به مجروحین سرکشی می کردند و به درب خانه رزمندگان می رفتند و به خانواده ها کمک می کردند و به خانواده شهدا تسلیت می گفتند و همچنین غذا پخت می کردند و بعد بچه ها با ماشین می آوردند جبهه. این مادر در جایی نقل می کرد "من حسین [علم الهدی] را یک بار بدون وضو شیر ندادم." ای خواهران، ما می خواهیم شما این جوری بچه بزرگ کنید که امام زمان (عج) خوشحال شود.

دربرابر خون شهیدان مسئولیم

در یکی از روزهای جنگ، توی ماشین کنار فرمانده گردان نشسته بودم؛ فرمانده گردان داشت رانندگی می کرد و من هم ۱۴ یا ۱۵ سال سن داشتم. آتش شدید دشمن بر سر ما می ریخت که من ترس ورم داشتم و سرم را خواباندم توی ماشین و دیدم ماشین

تکان تکان می خورد. گفتم ابوالقاسم [فرمانده گردان]، چرا این طوری رانندگی می کنی؟ دیدم شهید شده و تکه های مغزش روی سروصورت من پاشیده شد. با دست هایم صورتم را پاک کردم، لباسم را هم تمیز کردم و ماشین را خاموش کردم و فرمانده گردان را از ماشین درآوردم. آن شهید پیامی فرستاده برای من و شما که امروز به شما می رسانم؛ توی وصیتش نوشته بود: "گواه باشید بعد از ما مسئول هستید." درود خدا بر شما دانشجویان که این مسئولیت را حس کردید و دنباله رو شهیدان شده اید.

در یکی از روزهای جنگ، توی ماشین کنار فرمانده گردان نشسته بودم؛ آتش شدید دشمن بر سرم می ریخت که سرم را خواباندم گفتم چرا این طوری رانندگی می کنی؟ دیدم شهید شده و تکه های مغزش روی سروصورت من پاشیده شد.

سری ترین قرارگاه جنگ

محسن رضایی به علی هاشمی گفت شما بروید هورالعظیم را شناسایی کنید. در آن منطقه یک محلی را انتخاب کردیم و قرارگاهی ساخته شد که قبلاً قرارگاه لشکر ۶ زرهی ارتش عراق بود و به دست رزمندگان اسلام آزاد شده بود. قرارگاه را به نام قرارگاه نصرت نام گذاری کردند. توی کل جنگ سری ترین قرارگاه دفاع مقدس ما این بود و تا روزی که می خواست عملیات انجام بشود، احداثی

نفهمید که علی هاشمی دارد چه کار می کند. اصلاً کسی نمی دانست قرارگاهی هست. علی هاشمی قرارگاه را درست کرد. من نیروی قرارگاه نصرت بودم و بالای نقشه هایمان می نوشتیم "نصرت دهید خدا را، نصرت دهد شما را". هر روز بچه های قرارگاه نصرت برای شناسایی توی نزارها می رفتند. یک بخشی از کار قرارگاه نصرت هم جعل اسناد

بود. این رزمندگانی که قرار بود برود توی عراق، برایش برگه تردد جعل می کردند. درجه سرهنگ عراقی درست می کردند و بالباس عراقی می رفتند شناسایی.

تعقل و توسل، درس های کلاس طلایه

دانشجویان عزیز می خواهم بگویم که ما در دفاع مقدس، هم کار عقلانی کردیم و هم توسل خوبی داشتیم. ما در عملیات خیبر موفق نشدیم، آلا با تعقل و توسل. امروز اگر در دانشگاه شریف این مرام باشد، دانشگاه خوب و

مؤمن به نماز شب است. این فرماندهانی که پیش خدا عزیز شدند، اهل نماز شب بودند. راه سعادت این است. علی هاشمی خیلی خوش اخلاق بود. از همه اقوام کردها، ترک ها و لر ها، همه جورش جمع شده بودیم توی قرارگاه شناسایی، اما یک دعوا هم بین آنها نمی دیدی. علی هاشمی خیلی خوش فکر و خیلی زیرک بود. وقتی ما گزارش شناسایی خودمان را به ایشان می دادیم و وقتی با او حرف می زدیم، با دقت گوش می کرد ببیند ما چه می گوئیم و با کس دیگری حرف نمی زد. امروز این جور شده که وقتی با یکی داری حرف می زنی، موبایلش را در می آورد و با یکی دیگر مشغول صحبت می شود.

وقتی علی هاشمی این منطقه را به محسن رضایی پیشنهاد داد، گفت از طلایه تا چزابه یک سنگر نظامی نداریم و به ذهن عراقی ها خطوط نمی کند که ما از این محور حمله کنیم. آخر این خشکی ما تا خشکی عراق در شرق دجله، ۵۰ کیلومتر مسافت است، توپخانه ما به اینها نمی رسد. عراقی ها تصورشان این بود اگر یک روزی ایرانی ها حمله کردند و آمدند شرق دجله، باید یک پلی باشد تا برایشان امکانات و غذا برسد. ۵۰ کیلومتری هم در دنیا وجود ندارد، پس ایرانی ها نمی توانند از اینجا حمله بکنند. عراقی ها اصلاً توی لشکرهای سپاه و ارتش نیروهای عظیم آبی و خاکی نمی دیدند و هیچ تصویری راجع به حمله ایران از این نقطه نداشتند. اینجا بود که ما این نوع نگاه دشمن را متوجه شدیم و روی اینجا دست گذاشتیم.

بعد از عملیات رمضان به هر جا می زدیم گیر می کردیم و همه ناامید شده بودند. علی هاشمی منطقه عملیاتی خیبر را به محسن رضایی پیشنهاد داد، گفت از طلایه تا چزابه یک سنگر نظامی نداریم و به ذهن عراقی ها خطوط نمی کند که ما از این محور حمله کنیم.

خیبر؛ پایان بن بست در جنگ

لذا باید عین مردم وارد می‌شدیم. به بچه‌های سپاه و بسیج که کار شناسایی اینجا را بر عهده گرفتند دستور داده شد که کسی با لباس بسیجی و پاسداری نیاید. چفیه ممنوع شد و باید از چفیه‌های عربی چهارگوش بومی آنجا استفاده می‌کردیم و همه باید دشداشه عربی می‌پوشیدیم.

یک روز آقای محسن رضایی فرمانده کل سپاه، گفت می‌خواهم اینجایی که شما شناسایی کرده‌اید را ببینم. گفتند بفرما، اما آقا محسن، هرچه ما گفتیم شما باید بگویی چشم! گفت شما چه می‌خواهید؟ گفتیم حق نداری با استیشن فرماندهی بیایی؛ باید عقب وانت سوار شوید و بیایید منطقه. آقای رضایی نشست عقب وانت و شب ماشین در یک مسیری چپ کرد و کتف آقا محسن شکست. این جوری بود، اما نگذاشتیم دشمن بفهمد که ما داریم به این منطقه می‌آییم. به محسن رضایی گفته شد که باید دشداشه (لباس عربی) بپوشی. رفتند دشداشه آوردند و چون قد آقا محسن بلند بود، این لباس برای ایشان کوچک بود و تا زانو‌ها بود (چون اندازه بچه‌ها خریده بودیم). به آقا محسن یک چفیه دادند ببندد به صورتش تا شناخته نشود. برای شناسایی و نشان دادن مناطق باید یک نفر راهنمای عراقی آنها را همراهی می‌کرد. تا راهنما آمد، گفت آقای رضایی. گفتند رضایی کیه؟ گفت من او را در تلویزیون دیدم و می‌شناسمش. لذا اولین مشکلی که داشتیم این بود که مردم بومی که در آنجا زندگی می‌کردند متوجه حضور ما نشوند و از طرفی مردم خودمان هم نباید متوجه و حساس بشوند. چرا؟ چون احتمال می‌دادیم ممکن است در میان آنها جاسوس باشد. دومین مشکل این

شریفی است. یعنی بروید توی دانشگاه شریف ببینید استادی که درسش را خوب می‌دهد و دانشجویی هم که درسش را خوب می‌خواند، آیا سر ظهر هم که می‌شود مسجد از آنها پر می‌شود؟ در دوران جنگ، در لشکرهای ما این‌طوری بود. آموزش‌ها را خوب می‌دادند و فرماندهان خوب طراحی می‌کردند، اما سر ظهر که می‌شد، ۲۰ دقیقه قبل از اذان، همه صف‌ها توی نمازخانه بسته شده بود و همگی خودشان را برای صحبت با خدا آماده می‌کردند.

درسی که ما از این طلائیہ می گیریم این است کہ عملیات خیبر محصول تعقل و توسل رزمندگان اسلام بود. شب کہ می شد، این زمین ها را یک متر بہ یک متر می کردند و می رفتند تا صبح در این قبرها و گودال ها نماز شب می خواندند. بعدش صبح می دیدی چشم ها ورم کرده و پف کرده. صبح ہم کہ بلند می شدند ہمگی می رفتند سراغ کار خودشان؛ شناسایی، آموزش، غواصی و... . خلاصہ در جنگ ما ہم تعقل بود و ہم توسل. این جوری نیست کہ تلویزیون نشان می دهد کہ رزمندگان ما ہمہ اش روی سجادہ نشسته اند و ہمہ اش نماز می خوانند و بہ مردم این جور نشان می دهند کہ شب عملیات چہارتا پیشانی بند می بستیم و سوار قایق ها می شدیم و اللہ اکبر می گفتیم و بہ سمت دشمن می رفتیم.

حفاظت شدید در پنهان نگه داشتن عملیات در هور

یک سال برای [شناسایی] اینجا زحمت کشیده شد. وقتی که این قرارگاه درست شد، دیدیم این‌جوری نمی‌شود؛ آخر اینجا مردم زندگی می‌کردند و ما نمی‌خواستیم لو برویم و دوباره شکست بخوریم.

[illegible]



روایت هادی اسماعیل زاده - یادمان شهدای طلاییه - ۱۳۹۴/۱۲/۲۳

و بچه‌هایشان هستند و می‌ترسیدند صدام بفهمد که دارند به ما کمک می‌کنند و خانواده‌هایشان در خطر بیفتند. گفتیم عیبی ندارد، زن و بچه‌ها و پدر و مادران را هم بیاورید. باز هم یک مشکل دیگر داشتیم و آن اینکه ما تا حالا توی خشکی‌ها با موتور می‌رفتیم و پاسدارها موتور داشتند، شماها یادتان می‌آید؟

دانشجوها: بله.

راوی: مگر آن موقع شما بودید؟ (خنده حضار)
به‌خاطر اینکه آن موقع بچه‌های سپاه عاشق موتور بودند و برایشان یک شعر هم درست کرده بودند: "بسیجی عاشق چتر منور، سپاهی عاشق هوندای لشکر".

حالا ما یک وسیله‌ای می‌خواهیم که برویم در هور و نیزار؟ بلم‌های ماهی‌گیری عرب‌های منطقه را لازم داشتیم. [بلم: قایق‌های کوچک چوبی] فقط هم

بود که حالا که می‌خواهیم برویم در نیزارها [باید راهنما داشته باشیم]. ما که تا حالا نی ندیده بودیم، رزمندگان ما نی ندیده بودند. ۳ سال از جنگ گذشته بود و همش در خشکی‌ها با دشمن جنگیده بودیم. حالا می‌خواهیم ۵۰ کیلومتر از نیزار عبور کرده و به دشمن حمله کنیم. باید راهنما داشته باشیم. برای اینکه این کار شناسایی را دقیق انجام بدهیم، آمدیم از عراقی‌ها و ایرانی‌ها راهنما انتخاب کردیم. تعدادی از عرب‌های سوسنگرد و بستان و هویزه به‌اضافه تعدادی از عراق نیرو آوردیم. خلاصه همه را به اهواز فرستادیم، اسم جعلی برایشان گذاشتیم و در اهواز اسکان دادیم.

به خدا قسم، ما آن روز در خانه‌هایمان کولر نداشتیم، ولی برای آنها کولر و حقوق در نظر گرفتیم و برای اطمینان و آسایش این نیروهای جدید و بومی همه کار انجام دادیم. بعد دیدیم نگران زن

باید بلم‌های بومی باشد. اگر ما یک بلم فایبرگلاس می‌آوردیم، قطعاً بومیان منطقه می‌فهمیدند که آدم جدیدی آمده. ما از بلم‌های چوبی بومیان که با آن ماهی می‌گرفتند لازم داشتیم و گفتیم بلم‌هایتان را به ما می‌دهید؟ گفتند برای چی می‌خواهید؟ گفتیم شنیدیم عراقی‌ها می‌خواهند از توی نیزارها بیایند تورهای ماهیگیری شما را بدزدند. کل دارایی این مردم تور ماهیگیری بود که با آن ماهیگیری و امرار معاش می‌کردند. کل دارایی‌شان تور ماهیگیری و چهارتا گاومیش بود. بهشان گفتیم شنیدیم عراقی‌ها می‌خواهند تور ماهیگیری و گاومیش‌هایتان را ببرند؛ اگر شما بلم‌هایتان را به ما بدهید، بسیجی‌ها را می‌بریم توی نیزارها مستقر می‌کنیم و جلو عراقی‌ها را می‌گیریم. خلاصه ترسیدند و بلم‌ها را به ما دادند.

گفتیم ما برای انجام این کار، راه‌ها را بلد نیستیم. گفتند ما بلدیم و کمکتان می‌کنیم. خلاصه ما با یک تیر دو نشان زدیم؛ هم از خودشان و هم از بلم‌هایشان استفاده کردیم. پس ببینید جنگ با عقلانیت پیش رفته است و در کنارش توسل هم بود. خدا را قسم می‌خورم، شب که از شناسایی می‌آمدیم بعد از ۲ یا ۳ یا ۴ روز که توی بلم‌ها نشسته بودیم، دیگر راه‌رفتن یادمان رفته بود. این‌قدر شرایط سخت بود. می‌آمدیم تا می‌رسیدیم کنار ساحل نماز مغرب و

به همین صورت ادامه داشت و دشمن یک بار فکر نکرد که این پاسدارها چطور رفته اند و تمام شرق دجله را عکس برداری و فیلم برداری کرده اند. آفتاب که به آب هور می خورد، بخار می شد و ما واقعاً بخارپز می شدیم و پشه ها به سروصورت ما هجوم می آوردند. بله، رنج و زحمات زیادی برای حفظ این نظام کشیده شده است.

می کردند. این قدر به ما نزدیک بودند که با خودم گفتم عراقی ها الآن می توانند کفش هایشان را هم به طرف ما پرتاب کنند. خدایا شاهد باش، یک پوکه هم به ما اصابت نکرد. چرا؟ اسماعیل زاده [راوی] زرنگ بود؟ نه، ... خدا می خواست. خدا خواست من بمانم تا یک روزی بیایم و برای شما روایت گری کنم.

محورهای شناسایی قرارگاه نصرت

هورالعظیم را شناسایی کردیم. یک تیم گذاشتیم برای جزیره جنوبی و یک تیم برای جزیره شمالی و یک تیم برای شهر القرنه، یک تیم برای کیسه ای [فرورفتگی دجله در شمال القرنه] و یک تیم برای العزیر و یک تیم هم برای روطه گذاشتیم. اینها اسامی مناطق شرق دجله است. بچه های شناسایی یک هفته توی راه بودند و غذا خوردنشان هم در بلم ۳ متری بود. بلم طوری بود که اگر یک تکان می خوردی، داخلش پر از آب می شد. خوابیدنمان هم توی بلم بود. شرایط خیلی دشوار بود. واقعاً در ایام شناسایی ها خسته می شدیم. شب یک هفته داخل نیزار بودیم. عرب های راهنما که بومی منطقه بودند به ما یاد دادند که چطور با شکستن نی ها روی همدیگر یک سکو درست کنیم و این جوری ماهی بگیریم. آتش روشن می کردیم و با آردی که همراه داشتیم خمیر درست می کردیم و ماهی را روی خمیر می گذاشتیم و کتری چایی را هم می گذاشتیم تا چایی آماده شود و خلاصه هم زمان هم نان، ماهی و چایی با هم درست می شدند. وقتی عراقی ها آتش را می دیدند می گفتند اینها ماهیگیرند و متوجه نمی شدند که ما پاسدار و بسیجی هستیم. حدود یک سال شناسایی

تدبیر و تلاش دقیق و علمی در جنگ

محسن رضایی گفت شما بروید و از این مسیر ۵۰ کیلومتری که در هور شناسایی کردید، فیلم و عکس تهیه کنید. فرمانده لشکرها و یگان ها برای شب عملیات باید از روی فیلم توجیه شوند که قرار است کجا عمل کنند. ما هم رفتیم و از همه مواضع

جنگ با عقلانیت پیش رفته است و در کنارش توسل هم بود. شب که از شناسایی می آمدیم بعد از ۲ یا ۳ یا ۴ روز که توی بلم ها نشسته بودیم، دیگر راه رفتن یادمان رفته بود. این قدر شرایط سخت بود.

عراقی ها در مسیر هور، عکس برداری و فیلم برداری کردیم که همگی در اسناد جنگ موجود هستند. ما حدود ۱۰۰۰ حلقه فیلم داریم که حتی پنج دقیقه اش را تلویزیون نشان نداده است. یعنی یک کار شناسایی علمی و دقیق و بر مبنای مشاهدات گسترده و پیچیده انجام شده بود. فرزندانم، آینده در دست شماهاست. کشور مال شماست. برای این کشور علمی و دقیق کار کنید. ما برای عملیات خیبر واقعاً دقیق و علمی کار کردیم.

تشریح عملیات خیبر

شب سوم اسفند سال ۶۲ همه نگران هستند و دلهره دارند. خدایا نکنند مثل عملیات قبلی بشود و دوباره بزنیم [به خط] و موفق نشویم. این قدر توی قرارگاه دعا خوانده شد و رازونیز و توسل و نذر شد که خدایا کمک کن که در عملیات به بن بست نخوریم؛ خدایا خیلی کار شده و زحمت کشیده شده؛ خدایا ملت منتظرند، امام منتظر پیروزی است. بالاخره قایق‌ها، لب هور به سمت نقطه هدف رها شدند. البته چون عمق آب کم بود و قایق‌ها گیر می‌کردند، یک کانال زده شد که اسمش را کانال دکتر مجید بقایی گذاشتیم. مردم حساس شده بودند و می‌گفتند که چرا اینجا کانال می‌زنید؟ ما هم گفتیم چون اینجا آب ندارد، می‌خواهیم با کانال آب بیاوریم در بیابان‌های جفیر و شما اینجا برنج بکارید و مردم هم استقبال می‌کردند.

در شب حمله، ۳، ۴ هزار رزمنده با ۲۰۰، ۳۰۰ تا قایق می‌خواهند بزنند به هور. خب ماهیگیرهای عراقی و ایرانی مشغول کار خود هستند و اگر یکی از آنها گزارش بدهد، کار تمام است. بنابراین از فرماندهی دستور رسید که شب قبل از حمله تمام ماهیگیرها را جمع کنید و ببرید جایی از آنها پذیرایی کنید تا بچه‌ها شروع کنند به حرکت. سوم اسفند همه چیز آماده عملیات شد. رمز عملیات در بی‌سیم‌ها ندا داده شد که «یا رسول‌الله، یا رسول‌الله، یا رسول‌الله» و یک‌دفعه ارتش و سپاه و جهاد همه به جنب و جوش افتادند. خواهران، برادران نمی‌دانید چه واقعه‌ای بود! مثل اینکه دارد زمین جوش می‌خورد؛ عین اینکه آب هورالعظیم به جوش آمده باشد.

اما در قسمت پایین [زید] چه اتفاقی افتاد؟ سپاه و

ارتش زدند به خط، ولی ارتش توی پاسگاه زید گیر کرد و پیشروی حاصل نشد. لذا گره بزرگی به کار عملیات افتاد. چرا؟ چون این نیرو باید می‌آمد اینجا [طلائی] تا جلو نیرویی که از سمت دیگر در حال پیشروی است، باز باشد. به هر حال، نیروهای قرارگاه کربلا که تحت فرماندهی ارتش بودند، نتوانستند پیشروی کنند و در موانع پیچیده و سیم‌خاردارها گیر کردند. جنگ است، یک‌دفعه می‌روی و گیر می‌کنی. بالاخره آنجا نتوانستند پیشروی کنند.

در قسمت طلائی چه اتفاقی افتاد؟ اینجا بچه‌های لشکر ۲۷ محمد رسول‌الله (ص) بودند که فرمانده آنها حاج همت بود. حمله کردند تا سهرابی طلائی را بگیرند و تا نزدیک خاکریز دشمن پیشروی کردند، امانت‌ناستند سهرابی را بگیرند. بیش از ۱۰۰۰ نفر شهید دادند و جنازه‌ها روی هم افتاده بودند. یک بسیجی از اصفهان می‌گفت شب بعد که ما می‌خواستیم از اینجا [طلائی] حمله کنیم، به ما گفتند اینجا پر از جنازه عراقی‌ها است، نترسید و وقتی عراق

لشکر ۲۷ محمد رسول‌الله (ص) نتوانستند سهرابی را بگیرند. بیش از ۱۰۰۰ نفر شهید دادند و جنازه‌ها روی هم افتاده بودند. شب بعد که ما می‌خواستیم از اینجا حمله کنیم، به ما گفتند اینجا پر از جنازه عراقی‌ها است، نترسید و وقتی عراق منور زد، من خوابیدم روی زمین و دیدم روی پیشانی‌بند اینها نوشته است یا زهرا (س). به دوستانم گفتم بچه‌ها اینها بسیجی هستند.

زد، شمادر بین این جنازه‌ها روی زمین بخوابید. یک‌دفعه عراق منور زد و من خوابیدم روی زمین و دیدم روی پیشانی‌بند اینها نوشته است یا زهرا (س). به دوستانم گفتم بچه‌ها اینها بسیجی هستند. تازه فهمیدم که به ما این جوری گفته‌اند که نترسیم و روحیه خود را نبازیم. در طلائی هم کار گره خورد، اما در

بچه‌ها می‌خواهند به طلائی‌ه حمله کنند. گفتند کدام یگان به این سه‌راهی شهادت حمله کند؟ گفتند حاج حسین خرازی [لشکر ۱۴ امام حسین^(ع)] حمله کند. حاج حسین خرازی آن شب نیروهایش را جمع کرد و گفت هرکس امشب با ما بیاید، شهید می‌شود. هرکس می‌خواهد برود و نیاید [آزاد است که بماند یا برگردد]. امشب می‌خواهیم به خط بز نیم. طلائی‌ه درب قلعه خیبر است، هرکس بیاید شهید می‌شود. همه آماده شدند و پیمان بستند ما تا آخرین نفس هستیم. چرا گفتند تا آخرین نفس؟ چون فرمانده‌شان حسین خرازی، انسانی شایسته و لایق و مخلص بود.

شهید خرازی نماد مدیریت جهادی

بینید، من در سن ۱۷ سالگی مثل چنین روزهایی [اسفند سال ۶۲] راهنمای لشکر حسین خرازی در محور طلائی‌ه بودم. من شهید خرازی را از نزدیک دیدم؛ انسان بزرگ و شریفی بود. یک روز شهید خرازی از سنگرش بیرون آمد و به مسئول تدارکات لشکر گفت ناهار چی دارید؟ گفت حاج‌آقا عدس‌پلو با نوشابه داریم. شهید خرازی گفت من امروز ۲ تا نوشابه خوردم و دست کرد توی جیبش و پولی درآورد و گفت این پول را روی پول‌های لشکر بگذار. بچه‌ها شما مدیران آینده این مملکت هستید؛ مدیریت را باید از حسین خرازی بیاموزیم. واقعاً امروز با بیت‌المال چه رفتاری می‌شود؟

سفره را جلو خرازی پهن کردند و بعد غذا را گذاشتند جلوش، یک نوشابه هم کنار غذایش گذاشتند. شهید خرازی پرسید امروز به بچه‌های لشکر هم نوشابه دادید؟ گفت نه حاج‌آقا، فردا ناهار

منطقه هورالعظیم همه به اهدافشان رسیدند و بعضی نیروها حدود ۵۰ کیلومتر در نیزارها پیشروی کردند و به شرق دجله رسیدند و چون از دو طرف پیشروی حاصل نشد [و الحاق صورت نگرفت]، در محاصره افتادند و دستور عقب‌نشینی صادر شد که به سمت جزایر مجنون برگردند.

شب قرار بود هوانیروز ارتش بیاید در جزایر مجنون به ما کمک بکند. برنامه هوانیروز این بود که بالگردهایش بلند شوند و در شب تاریک حدود ۵۰ کیلومتر پرواز کنند و در جزایر نیرو پیاده کنند و البته ۸ گردان نیرو را هم از خط برگردانند به عقب. بالگرد اول هوانیروز رفته بود توی جزیره تا نیرو پیاده کند که عراقی‌ها به آن شلیک کردند و تیر خورد. بقیه بالگردها گفتند اینجا آلوده است و ما نمی‌توانیم بنشینیم و گردان‌هایی که قرار بود بروند توی جزیره شمالی و بعد بروند به سمت جزیره جنوبی و بعدش بروند توی خشکی طلائی‌ه، نرسیدند و چون نیرو نرسید، ما صبح روز اول فقط یک‌سوم جزیره جنوبی را گرفتیم.

روز سوم عملیات رسید. در جزایر مجنون متوقف شدیم و هر کاری کردیم که جلو برویم، نتوانستیم. به امام خبر دادند که گره عملیات خیبر در طلائی‌ه است؛ اگر ما موفق بشویم به طلائی‌ه بز نیم و بعد مسیر خشکی را تا جزایر برقرار کنیم، نیروهایی که الآن در جزایر به مشکل برخوردند، نجات پیدا می‌کنند، چرا که نه آب، نه غذا، نه ماشین و نه مهمات و نه تدارکات، هیچی نمی‌توانست به سمت جزایر برود، الا از طریق جاده خشکی طلائی‌ه که اگر باز می‌شد مشکل برطرف می‌شد. از طرفی دشمن مرتب پلی را که ساختیم [پل خیبر] بمباران می‌کرد و هر بار تعمیر می‌شد، مجدداً دشمن می‌زد. به امام خبر دادند دعا کن، امشب



کاروان بسیج دانشجویی دانشگاه صنعتی شریف تهران - یادمان شهدای طلاییه - ۱۳۹۴/۱۲/۲۳

الرحیم، به کنار سیم خاردارها رسیدم...». من نوارش را دارم؛ همین جوری صحبت می‌کند و میدان مین باز می‌شود. می‌رود کنار سهرای شهدات و لودر و بولدوزر عراقی دارند کانال را باز می‌کنند تا آب را به طرف رزمندگان باز کنند. بچه‌ها از صدای بولدوزر و لودر استفاده می‌کنند و می‌روند کنار خاکریز و یک‌دفعه راننده لودر اینها را می‌بیند و داد می‌زند. نیروهای ایرانی و عراقی‌ها شروع می‌کنند به تیراندازی. فرمانده گردان بالای خاکریز می‌رود و می‌گوید الله اکبر و همه می‌روند جلو و خط را می‌شکنند و نیروهای این گردان پیشروی کردند بالای خاکریزها. معاون این فرمانده گردان آقای براتی بود و فرمانده داد می‌زد براتی، براتی، زیر خاکریز پر از سنگ‌های عراقی است؛ حمله کنید و نارنجک بیندازید. یک نامرد بعثی عراقی می‌بیند که یک فرمانده بالای خاکریز، رزمندگان را هدایت می‌کند و

که می‌دهیم یک نوشابه هم به اینها می‌دهیم. شهید خرازی فرمود پس ببر، من هم فردا می‌خورم. آن وقت شب عملیات خیبر به نیروهایش می‌گفت بمیرید، برایش می‌مردند. چرا؟ چون رزمندگان می‌دانستند که فرمانده‌شان همان جوری که جلو رویشان رفتار می‌کند، پشت سرشان هم همان‌طور است. مدیران باید نگاهشان به مردم و نیروهای زیردست باشد. مسئولین باید طوری عمل کنند که مردم هم بتوانند آن جور زندگی کنند.

شب هشتم شد. شهید خرازی آمد با گردان‌هایش به سهرای شهدات زد. یک فرمانده گردان دارد مثل شما جوان و فهمیده است که امشب می‌خواهد شهید شود. چه کار کند که یک اثری از خودش باقی بگذارد؟ یک ضبط واکمن دارد، صدای خودش را ضبط می‌کند و جلو می‌آید تا نزدیک خاکریز، کنار سیم خاردارها می‌رسد و می‌گوید «بسم الله الرحمن

خیبر؛ پایان بن‌بست در جنگ

درگیری شدید در جزایر مجنون

در طلائیة داشتیم می‌جنگیدیم و شهید زین‌الدین، شهید باکری و احمد کاظمی هم بودند. شهید کاظمی می‌گوید دیدم صدای بی‌سیم می‌آید و حمید باکری پشت بی‌سیم به برادرش که فرمانده لشکر ۳۱ عاشورا بود می‌گوید مهدی، مهمات بفرست. کسی نبود مهمات را ببرد و یک راننده گفت من مهمات را می‌برم. رفت جلو، یک پلی است که اسمش پل شحیطاط است و کانالی است به نام کانال صوئیب، رفت و دوباره دیدند حمید باکری پشت بی‌سیم می‌گوید مهدی، مهمات. مهدی گفت فرستادم. حمید گفت ندیدم و به راننده گفتند مهمات را کجا بردید؟ گفت رفتم دیدم آن‌قدر گلوله طرف حمید می‌خورد، نتوانستم و ترسیدم بروم پیشش و مهمات را در ۱۰۰ متری آنها زمین گذاشتم و آمدم. مهدی به حمید گفت در ۱۰۰ متری شماست، بیایید بردارید. حمید می‌گوید بچه‌ها ۷، ۸ روز نخوابیدند و دارند می‌جنگند و الآن خوابشان گرفته و هرکاری می‌کنم نمی‌توانند بلند بشوند.

احمد کاظمی به مهدی باکری گفت من می‌روم پیش حمید. احمد می‌گوید رفتم پیش حمید باکری نشستیم پشت کانال و عراقی‌ها همه‌جوره بر سر اینها آتش و نارنجک پرت می‌کردند. تانک‌های عراقی روی خاکریز بودند و تا سر بچه‌ها از کانال می‌آمد بیرون، با تانک می‌زدند. رزمندگان کلاشینکف داشتند و آنها تانک داشتند.

احمد کاظمی رفته بود پیش حمید باکری و حمید با زبان ترکی گفته بود تو اینجا چه کار می‌کنی؟ پیش حمید نشسته بودم، یک‌دفعه

یک خمپاره خورد بغل حمید باکری و گردوخاک شد و دیدم حمید باکری شهید شد. دانشجویان گرامی دانشگاه شریف، بدانید برای این انقلاب و این مملکت این‌طوری زحمت کشیدند. تلاش کنید و به این چیزی که الآن هستید قانع نباشید، هم در دینداری و هم علم‌آموزی.

آن شب من خودم آنجا بودم. حمله کردیم به عراقی‌ها و گیر کردیم و این یک داستانی عجیب دارد.

تا ۵ صبح حمله کردیم و گفتند عقب‌نشینی کنید. من داشتم عقب می‌آمدم و چند روز هم بود که اصلاً نخوابیده بودم، یک‌دفعه افتادم و خوابم برد. بعد از مدتی دیدم صورتم دارد می‌سوزد؛ نگاه کردم دیدم خورشید بالای سرم است و من نزدیک ۷ یا ۸ ساعت خوابیده‌ام و عراقی‌ها منطقه را گرفته‌اند. با زیرکی بلند شدم و فرار کردم.

پارتی‌بازی ممنوع

بی‌سیم را برداشتند و به آقا مهدی گفتند برادرت حمید آسمانی شد؛ یک وسیله‌ای بفرست بیایند ببرندش عقب. مهدی باکری گفته بود آنها همه برادرهای من هستند؛ اگر می‌توانید همه را بیاورید، برادر من را هم بیاورید. یعنی من نمی‌خواهم در لشکر پارتی‌بازی بشود. کمر این مملکت را پارتی‌بازی شکسته است، دانشجویان عزیز. شما

حاج حسین خرازی آن شب نیروهایش را جمع کرد و گفت هرکس امشب با ما بیاید، شهید می‌شود. امشب می‌خواهیم به خط بزنیم. طلائیة درب قلعه خیبر است، همه آماده شدند و پیمان بستند ما تا آخرین نفس هستیم

ان شاءالله مدیر می‌شوید، پارتی بازی نکنید. همین جا کنار این شهیدان پیمان ببندیم که ای شهیدان، می‌خواهیم مثل شما باشیم، نمی‌خواهیم در این مملکت پارتی بازی باشد.

در جای دیگری به مهدی باکری گفتند چرا برادرت را نیاوردی؟ گفت: من خجالت می‌کشیدم بروم آذربایجان بگویم مردم بیایید برادرم را آوردم تشییع کنید، اما بچه‌های شما را نتوانستم بیاورم. این سیره شهدای ما بوده.

فرمان امام؛ جزایر باید حفظ شوند

وقتی شرایط سخت جزایر را برای امام گزارش دادند، فرمودند حفظ جزایر، حفظ نظام است. همه فرماندهان آمدند جزیره. حاج همت با موتور در مسیر جزایر هدف گلوله قرار گرفت و صورت مبارکش رفت و می‌گویند تا یک هفته نشناختندش.

عراق شروع کرد به شیمیایی زدن. ماسک نداشتیم و البته نمی‌دانستیم که صدام می‌خواهد شیمیایی بزند. این چفیه که دور گردن شما هست، با افتخار ببندازید دور گردن هایتان، خجالت نکشید. این [چفیه] یادگار شهداست. رزمندگان این چفیه را خیس می‌کردند و می‌گرفتند جلو دهانشان. سرلشکر رشید می‌گفت وقتی امام پیام داد برای حفظ جزایر، من رفتم جزیره و به فرماندهان هم گفتیم بیایند جزیره، می‌خواهیم

جلسه بگذاریم. یک‌دفعه دیدند شهید احمد کاظمی فرمانده لشکر ۸ نجف، داخل سنگرهای عراقی دنبال چیزی می‌گردد؛ گفتند احمد دنبال چه هستی؟ بیا جلسه را شروع کنیم. گفت دنبال نمک هستم. گفتند توی این درگیری، نمک را برای چه می‌خواهی؟ چفیه به حالت پانسمان روی دست احمد کاظمی بود؛ آن را برداشت، دیدم یکی از انگشتان دستش قطع شده و به پوست آویزان است. گفتند برو عقب دستت را پانسمان کن. احمد کاظمی گفت نه، نه، امام فرمودند اینجا باید حفظ شود. دستش را داخل آب‌نمک گذاشت تا چرک نکند. احمد کاظمی چه چیز می‌خواست بگوید؟ من بروم دستم را پانسمان بکنم و بعد برگردم بینم جزیره دست عراقی‌هاست، آن وقت جواب امام را چی بدهیم؟ به شهید کاظمی که درود خدا بر او باد، گفتند احمد، آن روز داشتی شهید می‌شدی، افتاده بودی و کارت تمام بود؛ چطور بلند شدی و راه رفتی؟ گفت ولش کن. می‌گویند بهش گفتیم باید بگویی؛ تو شهید شده بودی، چطوری بلند شدی و راه افتادی؟ یادش است هی دستت را می‌گرفتیم می‌گفتیم احمد بنشین؟ احمد کاظمی گفت: می‌گویم، ولی باید قول بدهی تا زنده هستم به کسی نگوئی. گفت باشد. احمد گفت وقتی ترکش خوردم، بی‌هوش افتاده بودم. فاطمه زهرا^(س) آمد گفت احمد چه شده؟ گفتم نگران بچه‌های لشکر هستم. فرمود اینک نگرانی ندارد. دستش را کشید روی زخم و من بلند شدم. شهید احمد کاظمی هرجا می‌رفت، فاطمه می‌ساخت. آنجا [اشاره به کوشک] هم فاطمه زهرا^(س) شهید برونسی را نجات داد. از کوشک که رد شدید، یاد شهید برونسی هم باشید.

شهید خرازی دید عراق سهراهی شهادت را خیلی می‌زند یک‌دفعه یک گلوله تانک آمد، دست شهید خرازی قطع شد. خرازی می‌گوید وقتی دستم قطع شد یک ندایی به من گفت حسین، می‌مانی یا با ما به بهشت می‌آیی؟ من پایین را نگاه کردم دیدم تمام یاران امام و رزمندگان شهید شده‌اند؛ گفتم نه، می‌مانم؛ امام تنه‌است.

خیبر؛ پایانی بر بن بست در جنگ

رزمندگان ما اینجا ماندند و مردانه جنگیدند. صدام یک میلیون گلوله بر جزایر ریخت، ولی جزایر حفظ شد. جمهوری اسلامی آبرومند شد و بن بست جنگ شکست و همه ناامیدی‌ها برطرف شد و در عملیات خیبر موفق شدیم. البته طلائی به آخر جنگ، دست دشمن ماند و اینجا را دشمن آب انداخت و بعد از جنگ، از سال ۷۰ به بعد بچه‌های تفحص آمدند و این مناطق را شناسایی کردند. تعداد زیادی از شهدا پیدا شدند، ولی تا حالا حمید باکری پیدا نشده است. بچه‌ها قدر بدانید؛ حمید باکری و شهدا شما را به اینجا دعوت کردند.

خدایا، به حق شهدا ما را عاقبت به خیر بفرما، دشمنان اسلام را خوار و ذلیل بگردان، مشکلات مردم را برطرف بفرما. خدایا، به حق این سرزمین و به حق شهدا و به حق این فضا، رهبر عزیزمان را طول عمر با عزت و تندرستی کامل عنایت بفرما و به حق این شهدا لوازم ازدواج جوانان را مهیا بفرما. والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته.»

ارزیابی روایت

الف) نقاط قوت روایت

۱. نگاه متصفانه به جنگ

برخی از راویان در راهیان نور برخلاف انتظار، اختلافات ارتش و سپاه در عملیات‌ها را به وضوح با مخاطبان در میان می‌گذارند. البته شاید نقد و بررسی این اختلافات در کتب و منابع تاریخی جنگ فایده و اثر داشته باشد، اما در راهیان نور با ماهیت معنوی و معرفتی آن، برجسته کردن این اختلافات نه تنها سودی ندارد، بلکه به مشوش شدن ذهن و فکر مخاطبان خواهد انجامید.

راوی این روایت با پرهیز از پرداختن به اختلافات که بعضاً وجود هم داشته است، بر نکات وحدت آفرین در همکاری ارتش و سپاه در این عملیات اشاره می‌کند. راوی با وجودی که پاسدار است، تقریباً در هیچ کجای روایت خود به صورت صنفی و از نگاه مجموعه خود به جنگ نمی‌نگرد؛ بلکه فراتر از نهاد و مجموعه خود، از نظرگاه جنگ مردمی و دفاع ملی، جنبه‌های مختلف دفاع مقدس را به عنوان دستاوردی بزرگ برای مخاطبان خود برمی‌شمرد و از مطرح کردن اختلافات می‌پرهیزد که این موضوع از نقاط قوت این روایت است.

۲. روایت مستقیم و بی‌واسطه

از آنجاکه راوی عضوی فعال و اثرگذار در عملیات بوده است، بیشتر بخش‌های روایت خود را به صورت مستند برای مخاطبان نقل می‌کند. یعنی راوی خود مستقیم در صحنه نبرد حاضر بوده است و شواهد

خود را برای حاضران بیان می‌کند. به طور کلی، مستقیم و بی‌واسطه روایت کردن از اولویت‌های روایت‌گری است که در اینجا شاهد چنین روایتی هستیم. بی‌واسطه روایت کردن، میزان خطا و اشتباه را در بیان تاریخ جنگ و مباحث تحلیلی به حداقل می‌رساند.

۳. اشاره به نکات جزئی و خاص حین روایت

از نقاط قوت این روایت این است که راوی حین روایت، گاهی مطالبی فرعی را چاشنی مباحث اصلی می‌کند که

مهدی باکری گفتند چرا برادرت را نیاوردی؟ گفت: من خجالت می‌کشیدم بروم آذربایجان بگویم مردم بیایید برادرم را آوردم تشییع کنید، اما بچه‌های شما را نتوانستم بیاورم. این سیره شهدای ما بود.

[illegible]

جنگ اشاراتی داشته باشد که مسلماً این گونه روایت کردن مورد توجه ویژه دانشجویان و اهل علم قرار می گیرد.

مخاطبان جوان تاکنون آنها را یا اصلاً نشنیده‌اند یا کمتر به گوششان خورده است و از این جهت، حائز اهمیت و برای دانشجویان حاضر شنیدنی و جذاب است. برخی از این مطالب که رادی بیان کرده است، عبارت‌اند از:

- زخمی شدن فرمانده سپاه حین شناسایی قبل از عملیات خیر؛

- لورفتن آقا محسن رضای، در شناسای؛

- متن جالب سربرگ نقشه‌ها که به آن اشاره کرده، می‌گوید "... من نیروی قرارگاه نصرت بودم و بالای نقشه‌هایمان می‌نوشتیم: نصرت دهید خدا را، نصرت دهد شما را".

۴. استفاده از بن‌مایه طنز حین روایت

استفاده از طنز در ادبیات افراد همیشه موجب نشاط و جذابیت بوده و هست. راوی این روایت که خود از اهالی خوزستان است و با لهجه گرم جنوبی روایت می‌کند، در برخی از بخش‌های روایت چاشنی طنز به صحبت‌های خود می‌دهد و این خود سبب همدلی و همراهی مخاطب با راوی و روایت شده است و به نوعی، از نقاط قوت روایت نیز محسوب می‌شود.

۶. تذکرات و کنایه‌های به‌موقع حین روایت

راوی به فراخور حال و هوای مطالب خود معمولاً در پایان هر موضوعی یک تذکر و نتیجه معرفتی هم از مطالب گفته‌شده، مطرح می‌کند و از آنجایی که این تذکرات و کنایه‌ها به‌موقع و بجا عنوان می‌شود، تأثیر هم دارد. از طرفی ماهیت راهیان نور ایجاب می‌کند که راوی چنین ذوقی داشته باشد و بتواند از فرصت‌های موجود حین روایت برای تذکر و یادآوری به مخاطب بهره ببرد. در زیر به برخی از کنایه‌های راوی حین روایت اشاره می‌کنیم:

در پایان هر موضوعی یک تذکر و نتیجه معرفی هم از مطالب گفته شده، مطرح می‌کرد و از آنجایی که این تذکرات و کنایه‌ها به موقع و بجا عنوان می‌شود، تأثیر هم دارد. از طرفی ماهیت راهیان نور ایجاب می‌کند که راوی چنین ذوقی داشته باشد و بتواند از فرصت‌های موجود حین روایت برای تذکر و یادآوری به مخاطب بهره ببرد. در زیر به برخی از کنایه‌های راوی حین روایت اشاره می‌کنیم:

- از غیر خدا نترسید؛
- دشمن فقط از طریق موبایل (فضای مجازی)
- حریف جوانان ما می‌شود؛
- ما برای عملیات خیر واقعاً دقیق و علمی کار
- کردیم؛ شما هم برای این کشور علمی و دقیق کار کنید؛
- تربیت فرزند به روش مادر شهید علم‌الهدی.

- دشمن فقط از طریق موبایل (فضای مجازی)
حریف جوانان ما می شود؛

- ما برای عملیات خیر واقعاً دقیق و علمی کار کردیم؛ شما هم برای این کشور علمی و دقیق کار کنید؛
- تربیت فرزند به روش مادر شهید علم الهدی.

۵. نیازسنجی و مخاطب شناسی

از آنجایی که مخاطبان این روایت دانشجویان یکی از بهترین مراکز آموزش عالی کشورند (دانشگاه صنعتی شریف) و به نوعی بخشی از نخبگان جامعه به شمار می‌روند، راوی با در نظر گرفتن موقعیت علمی مخاطبان در این کاروان دانشجویی، سعی می‌کند حین روایت به جنبه‌های دقیق علمی و نبوغ رزمندگان و فرماندهان در دوران

۷. تشریح جزئیات شناسایی عملیات خیر

یکی از نکات خاص مربوط به عملیات خیبر بحث شناسایی‌های عمیق و گسترده است؛ تاجایی که برخی از عناصر شناسایی و اطلاعات قرارگاه نصرت به کربلا و نجف هم مشرف شدند و مشاهدات خود را در اختیار فرماندهان قرار دادند. راوی به‌عنوان یکی از عناصر شناسایی در عملیات خیبر که از ماه‌ها قبل از عملیات به‌همراه هم‌زمان خود



کاروان بسیج دانشجویی دانشگاه صنعتی شریف تهران - یادمان شهدای طلاییه - ۱۳۹۴/۱۲/۲۳

داغ، خاص می‌باشد. پس راوی باید به این نکات هم توجه داشته باشد که ضمن روایت جذاب جزئیات، حوصله مخاطب و شرایط روایت‌گری را هم در نظر داشته باشد.

۸. اشاره به سختی‌ها در جنگ

راوی حین روایت و تشریح فضای عملیات، بارها به شرایط سخت رزمندگان در شب‌های عملیات اشاراتی کرده، ضمن توصیف صحنه‌های سخت و دشوار، درواقع به دنبال ترسیم واقعیات جنگ در ذهن مخاطب است تا مخاطبان بتوانند در فضای توصیفی ایجادشده توسط راوی بهتر درک کنند که نسل قبل در دوران جنگ چه زحماتی را برای حفظ انقلاب و اسلام متحمل شده‌اند. ازجمله این سختی‌ها شرایط دشوار شناسایی است که راوی شرایطی را که خود تجربه کرده، برای مخاطب توصیف می‌کند.

روزهای سخت و دشواری را برای شناسایی عملیات در منطقه هورالعظیم گذرانده است، حرف‌هایی شنیدنی از جزئیات صحنه‌های مربوط به شناسایی برای مخاطبان خود نقل می‌کند که تازگی دارد و از نظر گستردگی مطالب حائز اهمیت است. از این جهت است که باید بگوییم که مخاطب جوان در این روایت نکاتی را می‌شنود که تابه‌حال نشنیده است. به هر حال، مطرح کردن این خاطرات بکر می‌تواند به جذابیت روایت کمک بسیاری کند.

البته ذکر این نکته لازم است که در پرداختن به جزئیات باید اعتدال رعایت و حوصله جمع در نظر گرفته شود؛ و الا ممکن است یک جابجایی صحبت‌ها و گزارش راوی طولانی و خسته‌کننده شده، به دل‌زدگی مخاطب بینجامد. راوی نباید در دام پرگویی بیفتد؛ چراکه شرایط روایت‌گری در راهیان نور به دلیل نشستن بر زمین خاکی در زیر آفتاب

۹. پیوند عاشورا و جنگ

در تفکر شیعه، عاشورا و امام حسین^(ع) به‌عنوان نماد مقاومت و ایثار و شهادت‌طلبی در راه حفظ دین شناخته می‌شوند. رزمندگان و فرماندهان ما هم در هشت سال دفاع مقدس به‌دلیل انس با مفهوم عاشورا و شهادت، خطوط اصلی جهاد و دفاع را شناختند و بر مبنای همین رویکرد الهی و معنوی و با عشق و شور و حماسه، در جبهه حق علیه باطل نقش‌آفرینی

کرده، تا پای شهادت برای حفظ انقلاب پیش رفتند. راوی این روایت، بر همین مبنا مباحث تاریخی شیعه را به‌خوبی با دفاع مقدس مرتبط می‌کند؛ از جمله برقراری پیوند حماسی میان عاشورا، امام حسین^(ع) و دفاع مقدس. در واقع در این روایت راوی پیوندی معنوی بین هشت سال دفاع مقدس و حرکت

عاشورای امام حسین^(ع) برقرار می‌کند. وی با بیان خاطراتی از رشادت رزمندگان اسلام در طلائی، صحنه‌های عاشورایی دفاع مقدس را برای مخاطبان جوان روایت می‌کند. اوج این ارتباط حماسی آن جایی است که در یکی از شب‌های عملیات خیبر و در شرایط سخت مقاومت، حاج حسین خرازی با تأسی از امام حسین^(ع) در شب عاشورا، یاران و هم‌زمانش را در لشکر ۱۴ امام حسین^(ع) به دور خود جمع کرده، آنها را در رفتن یا ماندن مخیر می‌کند.

به شهید کاظمی گفتند آن روز
داشتی شهید می‌شدی، چطور
بلند شدی و راه رفتی؟ احمد
گفت وقتی ترکش خوردم،
بی‌هوش افتاده بودم. فاطمه
زهر^(س) آمد دستش را کشید
روی زخمم و من بلند شدم.

۱۰. تبیین روش و سیره زندگی رزمندگان

راوی با نقل خاطراتی از زندگی فرماندهان در دوران دفاع مقدس، به جنبه‌های مختلف سبک زندگی رزمندگان اشاره کرده، به این وسیله درصدد است تا الگوهایی را به مخاطبان معرفی کند. راوی در بخشی از روایت ضمن یادآوری خاطره همراهی خود با شهید خرازی در شب عملیات خیبر، به جنبه‌های رفتاری و منش مدیریتی این فرمانده بزرگ اشاره می‌کند که چگونه به بیت‌المال حتی به‌اندازه مصرف یک نوشابه اضافه توجه دارد و پول آن را می‌پردازد. راوی در بخش دیگری از روایت خود، با ذکر خاطره‌ای از قول یک رزمنده لشکر ۱۴ امام حسین^(ع) در عملیات خیبر، به جنبه‌ای دیگر از منش و سبک زندگی رزمندگان اشاره کرده، حفظ وقت نماز را به‌عنوان یک پیام تربیتی از زندگی شهدا در دفاع مقدس برمی‌شمرد و می‌گوید: «یک لحظه به هوش آمدم، دیدم هوا دارد روشن می‌شود؛ گفتم ای وای، نمازم دارد قضا می‌شود. تمام دستم لخته خون بود، ولی تیمم کردم و نگذاشتم نمازم قضا شود...».

۱۱. پرداختن به جنبه‌های تدبیر و عقلانیت در جنگ

یکی از نقاط قوت در روایت‌های راهیان نور، می‌تواند پرداختن به موضوع عقلانیت در جنگ باشد. بسیاری از راویان اتفاقات بزرگ جنگ را صرفاً در پرتو امدادهای غیبی و الهی تشریح می‌کنند و به جنبه‌های عقلانیت رزمندگان و فرماندهان و تلاش‌ها و تدبیرهای آنان، آن‌گونه که باید، توجه نمی‌کنند. مسلماً پرداختن به جنبه‌های مدیریت و تدبیر رزمندگان در عملیات‌ها در

متفاوت است. درواقع می‌توان ضمن خلاصه‌گویی، مطالب را هم کامل عنوان کرد تا حین روایت، شبهاتی از این دست ایجاد نشود. علاوه بر این، توصیف چنین صحنه‌هایی، دلیل نشان دادن رزمندگان است و بهتر است که راویان از چنین روایت‌هایی اجتناب کنند. در بخش دیگری از روایت، راوی درحالی که توضیحاتی درباره مقاطع جنگ می‌دهد، با اشاره‌ای گذرا به عملیات والفجر

مقدماتی، جملاتی را به کار می‌برد که ضمن ناقص بودن، در

ذهن مخاطب هم ایجاد شبهه می‌کنند. راوی می‌گوید: "ما در فکه عمل کردیم و آنجا ۳۰۰۰ شهید جا گذاشتیم." چنین توضیحات ناقصی مسلماً سبب ایجاد شبهه خواهند شد و مخاطب از خودش می‌پرسد اصلاً چه شد که ۳۰۰۰ نفر جا ماندند؛ چرا این شهدا را برنگرداندند؛ چرا پیش‌بینی‌های لازم نشده بود؟ و سؤالاتی از این دست. از طرفی وقتی آمار

بیان می‌شود، باید از صحت آن اطمینان داشته باشیم. راوی باید هم خلاصه بگوید و هم کامل؛ و در این صورت جلوشبهات احتمالی گرفته خواهد شد.

۳. داستان‌سرایی

راوی در بخش‌های مختلف روایت خود به قضایایی اشاره می‌کند که سند و دلیلی برای اثبات آنها وجود ندارد. از جمله داستان ورود یک خودروی عراقی به اهواز در روزهای نخست جنگ و اینکه سرنشینان

کنار توسل و توکل آنها، برای مخاطبان راهیان نور جذاب و شنیدنی خواهد بود. از آنجاکه دانشجویان مخاطبان این روایت‌اند، راوی به فراخور حال و هوای مخاطب، بارها در بخش‌های مختلف به نبوغ و عقلانیت فرماندهان اشاره می‌کند که این‌گونه روایت کردن در نوع خود تحسین برانگیز است.

ب) نقاط ضعف روایت

۱. پراکنده‌گویی

وجود اطلاعات گسترده در ذهن راوی هرچند از نکات مثبت وی می‌باشد، در بخش‌هایی از روایت به پراکنده‌گویی انجامیده که این موضوع به انسجام روایت هم آسیب وارد کرده است. برای مثال راوی در بخش‌های ابتدایی روایت درحالی که به توضیح مقاطع جنگ می‌پردازد، یک‌دفعه به موضوعی دیگر (خاطره مادر شهید علم‌الهدی) اشاره می‌کند و بحث عملیات‌ها را ناتمام می‌گذارد که این موضوع سبب ملال مخاطب و تشویش ذهن او خواهد شد.

۲. توضیح ناقص و ایجاد شبهه

راوی در بخشی از روایت که درحال تشریح مقاطع جنگ قبل از عملیات خیبر است، با اشاره‌ای گذرا به عملیات محرم، توضیحاتی ناقص ارائه می‌دهد و همین موضوع سبب می‌شود که ذهن مخاطب دچار شبهه شود که به‌راستی چه شد که جوانان رزمنده ما در شب عملیات دچار حادثه شدند و تعداد زیادی از آنها در حدود یک گردان غرق شدند؟ هرچند در روایت راهیان نور راوی باید به دلیل کمبود وقت و اقتضای حوصله مخاطب، مطالب را خلاصه بگوید، اما باید توجه داشت که خلاصه بیان کردن با ناقص بیان کردن

هر چند در روایت راهیان نور باید به دلیل کمبود وقت و اقتضای حوصله مخاطب، مطالب را خلاصه بگوید اما باید توجه داشت که خلاصه بیان کردن با ناقص بیان کردن متفاوت است.

۵. آرائه اطلاعات غلط

راوی در روایت خود باید به این نکته توجه داشته باشد که برای تشریح جنایات و اشتباهات دشمن نیازی به سیاه‌نمایی و اغراق در نشان دادن وضعیت دشمن نیست. تشریح فضای اختناق و فساد و شکنجه در عراق توسط حزب بعث نباید سبب شود که ما به گونه دیگری بخواهیم جامعه عراق را ترسیم کنیم؛ بلکه باید از همان

در این میان، به نظر می‌رسد که این اشتباهات بیشتر سهوی است و راوی به دلیل تعجیل در بیان جملات، یک سری از اطلاعات را ناقص بیان کرده است. یا در بخش دیگری از این روایت، راوی به دلیل تأکید بیش از اندازه بر شخصیت شهید علی هاشمی، پیشنهاد عملیات در هور را به این شهید بزرگوار نسبت می‌دهد. در صورتی که طبق اسناد موجود، موضوع عملیات در هور از همان عملیات والفجر مقدماتی در

روایت که به مأموریت لشکر ۱۴ امام حسین^(ع) در طلائیة اشاره می‌کند، صحنه شهادت رزمندگان لشکر ۲۷ را که در گل‌ولای منطقه گیر کرده‌اند و رزمندگان لشکر ۱۴ مجبور می‌شوند از روی آنها رد شوند، تشریح می‌کند. نقل این گونه اخبار و صحنه‌های دلخراش اگر صحیح هم باشند، پسندیده نیست.

۷. روایت کردن بر مبنای الهام

در راهیان نور روایت کردن بر مبنای الهامات و خواب، محل احتیاط و تأمل است. در سرزمینی که هزاران رزمنده و صدها فرمانده به نقش آفرینی در دفاع مقدس پرداخته و حماسه آفریده‌اند، ضرورتی ندارد که به جنبه‌های الهام و خواب پرداخته شود. بیان خاطرات رزمندگان و کارهای بزرگی که فرماندهان جوان ما در دوران جنگ انجام داده‌اند،

روایت آقای اسماعیل زاده از نظر پیوستگی مطالب و تناسب روایت با مخاطبان اثربخش و جذاب بود، یکی از جنبه‌های مهم در این روایت، اشاره مکرر راوی به خلاقیت، نبوغ، ابتکار و تلاش مجاهدانه و مخلصانه رزمندگان و فرماندهان جنگ در طرح‌ریزی و اجرای عملیات‌ها بوده است.

هر کدام می‌تواند به عنوان معجزه‌ای در ذهن مخاطبان امروز نقش بندد. پس حیف است که در چنین فضای معرفتی و حماسی، روایت خود را بر مبنای خواب و الهام بیان کنیم. هر چند این الهامات بیشتر جنبه شخصی دارند و اگر درست هم باشند، نقل آنها در هر جمعی صحیح نیست. راوی در این روایت در دو مورد به الهام شهید حسین خرازی و شهید احمد کاظمی درباره زمان شهادتشان اشاراتی می‌کند که با توجه به توضیحات گفته شده، بیان این الهامات در روایت وی ضرورتی نداشت.

ذهن فرمانده سپاه (محسن رضایی) شکل می‌گیرد و از آن پس به علی هاشمی ابلاغ می‌شود که کار شناسایی در هور را شروع کند. اما راوی در این روایت به مخاطب این گونه القا می‌کند که گویی شهید هاشمی مبتکر و طراح این عملیات بوده است. هر چند نمی‌توان زحمات گسترده شهید هاشمی و هم‌زمانش در قرارگاه نصرت و همچنین نقش مؤثرشان را در عملیات خیبر کتمان کرد، همین نکته ساده ممکن است ناخواسته زمینه‌های تحریف تاریخ جنگ را به وجود آورد.

در بخش‌های مختلف روایت، راوی چند آمار را اشتباه بیان می‌کند. طبق اسناد تعداد قایق‌های آماده شده برای عملیات خیبر حدود ۵۶۰ تا بوده است که راوی به صورت احتمالی و تقریبی می‌گوید: «۲۰۰، ۳۰۰ تا قایق می‌خواهند بزنند به هور». این آمار ممکن است در یک نگاه اهمیت چندانی نداشته باشد، اما از نگاه تاریخی و علمی، این گونه روایت‌ها در آینده به تاریخ جنگ آسیب خواهد زد. در یک مورد دیگر راوی تعداد شهدای لشکر ۲۷ محمد رسول الله^(ص) در طلائیة را ۱۰۰۰ نفر عنوان می‌کند که این آمار هم غلط است.

۶. بیان صحنه‌های دلخراش شهادت نیروها

روایت راویان در راهیان نور باید هدفمند و با دقت و توجه به جنبه‌های معرفتی و حماسی آن باشد. در بیان حماسه‌ها و لحظات شهادت رزمندگان، به جای پرداختن به جزئیات اجساد شهدا و تشریح صحنه‌های دلخراش شهادت رزمندگان، باید اولویت راوی در این موقعیت‌های حماسی تأکید بر شهادت طلبی و جنگیدن با امکانات کم و انگیزه‌های جهادی رزمندگان باشد. راوی در بخشی از این

[illegible]

جمع بندی

روایت، اشاره مکرر راوی به خلاقیت، نبوغ، ابتکار و تلاش مجاهدانه و مخلصانه رزمندگان و فرماندهان جنگ در طرح‌ریزی و اجرای عملیات‌ها بوده است که به‌حق این موضوع توسط راوی برای مخاطبان دانشجو که بخشی از نسل جدید انقلاب محسوب می‌شوند، تبیین شد.

به‌طور کلی می‌توان گفت این روایت هر چند نقاط قوت زیادی داشت، باز هم از روایت جامع و کامل در راهیان نور فاصله داشت؛ که به برخی از نقاط ضعف عمده روایت در بخش تحلیل محتوایی آن اشاراتی شد. در مجموع، روایت حاضر از نظر محتوایی دارای صبغه عملیاتی و حماسه‌بود.

راوی در این روایت، با طرح واقعیات و بخشی از سختی‌های جنگ تحمیلی، تحلیلی کلی و آموزنده را از مقاومت مردمی در برابر دشمن ارائه می‌دهد. روایت آقای اسماعیل‌زاده از نظر پیوستگی مطالب و تناسب روایت با مخاطبان اثربخش و جذاب بود، اما کاستی عمده در این روایت که به‌وضوح احساس می‌شد، این بود که اطلاعات گسترده راوی که در روایت وی نیز مشهود است، روایت را دچار پراکندگی کرده و بعضاً حین روایت به‌دلیل شاخه‌به‌شاخه‌شدن مباحث، انسجام روایت دچار خدشه شده است. یکی از جنبه‌های مهم در این



طلائیّه، سرزمین طلایه‌داران عشق و معرفت

روایت حجت‌الاسلام نری‌میرا در یادمان طلائیّه

تهیه و تنظیم: سیدمحمد طباطبائی*

چکیده		

حجت‌الاسلام نری‌میرا جنگ را با لباس روحانیت و در کسوت فرماندهی در واحدهای گردان تجربه کرده است و خاطرات زیادی را از سال‌های دفاع مقدس در ذهن دارد. در عملیات رمضان در محور زید و طلائیّه در میان موانع پیچیده مثلی دشمن گرفتار و به‌همراه تعدادی از هم‌زمانش به‌دست دشمن بعثی اسیر می‌شود. خاطرات زیادی از دوران اسارت و همراهی با حاج آقای ابوترابی در اردوگاه‌های عراق دارد. وی بعد از پایان اسارت، علاوه بر درس و طلبگی در حوزه علمیه قم، و دوره‌های تخصصی روایت‌گری راهیان نور و دفاع مقدس را در مرکز سیره شهدا گذرانده است. مدتی هم عضو گروه تفحص شهدا بوده و در یافتن پیکر شهیدان مشارکت داشته است و به‌عنوان راوی روحانی استقراری در منطقه طلائیّه در کنار کاروان‌های راهیان نور حضور دارد. حجت‌الاسلام نری‌میرا، جمعه ۲۱ اسفند ۱۳۹۴ ساعت ۱۱ در جمع دانشجویان دانشگاه ایلام در سهراهی شهدا، روایت خود را با تشریح جغرافیایی منطقه آغاز و در چند محور، موضوعات موردنظر خود را برای مخاطبان بیان کرد: ۱. تشریح مختصر عملیات خیبر. ۲. بیان سیره عملی شهدا. وی در پایان، باتوجه به اینکه مخاطبان اصلی این روایت جمعی از دانشجویان بودند، با گریز به احادیث و روایات، تلاش در تحصیل علم و تهذیب نفس را به‌عنوان دو درس مهم از راهیان نور مطرح کرد. در نوشتار پیش‌رو ابتدا متن روایت و پس از آن نقد و ارزیابی درج خواهد شد.

واژگان کلیدی: روایت طلائیّه، یادمان طلائیّه، عملیات خیبر، سیره شهدا، روایت نری‌میرا

متن روایت

جغرافیای طلائیّه

هور یعنی تالاب. مرداب‌ها، تالاب‌ها پر از نیزار و گیاهان مردابی و پر از چولان و گیاهان مردابی و بخش کوچکی از خاک ایران است. بخش اعظم این هور می‌خورد به هورالعظیم عراق و از آنجا تا ۶۰۰ کیلومتر امتداد پیدا می‌کند تا نزدیکی‌های کربلا و نجف و حدوداً یک‌سوم جنوب عراق را این هورها پر می‌کند و مردم در کنار هورها در چند روستا زندگی می‌کردند. پس اسم هور چی بود؟ هورالهیوزه. وصل به کجا می‌شود؟ هورالعظیم عراق. تا کجا کشیده

«این سرزمینی که در آن هستید [طلائیّه است]. شاید اسم طلائیّه به این معنا بوده که این زمین به‌خاطر زیادی آب این هور و تالاب‌ها از دور که نگاه می‌کردیم مثل سراب می‌درخشیده و چون بعد گل و نمک رسوب می‌کند و بالا می‌ماند و یک حالت درخششی [دارد]. در اینجا یک هوری هست به نام هورالهیوزه، شهر هیوزه در امتداد همین هور است.

*. کارشناس مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس

طلائیه، سرزمین طلایه‌داران عشق و معرفت

می‌شود؟ تا کربلا و نجف، اطراف کربلا و نجف هم همین هورها هستند. اینجا مردم عشایر زندگی می‌کردند و از راه صید ماهی و صید پرند و پرورش دام مخصوصاً گاو میش، اموراتشان را می‌گذراندند. اینجا نیزارها و گیاهان مردابی خیلی بلندی وجود داشت تا سال ۶۰-۵۹ که جنگ شروع شد.

مقامات عراقی ۲، ۳ ماه قبل از تجاوز علیه ایران، در مرز اردن با معاون وزیر خارجه امریکا دیدار کردند و آنها بهشان قول دادند که تمام پشتیبانی لجستیکی، اطلاعاتی و نظامی را فراهم کنند. قول دادند که تمام کشورها را با آنها همراه کنند. فقط همین را بگویم که هیچ کشوری نبود که با عراق همراه نباشد، جز سوریه. حافظ اسد خودش خط اول مبارزه و رهبری جبهه مقاومت را در جنگ اعراب با اسرائیل بر عهده داشت و می‌دانست که این طرح، طرح اسرائیلی - امریکایی است و با آنها وارد این معامله نشد. ایشان از همان اول با ایران وارد مذاکره شد و کمک می‌کرد و سعی می‌کرد اتحاد عرب ازهم بپاشد تا علیه ایران اقدام نکند. بالاخره صدام داعیه قادسیه داشت. قادسیه جنگی بود که در صدر اسلام اتفاق افتاد و در آن ایران توسط اعراب مسلمان به اشغال درآمد. صدام می‌گفت من رهبر قادسیه دوم هستم؛ یعنی می‌خواهم رهبر کشورهای عربی باشم و باید ایران را در این جنگ شکست بدهم. با این خیال خام به سرزمین ایران حمله کرد. خب شما هم نتیجه‌اش را دیدید که در همان روزهای اول، صدام متوقف شد. فقط توانست بعضی از این بیابان‌ها را بگیرد، شهر هویزه، سوسنگرد، بستان و خرمشهر را اشغال کرد و در مقابل سد فولادین رزمندگان متوقف شد.

تهاجم دشمن از محور طلائی به تا دب حردان

یک فلش عملیاتی دشمن از محور طلائیة یعنی از همین محور بود که به سمت اهواز حرکت کردند. یک فلش [حمله] هم از شلمچه هجوم آوردند، با این هدف که خوزستان را بگیرند. چون اینها [دشمن بعثی] مدعی بودند که خوزستان، عربستان است؛ یعنی می گفتند خوزستان باید مال ما باشد. صدام قرارداد [۱۹۷۵] را پاره کرد. در سال ۱۹۷۵ میلادی، قرارداد صلحی بین ایران و عراق در الجزایر برقرار شد به نام قرارداد الجزایر. بعد از مدتی صدام ادعا کرد کل شرق و غرب شط العرب مال ما است. اینها [عراق] تا نزدیکی های اهواز - ۱۰ کیلومتری اهواز - آمدند و در منطقه ای به نام "دب حردان" متوقف شدند. از اینکه هیچ کس جلوشان نبود، ترسیدند و گفتند نکند دام تاکتیکی ایرانی ها باشد. درحقیقت هیچی نبود، ارتش نبود و اینها ترسیدند و همان جا [دب حردان] متوقف شدند. خطشان را در ۱۰ کیلومتری اهواز قرار دادند. شعار صدام هم این بود که ۳روزه خوزستان و یک هفته ای تهران را اشغال می کنیم. [صدام] با خبرنگارها توی استادیومی در بغداد مصاحبه می کرد و آنجا اعلام کرد که من هفته دیگر با شما در تهران صبحانه می خورم. در اینجا هیچ مقاومتی مقابل آنها شکل نگرفت، اما در محورهای مثل شلمچه یا



روایت حجت الاسلام نری میسا - یادمان شهدای طلایه - ۱۳۹۴/۱۲/۲۱

عملیات خیبر

با تصرف جاده‌ای که امتداد همین پد است، راهی به جزایر باز کنند و جناحی فراهم بشود و بتوانند جزایر را از زیر فشار آتش دشمن بیرون بیاورند. بالاخره این جاده تأمین نشد. شرایط جزایر سخت شد و اگر از آنجا عقب‌نشینی می‌کردیم، شکست سختی برای ما بود. امام فرمودند جزایر باید حفظ بشود. نیروها و فرماندهان گفتند حالا که امام فرمودند جزایر باید حفظ بشود، ما تا آخرین قطره خونمان اینجا مبارزه می‌کنیم؛ یا کشته می‌شویم یا جزایر را حفظ می‌کنیم.

حجم سنگین آتش و بمباران دشمن در طلایه

بمباران‌های دشمن شدیدتر شد. ۳۰ فروند هواپیما بمباران می‌کرد، یک دقیقه بعدش دوباره ۳۰ فروند دیگر می‌آمد؛ ۳۰ تا، ۴۰ تا مثل دسته‌های پرند و بمباران‌های خیلی شدید. اولین بار بود که عراق در این منطقه سلاح شیمیایی به کار می‌برد. سلاح

در سال ۶۲ عملیاتی اینجا طراحی شد به نام عملیات خیبر؛ سوم اسفند ۶۲. بچه‌ها به جزایر مجنون حمله کردند و جزایر مجنون که جزایر نفتی عراق است تصرف شد. هدف ما این بود که جاده بصره - عماره - بغداد را قطع کنند. بچه‌های ما عملیات خیبر را اینجا انجام دادند و جزایر را آزاد کردند، ولی تحت فشار قرار گرفتند. وقتی ارتش عراق به حمله ایران پی برد، لشکرهای زرهی، گارد ریاست‌جمهوری، هلیکوپترها و هواپیماها را فرستاد مقابل جزیره و آنجا را زیر آتش گرفت. جزیره یک فضای خیلی کمی هست، مثلاً ۱۰ کیلومتر در ۱۵ کیلومتر؛ این قدر آتش آنجا شدید شد که می‌گویند خاک جزیره مثل دیگ جوش می‌جوشید. بمباران شدید و آتشباری خیلی شدید که حفظ جزایر خیلی سخت شد. تنها راهی که مانده بود اینکه از طلایه، از همین‌جا، پشت سر شما بیایند و

می‌بینی. زخمی‌ها را واری می‌کرد. پدر آمد کنار اجساد شهدا، کنار یک شهیدی زانو زد و نگاه کرد. دید که پسرش، پسر جوان ۱۶، ۱۷ ساله‌اش، سر در بدن ندارد. یک نگاهی کرد گفت السلام علیک یا اباعبدالله^(ع). خم شد و رگ‌های گردن پسرش را بوسید، بدون اینکه اشکی بریزد. بلند شد آمد پیش من، پیش فرمانده، گفت خیلی خوشحالم که توی این لحظات آخر، پسر من را به من نشان دادید؛ من تازه فهمیدم

در کربلا بر اباعبدالله^(ع) چه گذشت. پدر هم فانسقه‌اش را محکم کرد و رفت جلو و صبح دیدم که پدر هم جزء شهدا بود. اینها هم مثل شهدای کربلا ...

حاج حسین خرازی قبل از اینکه در طلائیه به خط بزنند، نیروهایش را جمع کرد و گفت بچه‌ها، می‌دانید خب این طلائیه، همه آنهاپی رفتند، افتادند و همه

شهید شدند. حاج همت با لشکرش رفته. بچه‌ها، همه نیروها رفتند، ما هم احتمالاً امشب شب آخرمان هست؛ هرکسی در دلش ضعفی هست، شک و تردیدی هست، برگردد. هرکسی می‌خواهد بیاید با من هم‌قسم بشود تا آخر مبارزه کند، فقط بماند. بچه‌ها سرشان را انداختند پایین و گریه کردند. [گفتند] حاج حسین، تو فرمانده‌ای؛ تا حالا کی گفתי بروید جلو، ما نرفتیم. ما یاران بی‌وفا نیستیم، ما شیعیان علی^(ع) در کوفه نیستیم که تو را تنها بگذاریم. تو فرمان بده، ما با

قدم زدید، گفتید چقدر هوای خوب، چقدر هوای دل‌انگیز و نسیم صبحگاهی قشنگی است، خیلی هوای بهاری خوبی است، اما این نسیم بهاری با این بمب‌های شیمیایی وقتی روی سر بچه‌ها می‌زدند، این بچه‌ها یک لحظه فقط وقت داشتند که نگاهشان را به افق بدوزند. نگاهشان را به افق می‌دوختند و می‌گفتند یا فاطمه^(س)، حالا فهمیدیم که درد پهلوی یعنی چی. بچه‌ها مثل برگ درخت، اینجا روی زمین می‌افتادند و شما مهمان واقعی شهدا هستید. شما دارید همان جایی قدم می‌زنید که بچه‌ها به خاک افتادند. آخرین نواهایشان هم نواهای یا فاطمه^(س)، یا مهدی^(عج)، یا زهرا^(س)، یا حسین^(ع) بود. گفت داشتیم می‌آمدم و از کنار این پد حرکت می‌کردم، خوردم به یک چیزی؛ نگاه کردم دیدم یک بسیجی جوان یا نوجوان افتاده توی خاک. بدنش رفته داخل خاک و گردن و کتفش از خاک بیرون است. نشستم گل‌ولای را از صورتش پاک کردم، گفتم برادر کاری هست برای انجام بدهم؟ یک نگاهی به من کرد و گفت نه، چند نفسی بیشتر از من نمانده، بدنم تکه‌تکه است، فقط خواهش می‌کنم اولاً من را تنها بگذار، بگذار این لحظات آخر خودم با خدای خودم خلوت کنم، ثانیاً بروید جلو که خط را بشکنید، نگذارید این متجاوزین، اینها توی خاک ما بمانند. یک بسیجی ۱۶، ۱۷ ساله این‌طوری می‌گوید.

گفت که فرمانده بودم، دیدم پدری آمد گفت پسر من را نمی‌بینم؛ یک ساعتی هست که پسر من را نمی‌بینم. فرمانده می‌گفت من می‌دانستم پسرش شهید شده، بهش گفتم آنجا یک تعدادی زخمی کنار خاکریز گذاشتیم، برو توی زخمی‌ها ببین فرزندان را آنجا

دشمن تمام تمرکز نیروهایش را روی طلائیه قرار داده بود. فرمانده دشمن می‌گوید من طوری آتش را متمرکز کردم که یک میلیون و ۲۰۰ هزار گلوله در ساعت اول در همان اوایل عملیات به این زمین بخورد.

راه ظهور را، جاده ظهور را باز کنیم تا این پرچم را تحویل صاحبش بدهیم. و امروز بعضی از دوستان ما، رزمندگانی که باقی مانده بودند و خیلی از جوانان حال حاضر، این پرچم را، علم انقلاب را گرفتند و رفتند در کنار حرم عقيله زينب^(س) کوبیدند. رفتند آنجا و شهید می‌شوند. آنها سنگ‌هایشان، خاک‌ریزهایشان را بردند کنار مرز اسرائیل که بگویند ما آرمان شهدا، آرمان امام را فراموش نمی‌کنیم؛ هر جا ظالمی هست، مبارزه هم هست؛ هر جا ظلم و ظالمی هست، مبارزه هم هست. سفارش امیرالمؤمنین^(ع) است: "کنونا للظالم خصماً و للمظلوم عوناً"؛ برای مظلوم در هر کجای عالم باشد، باید کمک باشید، یاور باشید. بچه‌ها رفتند آنجا تا امانت خون شهدا را حفظ کنند. بچه‌ها، ما اهداف خیلی بلندی داریم، این اهداف بلندمان را تا ظهور امام زمان^(عج) باید ادامه بدهیم. شهدا بخشی از این راه را باز کردند، ما هم باید این رسالت آنها و پرچم آنها را به دوش بگیریم و بخش دیگری از راه را باز کنیم و ان‌شاءالله ما هم ادامه‌دهنده این مسیر خواهیم بود.

عهد ما با شهیدان؛ تحصیل علم و تهذیب نفس

زراره خدمت امام صادق^(ع) رسید و از امام صادق^(ع) سؤال کرد شما مهدی موعود هستید؟ امام صادق^(ع) فرمودند همه ما اهل بیت، مهدی هستیم؛ یعنی هدایت‌گر هستیم، لکن مهدی موعود من نیستم، مهدی طول می‌کشد که بیاید. زراره عرض کرد که آقا جان، خب وظیفه ما، تکلیف ما تا زمان ظهور مهدی چی است؟ آقا امام صادق^(ع) فرمودند یا زراره، به شیعیانم بگویید وظیفه شما دو چیز بیشتر نیست:

سر و جان می‌رویم. این بچه‌ها با فرمانده‌شان یکی شدند، حرکت کردند و آمدند اینجا. گفت دیدم در آن تاریکی، یک سربازی بلند شد و توی تاریکی به عقب رفت، پیش خودم گفتم خب انسان ممکن است گاهی ترس هم داشته باشد دیگر. گفت داشتیم می‌جنگیدیم، نزدیکی‌های سحر دیدم آن سرباز یا بسیجی کنار من ایستاده و دارد می‌جنگد. بهش گفتم فلانی تو دیشب رفته بودی؟ گفت بله، به خدا دیشب ترسیدم؛ داشتم می‌رفتم، همین‌طور که می‌رفتم، یک‌دفعه این فکر آمد توی ذهنم که اگر روز قیامت بی‌بی دو عالم، فاطمه زهرا^(س) از من سؤال کند اگر تو کربلا بودی حسین را هم تنها می‌گذاشتی؟ برگشتم گفتم من کسی نیستم که حسین را تنها بگذارم. و آمد جنگید و در کنار من به شهادت رسید. رزمندگان

این محل و پرچم‌هایی که کنار این دژ هست، محل حرکت رزمندگانی بود که می‌گفتند وقتی شب عملیات می‌آمدیم اینجا، اجساد گردان‌ها و نیروهای که قبل از ما بودند همه افتاده بودند روی زمین و ما از روی شهدا و مجروحین حرکت می‌کردیم و می‌آمدیم.

ما اینجا صحنه‌های عشق و صحنه‌های فداکاری ایجاد کرده‌اند؛ صحنه‌هایی که همه‌اش برگرفته از الگوهای کربلا بود.

مدافعان حرم در امتداد راه شهدا به سوی ظهور

خب بچه‌ها، رزمندگان و شهدا این علم را گرفتند و آوردند تا اینجا. بخشی از مأموریت را انجام دادند و بخشی از مأموریت به عهده ما بازماندگان است و آن پرچم را، پرچم ظهور را آوردند تا اینجا. ما باید این

این پدیده قرن است؛ مصطفی چمران، پدیده قرن است؛ افکارش خیلی عجیب و غریب است. مصطفی چمران می‌گفت که من می‌خواهم در سنگر علم پیش بتازم تا دینم را با علمم حفظ کنم. درواقع به این سفارش امام صادق (ع) عمل کرد. وقتی به چمران خبر رسید، امام موسی صدر بهش خبر داد که در جنوب لبنان بچه‌های شیعه در فقر و فلاکت زندگی می‌کنند، زندگی امریکا

را رها کرد. خانمش آمد یکی دو سه ماه با بچه‌ها ماند بعد گفت مصطفی، من نمی‌توانم توی این فقر و فلاکت زندگی کنم؛ من دختر امریکایی هستم. خانمش برگشت امریکا، ولی مصطفی ماند. او با امام موسی صدر جنوب لبنان را بار آورد و تربیت کرد؛ لبنان و حزب‌الله را تربیت کرد. مصطفی

چمران با آن علم و آن تقوا؛ سفارش امام صادق (ع) هست که تا قبل از ظهور به علم مسلح بشوید، به تعقل مسلح بشوید و خودتان را حفظ کنید. مصطفی چمران توی امریکا نماز شبش ترک نشد، توی امریکا روزه‌اش ترک نشد. مصطفی چمران تمام تربیت‌های اسلامی را، تمام دستورات اسلامی را در امریکا رعایت کرد. گفت من می‌خواهم در سنگر علم، مبلغ دینم باشم. حالا ان شاء الله این حرکت را ما ادامه می‌دهیم.

تحصیل علم و معرفت و تهذیب نفس. علم خودتان، تعقل و اندیشه خودتان را، علم تنها نه، تعقل و اندیشه، تفکر، پویایی، خلاقیت را بالا ببرید و خودتان را از گناهان حفظ کنید تا زمان ظهور. پس ما تا قبل از ظهور امام زمان (عج) در این ایام، ایام غیبت دو تکلیف داریم؛ تحصیل علم و معرفت. ایرانی باید علمش را به قله‌های جهان برساند. در روایت هم هست که علم اگر در کهکشان‌ها باشد، ایرانی‌ها به آن دست پیدا خواهند کرد.

تکلیف‌مداری مصطفی چمران

من یک سفر مکه بودم و یک آقای بود به نام دکتر عزیزی اصفهانی. ایشان برای من تعریف کرد که وقتی من خیلی سال پیش، چهل سال پیش رفتم دانشگاه مریلند امریکا درس بخوانم، گفتند یک جوان ایرانی در دانشگاه مریلند کنفرانس علمی دارد و از اقصی نقاط امریکا آمده بودند. می‌دانید که امریکا قاره پهناوری است؛ بعضی جاها باید ساعت‌ها پرواز کنند تا برسند به یک منطقه دیگر. از اقصی نقاط امریکا دانشمندان و استادان می‌آمدند تا کنفرانس علمی این جوان ایرانی را گوش کنند. گفت من هم توی این کنفرانس حاضر شدم. دیدم یک جوانی است به نام مهندس مصطفی چمران. این قدر خوشحال شدم و به خودم بالیدم که در این گوشه دنیا یک جوان ایرانی با آن چهره حزب‌اللهی دارد کنفرانس علمی می‌دهد. از تمام دانشگاه‌های دنیا دارند جمع می‌شوند، می‌آیند تا کنفرانس علمی این جوان را ببینند. گفت از چند نفر از دکترها و دانشمندان سؤال کردم، گفتند

پدر آمد کنار اجساد شهدا، کنار یک شهیدی زانو زد و نگاه کرد. دید که پسرش، پسر جوان ۱۶، ۱۷ ساله‌اش، سر در بدن ندارد. یک نگاهی کرد گفت السلام علیک یا ابا عبدالله (ع). خم شد و رگ‌های گردن پسرش را بوسید.

طلایه‌داران عشق و معرفت

من صحبتی با شما خواهران دارم. گاهی خودم می‌آیم اینجا، یک مقداری می‌نشینم، توی حال خودم می‌روم. می‌خواهم ببینم صدای این شهدا را می‌شنوم. آن لحظه‌ای که مجروحان، توی همین سهراهی شهادت که شما نشستید افتاده بودند و تانک‌ها می‌آمدند روی بدن این مجروح‌ها حرکت می‌کردند. شما صدای این شهدا را می‌شنوید، می‌بینید این بچه‌ها که اینجا افتادند، بدن‌ها پاره‌پاره، استخوان‌ها شکسته، توی لحظه‌های آخر، مادرشان را صدا می‌کنند؛ می‌پینید؟ اگر خوب توجه کنید، هم می‌بینید، هم می‌شنوید. گاهی من آن زمان‌ها می‌دیدم این بچه‌ها وقتی شب از نیمه می‌گذشت، نوجوان بود، جوان بود، می‌آمدند توی این خاکریزها، توی این سنگرها دعا می‌کردند، الهی العفو می‌گفتند. وقتی نگاه می‌کردی می‌دیدی این چهره هنوز مو روی صورتش نبود، ولی الهی العفو می‌گفت. اشک می‌ریخت و دعا می‌خواند که خدایا شهادت را نصیبم کن، اللهم الرزقنی توفیق الشهادة. یکی‌شان، صبح بهش گفتم تو چه گناهی کردی که این جور می‌گویی العفو؟ گفت من خیلی گناه کردم، من از خدا غافل هستم. نوجوان بود ها! من از خدا غافل هستم. گفتم حالا چرا شهادت می‌خواهی؟ گفت می‌دانم که شهادت آخرین درجه تکامل است؛ می‌خواهم به آخرین درجه تکامل، به اوج تکامل برسم. صدای بچه‌ها را توی این صخره‌ها باید بشنوید؛ صدای بچه‌ها باید شنیده بشود. حاج حسین خرازی همین پایین‌تر، دستش از تنش جدا شد. می‌دانید وقتی دست جدا بشود چقدر خون می‌رود؟ ضعف انسان را فرامی‌گیرد. بعدها خودش برای مادرش و دوستانش، برای آقا رحیم صفوی تعریف کرده بود که وقتی دستم

جدا شد، روحم داشت از پیکرم جدا می‌شد؛ همین‌طور رفتم بالا، رفتم بالا ... یک‌دفعه وقتی دیدم دارم از بدنم جدا می‌شوم، از جسمم جدا می‌شوم، گفتم خدایا، من هنوز خیلی مأموریت‌ها توی دنیا دارم که انجام نداده‌ام؛ خدایا من هنوز کاری برای انقلاب نکرده‌ام؛ خدایا من را برگردان. یک لحظه احساس کردم توی جسمم هستم و از درد شدید رنج می‌برم. بردندش بیمارستان و دست قطع‌شده‌اش را جراحی کردند. بعد از ۳ روز برگشت توی منطقه که دوباره فرماندهی کند، رزم کند. نرفت استراحت کند. حاج حسین خرازی، حاج حسین خرازی شد به‌خاطر اینکه طلایه‌دار عشق بود. بچه‌ها نتوانستند خط طلایه را بشکافند، باز کنند و خودشان را به مجنون برسانند، اما مجنون تمام عشق‌ها شدند. مجنون همه لیلی‌های عالم شدند. این خط زمینی طلایه را باز نکردند، اما معبری از عشق از جنس نور به آسمان باز کردند. این طلایه بچه‌ها را طلایه‌داران عشق کرد؛ طلایه‌داران و پیشگامان عشق و معرفت. شما نمی‌دانید، ما هم نمی‌دانیم که این شهدا کجا زندگی می‌کنند؛ در چه عالمی هستند؟ لاله‌الله. این زمین، زمین طلایه است، مقتل عشق، مقتل این بچه‌ها. ان‌شاءالله که ما در این طلایه ارتباط قلبی با شهدا برقرار کنیم.

حجاب؛ توصیه غیرمستقیم شهدا

من فقط اینجا یک نکته ذوقی به شما بگویم. این شهدا وقتی شما وارد منطقه شدید، از اتوبوس‌های تان پیاده شدید، گفتند خواهرها رسیدند. این شهدا بلند شدند، گفتند خواهرها آمده‌اند؛ چه صبح دل‌انگیزی، خواهرها با حجاب مثل فاطمه زهرا^(س) برای زیارت ما آمده‌اند. آن روز کسی بالای سر این برادرها نبود، اما امروز



کاروان بسیج دانشجویی دانشگاه ایلام - یادمان شهدای طلایه - ۱۳۹۴/۱۲/۲۱

مهدی، ولدی مهدی. یکی هم توی عصر عاشورا صدای خردشدن را شنید. یک خواهری صدای خردشدن استخوان برادرش را شنید. ده نفر آمدند، این اسبها را نعل تازه زدند، این قدر روی جنازه شهدا تاختند که همسری مثل رباب صدای خردشدن استخوانها را شنید؛ دخترکی مثل سکینه صدای خردشدن استخوانها را شنید. خیلی از این رزمندهها هم توی آن لحظهها صدای خردشدن استخوانها را شنیدند؛ صدای خردشدن استخوانی که همراه با فریاد توسل به حضرت زهرا^(س) بود. مگر می شود فاطمه زهرا^(س) بچه هایش را توی این دشت طلایه تنها بگذارد. آن مادر شهید گفت پسر من اینجا شهید شد؛ توی عالم خواب دیدم که شهیدم به من می گوید مادر، تو فکر می کنی ما اینجا بی مادر هستیم؟ شبها که اینجا ساکت می شود، یک بانوی نورانی ای می آید شهدا را صدا می کند. شهدا از دل خاک بلند می شوند، دور این

خواهرها از اقصی نقاط عالم می آیند، به این خاکها چشم می دوزند، نگاه می کنند به این خاکها، خونها و قطعات استخوان آنها را مورد خطاب قرار می دهند و می گویند السلام علیکم یا انصار دین الله؛ سلام بر شما ای یاران خدا، یاران فاطمه^(س)، یاران امیرالمؤمنین^(ع). هر شهیدی مأموریت دارد یک خواهر را توی این منطقه همراهی کند. هر شهید مأموریت دارد دست یک برادری را بگیرد، بیاورد توی این منطقه. شهدا از شما پذیرایی می کنند؛ این حال خوششان نشانه این است. این شهدا به شما عنایت دارند. تا حالا صدای خردشدن استخوان شنیده اید؟ شنیده اید که یکی زیر شنی های تانک مادرش را صدا بزند؟ تاریخ شنیده است. یک کسی بین در و دیوار له شد، استخوان هایش شکست، صدا زد ولدی مهدی ادر کنی؛ فرزندم مهدی کجایی؟ اول صدا زد پدر؛ دید که پدر نیست. بعد صدا زد همسر، دید که دست همسر بسته است. صدا زد

راهیان نور باید همیشه مورد توجه باشد که نیاز مخاطب نقش مهمی در تعیین مسیر و سیاق روایت خواهد داشت. عمده راویان سیره شهدا در روایت‌هایشان، اولویت عملیاتی و نظامی ندارند و بیشتر روایت آنها صبغه معنوی و معرفتی دارد. اما جا داشت راوی با توجه به مخاطبان که همگی از دانشجویان بودند، درباره عملیات خیبر و موضوعات مربوط به محورهای مختلف عملیات بیشتر توضیح می‌داد. راوی در این بخش به موضوعات زیر پرداخت:

۱. تشریح مختصر جغرافیای منطقه

در این بخش راوی به صورت کلی توضیحاتی درباره جغرافیای هور و طلائیه داد و با تشریح موقعیت هورالعظیم و هورالهویزه در ایران و عراق، توضیحاتی را درباره اهمیت جغرافیایی این منطقه برای ایران و عراق بیان کرد.

۲. مروری بر تاریخ جنگ

در این بخش راوی توضیحات خوبی درباره زمینه‌های جنگ بیان کرد و با اشاره به قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر، اهداف عراق از تهاجم به ایران را برشمرد. وی در این بخش از روایت، در چند مورد اطلاعات نادرستی را به مخاطبان منتقل کرد. هرچند این اطلاعات اشتباه خللی در مسیر کلی روایت ایجاد نمی‌کند، بهتر است که راوی اطلاعات آماری و عددی را دقیق بیان کند. که در بخش نقاط ضعف بدان اشاره خواهد شد. شاید در وهله نخست به نظر چندان مهم نباشد، اما اگر دقیق بنگریم، اطلاعات آماری غلط از این دست به مرور به تاریخ جنگ آسیب خواهد زد.

بانو حلقه می‌زنند، بی‌بی دو عالم چادر خاکی‌اش را به سر همه ما می‌کشد. مادر، نیمه‌های شب انسان‌های نورانی می‌آیند اینجا برای زیارت ما. به ما می‌گویند فرزندانم، شما برای فرزند من، جانتان را، خونتان و بدنتان را دادید؛ مگر می‌شود شما را فراموش کنم؟ یا فاطمه زهرا^(س)...

بعد از صحبت‌های من یک مقداری با خودتان خلوت کنید. هر جای این خاک نشستید، همان جا

یک شهیدی افتاده است.

این طلائیه است، سهرای

شهادت است؛ جایی خالی

از شهید نیست. ما فقط

توانستیم چند تا از این

شهدا را تفحص کنیم. با

این برادرانتان هم‌نجوا

بشوید، هم‌نوا بشوید. از

آنها بخواهید کمکتان

کنند، از آنها رازورمز

موفقیت خودتان را طلب

کنید؛ آنها هم به شما

عنایت می‌کنند. همین‌طور که نشستید یک سلامی

به امام بی‌کفن بدهیم، السلام علیک یا ابا عبدالله و

علی‌الارواح‌التی حلت بفنائک ...»

ارزیابی روایت

الف) مباحث نظامی و عملیاتی

راوی که از روحانیون و راویان مرکز سیره شهدا است، در این روایت کمتر به مباحث نظامی و عملیاتی پرداخت؛ هرچند این نکته در روایت‌های

گاهی توی حال خودم می‌روم. صدای این شهدا را می‌شنوم. آن لحظه‌ای که مجروحان، توی همین سهرای شهادت که شما نشستید افتاده بودند و تانک‌ها می‌آمدند روی بدن این مجروح‌ها حرکت می‌کردند.

۳. تشریح مختصر عملیات خیبر

آن، لازم است یادآور شویم که دقت در سخن گفتن در راهیان نور از لوازم ضروری روایت‌گری است.

ب) مباحث حماسی و معرفتی

راوی در این بخش به‌خوبی توانست برخی از ابعاد حماسی جنگ و مباحث معرفتی را برای مخاطبان خود تبیین کند. هدف راویان در این بخش از روایت، پرداختن به جنبه‌های معنوی جنگ و درس‌های

سیره عملی و رفتاری شهدا است. راوی در این روایت سعی دارد با اشاره به سبک زندگی شهدا و رزمندگان، الگوهایی معرفتی را برای جوانان حاضر معرفی کند. در ادامه به بررسی قسمت‌هایی از روایت که به جنبه‌های حماسی و معرفتی جنگ اشاره دارد، می‌پردازیم:

راوی در این روایت بارها به جنبه‌های معنوی در دفاع مقدس اشاره می‌کند تأکید بیش‌ازاندازه بر مؤلفه معنویت در دفاع مقدس سبب می‌شود که تلاش و تدبیر و نبوغ کم‌نظیر رزمندگان و فرماندهان جوان آنها کمتر به چشم بیاید.

راوی درباره کلیات عملیات خیبر، اهداف عملیات و محورهای حمله ایران به خطوط دشمن مطالبی را بیان کرد؛ اما از آنجایی که به‌دنبال روایت جامع هستیم، جا داشت در این بخش به‌صورت جزئی‌تر ضمن بیان سیر کلی جنگ تا عملیات خیبر، به جنبه‌های دیگر این عملیات نظیر دلیل انتخاب منطقه، محور زید، پل خیبری و همچنین دلایل به‌وجودآمدن مشکلات حین عملیات نیز می‌پرداخت، تا تصویر کامل‌تری از این عملیات مهم در ذهن مخاطبان شکل گیرد. به‌هرحال، بستر شکل‌گیری و طراحی عملیات‌های ایران در دوران جنگ به‌عنوان یکی از دستاوردهای مهم دفاع مقدس است که با نبوغ و ابتکار فرماندهان و نیروهای جوان در صحنه نبرد به‌صورتی اعجاز‌گونه علیه دشمن تاب‌دندان مسلح اجرا شد و راویان در راهیان نور باید به این نکته اساسی توجه داشته باشند که روایت این عملیات‌های نظامی درواقع روایت بخش مهمی از دستاوردهای انقلاب اسلامی به شمار می‌رود. اما در بیشتر روایت‌ها به‌خاطر تأکید راویان بر صبغه معرفتی و معنوی روایت و سیره رفتاری شهدا و رزمندگان، از این بخش مهم غفلت می‌شود.

۱. نتیجه‌گیری بجا و به‌موقع حین روایت

یکی از ویژگی‌های روایت مطلوب این است که راوی حین روایت خود و در خلال صحبت‌هایش بتواند نکته اصلی بحث را استخراج کرده، با بیان خوب به مخاطب انتقال دهد. این نکته از ویژگی‌های بارز روایت آقای نری‌میسا بود؛ به‌ویژه در بخش‌هایی که راوی گریزی به موضوع مهم مدافعان حرم زد و امتداد راه شهدا را امروز در راه و مسیر مدافعان حرم ترسیم کرد.

نکته دیگر اینکه، راوی درحالی که مشغول توصیف صحنه‌های آتش سنگین دشمن در طلائییه است، جمله معروف شهید میثمی درباره مقاومت رزمندگان در طلائییه را به‌اشتباه مربوط به جزایر مجنون عنوان می‌کند و می‌گوید: «... شهید میثمی پیام داد که آنهایی که در جزایر مجنون مقاومت کردند اگر در کربلا هم بودند، مقاومت می‌کردند». به‌دلیل حساسیت جنگ و دفاع مقدس و همچنین جلوگیری از تحریف‌های احتمالی و ناخواسته درباره



روایت حجت‌الاسلام نری میسا - یادمان شهدای طلایه - ۱۳۹۴/۱۲/۲۱

۶. تشریح عملیات به زبان ساده و قابل فهم

وقتی شما وارد منطقه شدید، وقتی از اتوبوس‌هایتان پیاده شدید، گفتند خواهرها رسیدند. این شهدا بلند شدند گفتند خواهرها آمده‌اند؛ چه صبح دل‌انگیزی، خواهرها با حجاب مثل فاطمه زهرا^(س) برای زیارت ما آمدند...» این گونه تذکر دادن و به صورت غیرمستقیم امر معروفی را یادآور شدن، اثری بیشتر و لطیف و سازنده در مخاطب خواهد داشت و از نکات تربیتی هم می‌باشد.

سادگی در بیان و گفتار از ویژگی‌های خطابه اثرگذار است. راوی در این روایت، نکات چکیده و مهم عملیات خیبر و اهداف استراتژیک آن را با بیانی ساده و قابل فهم و البته به صورت خلاصه برای مخاطبان بیان کرد که این ویژگی از نکات مثبت روایت بود.

۷. پیام‌های غیرمستقیم تربیتی

نقاط ضعف روایت

۱. نپرداختن به موضوعات اساسی عملیات

راوی در روایت خود بیشتر به نکات بصیرتی و سیره شهدا پرداخت و با اشاره‌ای مختصر به جغرافیای منطقه و جزئیات عملیات خیبر و بدر در منطقه طلایه، به بیان کلیاتی در این زمینه بسنده کرد. در صورتی که

یکی از اصول روایت‌گری، انتقال پیام به صورت غیرمستقیم است؛ به نحوی که مخاطب دچار دل‌زدگی نشود. راوی به صورت غیرمستقیم موضوع حجاب را به جوانان دختر که مخاطب اصلی او بودند، یادآور شد؛ به این صورت که از زبان شهدا شروع به تعریف از حجاب کرد: «... این شهدا



از جان دادن به روایت تا روایت جان دادن

نقد و بررسی روایت‌گری در یادمان طلائی

تهیه و تنظیم: گروهی از کارشناسان
مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس

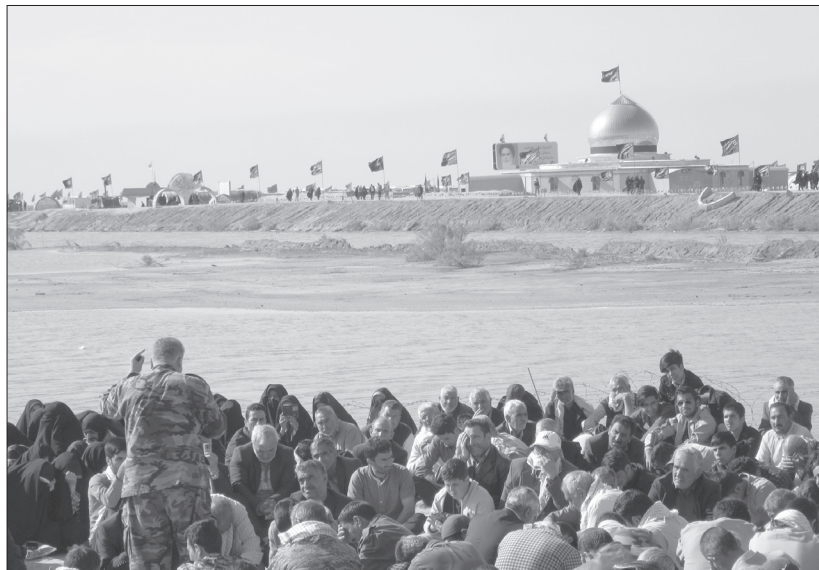
مقدمه

در راهیان نور چه اتفاقی در حال وقوع است؟

می‌توان گفت که بزرگ‌ترین حرکت فرهنگی جمهوری اسلامی در قالب راهیان نور هر ساله در حال برگزاری است. زائران در بستر معرفتی راهیان نور، ارزش‌هایی را که برگرفته از سیره رزمندگان و فرماندهان در هشت سال دفاع مقدس است، در فضای معنوی و معرفتی به‌عنوان الگو و نماد رفتاری می‌پذیرند و به‌نوعی در راهیان نور هنجارسازی فرهنگی شکل می‌گیرد. به‌واسطه همین نقش هنجارسازی فرهنگی است که ادعا می‌شود هر ساله بزرگ‌ترین حرکت فرهنگی جمهوری اسلامی در راهیان نور اتفاق می‌افتد و این، ادعایی به‌حق و بجا است.

هشت سال دفاع مقدس ملت ایران که به‌عنوان نماد ایستادگی و مقاومت مردم در برابر دشمنان شناخته می‌شود، باید به‌عنوان یک حماسه تاریخی، ملی و مذهبی و تمدن‌ساز برای نسل‌های آینده بازگو و فرهنگ‌سازی شود و این امر خطیر و طرح استراتژیک فرهنگی می‌تواند در بستر راهیان نور به‌بهترین وجه محقق شود. مسلماً حرکت خطیر راهیان نور نقش مهمی در حفظ و نشر فرهنگ غنی دفاع مقدس خواهد داشت. به‌جرت

از جان دادن به روایت تا روایت جان دادن
نقد و بررسی روایت‌گری در نادمان طلائی



روایت راویان برای کاروان‌های راهیان نور، یادمان شهدای عملیات خیبر در طلائیه، اسفند ۱۳۹۴.

میثمی جمله معروفی با این مضمون که "هر کس در طلائیه ایستاد، اگر در کربلا هم می‌بود، می‌ایستاد" نقل شده است که نشان می‌دهد جنس مقاومت در خیبر و طلائیه عاشورایی و حماسی بوده است. پس از پایان جنگ، در طلائیه که محل عروج و آسمانی شدن رزمندگان اسلام به شمار می‌رود، مفری برای تفحص و جست‌وجوی پیکرهای شهدا دائر و حسینی‌ای به نام حضرت ابوالفضل^(ع) در نقطه‌ای که تعداد زیادی از شهدای طلائیه کشف شدند، بنا شد که در آن مقبره پنج شهید گمنام قرار دارد. سهرای شهدا نیز عنوان یک مفهوم جغرافیایی در یادمان طلائیه است که معمولاً محل تجمع کاروان‌های راهیان نور و روایت‌گری جنگ می‌باشد.

چارچوب روایت یادمان طلائیه

قبل از آسیب‌شناسی روایت راویان در طلائیه، اشاره کوتاهی به چارچوب روایت مطلوب در طلائیه خالی از لطف نیست؛ زیرا اغلب روایت‌ها بدون قالب و چارچوب

که فصلنامه تخصصی مرکز است، چاپ و منتشر شد. پژوهشگران مرکز امسال نیز پس از موشکافی روایت‌های شاخص در یادمان‌های پربازدید چهارگانه، به بررسی معیارهای روایت‌گری در این یادمان‌ها پرداختند. این مقاله نیز حاصل تلاش دوستان مرکز در جهت کمک به ارائه مؤلفه‌های روایت مطلوب در طلائیه است که امیدواریم راهگشا باشد. جا دارد تأکید شود که منبع مطالب این مقاله، متن روایت‌های راویان در یادمان موردنظر است.

یادمان طلائیه

طلائیه در جنوب غربی دشت آزادگان در استان خوزستان واقع شده است. این منطقه جایگاه وقوع عملیات خیبر و بدر در سال‌های ۱۳۶۲ و ۱۳۶۳ است که نام آن با جزایر مجنون گره خورده است. مقاومت بی‌نظیر رزمندگان اسلام در طلائیه با صحنه‌های حماسه و ایثار خیره‌کننده همراه بوده که در تاریخ دفاع مقدس ثبت شده است. از شهید عبدالله

از جان دادن به روایت تا روایت جان دادن
نقد و بررسی روایت‌گری در نادمان طلائی

بوده است. راوی می تواند مطالب فراوانی را درباره ابعاد مختلف این عملیات برای مخاطبان بیان کند که در اینجا به برخی از مهم ترین سوژه ها در این باره اشاره می کنیم:

۱. اهمیت و جایگاه استراتژیک طلائیه و جزایر مجنون.
۲. سیر کلی اتفاقات جنگ در طلائیه از سال ۱۳۵۹ تا عملیات خیبر و بدر.
۳. عملیات خیبر، نماد ابتکار و خلاقیت در طراحی و اجرا؛ اولین عملیات آبی - خاکی.

۴. قرارگاه نصرت و شناسایی عمیق و دقیق در هور؛ و شهید علی هاشمی.
۵. اهمیت جزایر مجنون.
۶. بمباران شیمیایی دشمن و جنگ شهرها؛ نماد مظلومیت ایران در جنگ.
۷. سختی های جنگ؛ عملیات رزمندگان در هور و باتلاق و مواجهه با حجم سنگین آتش دشمن و ...
۸. خیبر، پایان بن بست در جنگ.

ب) موضوعات حماسی - معرفتی:

راوی در این بخش باید بکوشد با تشریح برخی از ابعاد حماسی جنگ، مباحث معرفتی را به ذهن مخاطب افاده کند. در میان مباحث ذوقی که راویان باید متناسب با نیاز مخاطب در طلائیه به آنها توجه کنند، می توان به نقاط عطف زیر اشاره کرد که راویان با هنرمندی و پرداختن به جزئیات آنها، به ایجاد فضایی معنوی و معرفتی در مخاطبان کمک می کنند:

کند. در روایت های راویان راهیان نور، ضعف و کمبودهای بسیاری درباره مباحث نظامی و عملیاتی مشاهده می شود. نکته حائز اهمیت در این بخش این است که هر چند معتقدیم راویان باید به تناسب نیاز مخاطب در این مقوله مطالبی را بیان کنند، همین مقدار هم باید دقیق و مستند روایت شود؛ چراکه به تاریخ جنگ هشت ساله عراق و ایران مرتبط است و ممکن است راوی ناخواسته دچار تحریف تاریخ دفاع مقدس شود.

د) حماسه

طلائیه را به دلیل جنس حوادث به وقوع پیوسته، سرزمین مقاومت یاران خمینی نامیده اند. بدر و خیبر دو عملیات سخت جنگ است که در این جغرافیا اتفاق افتاده و در واقع نماد ابتکار و خلاقیت در طراحی و قدرت و حماسه در عبور از هور است. روزهای مظلومیت و مقاومت غریبانه یاران امام خمینی^(ع) در طلائیه صحنه های حماسی فراوانی خلق کرد که باید با هنرمندی در بیان راوی برای مخاطبان راهیان نور ترسیم شود. راوی در این بخش باید متناسب با نیاز و شناخت مخاطب، قسمت هایی از این حماسه های به یادگار مانده در طلائیه را تشریح کند.

نقاط عطف روایت در طلائیه

مسلماً چارچوب منسجم همراه با محتوای خوب تأثیر زیادی در کیفیت بخشی به روایت های راهیان نور خواهد داشت. بعضی نقاط عطف جنگ در یادمان طلائیه برای روایت به شرح ذیل پیشنهاد می شود:

الف) موضوعات عملیاتی - نظامی

عملیات بدر و خیبر از عملیات های بزرگ دفاع مقدس است که یادمان طلائیه بهترین مکان برای روایت گری درباره آنها است؛ چراکه یکی از محورهای اصلی و مهم این دو عملیات

یکی از راویان لشکر ۳۱ عاشورا
در یادمان طلائیه: تا حمید
باکری زنده بود، دشمن جرئت
حمله گسترده را نداشت و
به محض شهادت ایشان، فشار
را زیاد کرد.

از جان دادن به روایت تا روایت جان دادن
نقد و بررسی روایت‌گری در نادمان طلائی



روایت راویان برای کاروان‌های راهیان نور، یادمان شهدای عملیات خیبر در طلایه، اسفند ۱۳۹۴.

۵. تدبیر و عقلانیت در جنگ

یکی از نقاط قوت در روایت‌های راهیان نور، پرداختن به موضوع عقلانیت در جنگ است. بسیاری از راویان، اتفاقات بزرگ جنگ را صرفاً در پرتو امدادهای غیبی و الهی تشریح کرده، به جنبه‌های عقلانیت فرماندهان و رزمندگان و تلاش‌ها و تدبیرهای آنان کمتر توجه می‌کنند. مسلماً پرداختن به جنبه‌های مدیریت و تدبیر رزمندگان در عملیات‌ها در کنار توسل و توکل آنها، برای مخاطبان راهیان نور جذاب و شنیدنی خواهد بود.

"پل خیبری"، "شناسایی در عمق" و "پیش‌بینی فرماندهان درباره تحرکات دشمن" موضوعات مهمی در عملیات خیبر است که برای پرداختن به عقلانیت در جنگ زمینه‌های زیادی برای روایت دارند. حاشیه این موضوعات، سراسر نبوغ و ابتکار و خلاقیت است که در خاطرات فرماندهان و رزمندگان در عملیات خیبر بیان شده است و راویان باید با پرداختن به آنها، عقلانیت و تدبیر در جنگ

همین مبنای اعتقادی شیعه، حوادث حماسی عملیات‌ها را هنرمندانه با عاشورا و امام حسین^(ع) مرتبط کنند. اوج ارتباط حماسی بین عاشورا و جنگ در رویدادهای یادمان طلایه جایی است که در یکی از شب‌های عملیات خیبر و در شرایط سخت مقاومت، شهید حسین خرازی با تأسی از اباعبدالله الحسین^(ع) در شب عاشورا، یاران و هم‌زمان خود در لشکر ۱۴ امام حسین^(ع) را به دور خود جمع و آنها را در رفتن یا ماندن مخیر می‌کند (راویان پارسا، اسماعیل‌زاده و نری‌میساء، اسفند ۱۳۹۴، طلایه).

۴. سبک زندگی اسلامی بر اساس سیره شهدا

بعضی از راویان در روایت خود با اشاره به سیره شهدا، ابعاد موفقیت شهدا را در قالب سبک زندگی اسلامی به مخاطبان خود ارائه می‌دهند. ابعاد از زندگی شهدا که راوی شرح می‌دهد عمدتاً شامل توجه به نماز و قرآن، تواضع، خلوص در نیت و عمل، تکلیف‌گرایی و ولایت‌مداری و... است.

از جان دادن به روایت تا روایت جان دادن
نقد و بررسی روایت‌گری در نادمان طلائی

۱۰. پاسخ به شبهات و بصیرت افزایی

دلایل آغاز، ادامه و پایان جنگ، هدر رفتن خون شهدا، بحث امواج انسانی (تلفات بیجا)، بی برنامه جنگیدن، ناکارآمدی نظام و انقلاب و... را می توان در دل روایت ها جای داد و پاسخ های مستدل برای مخاطب بیان کرد. راوی باید حین روایت گری به شبهات اساسی و پرسش های مهم درباره جنگ تحمیلی اشاره کند و در جهت پاسخ به آنها دلایل متقن و قابل قبول بیاورد.

یکی از راویان روحانی سیره تفحص شهدا در یادمان طلاییه: «اینها بدن هاشان همین طوری پاره پاره، زیر تیر این شلیک ها و ضد هوایی های دشمن تکه تکه شدند، گوشت تن اینها مثل اینکه چرخ شده باشد، قطره قطره خون هایشان پخش می شد روی این بچه ها.»

یک شبهه کلیدی که طلاییه محل خوبی برای پاسخ به آن است و برخی از راویان به آن می پردازند این است که ما "بی برنامه در عملیات ها می جنگیدیم". دلیل رد این شبهه که برخی از راویان آن را به خوبی در روایت ها تبیین می کنند، بحث شناسایی دقیق و گسترده و طولانی مدت در هور است که به همت

نیروهای قرارگاه نصرت قبل از عملیات خیبر انجام شد. عمق شناسایی به حدی بود که برخی از عوامل شناسایی تا کربلا هم رفتند و برگشتند. مباحث مربوط به این شبهه اساسی، به خوبی در روایت آقای اسماعیل زاده (اسفند ۱۳۹۴) مشهود است. یا در روایت دیگری آقای بخشی نیا شبهه چرایی ادامه جنگ پس از فتح خرمشهر را به خوبی تشریح کرده است (اسفند ۱۳۹۳). پاسخ مستدل و جامع به چنین شبهاتی، از نقاط قوت در روایت گری راهیان نور محسوب می شود.

نماز و سجود بوده اند. این نوع نگاه سبب می شود مخاطب نتواند با الگوی معرفی شده توسط راوی به خوبی ارتباط برقرار کند؛ چون مخاطب جوان، کمتر شباهتی بین خود و الگو می بیند. در صورتی که واقعیت این نبوده است و بعضاً رزمندگان در جبهه ها شیطنتهایی هم داشته اند و در میان آنها افراد معمولی و عادی زیاد بوده اند که البته زمینه های معرفتی بالا و تواضع نسبت به مفاهیم دینی داشته اند. حجت الاسلام قرایی در روایت خود این جنبه از شخصیت رزمندگان را به خوبی در قالب خاطرات طنز بیان کردند (راوی قرایی، اسفند ۱۳۹۳).

۹. بیان واقعیات جنگ

راویان در روایت ها باید بکوشند به جنبه های واقعی جنگ نظیر سختی مقاومت در جبهه ها و مظلومیت رزمندگان اسلام با چاشنی حماسی و معنوی بپردازند. انبوه دشمن، مظلومیت ملت البته با قید رعایت عزت، کارآمدی رزمندگان، نقش ولایت فقیه، نقش مردم، نقش مسئولان و فرماندهان، حامیان صدام و... مواردی است که تشریح جزئیات آنها می تواند در بیان روایت خوب و جاذب به راویان کمک کند. یکی از واقعیات جنگ که در روایت طلاییه جلوه دارد، نقش خاص فرماندهان است. در عملیات خیبر به دلیل شرایط سخت عملیات و حساسیت اهداف آن، فرماندهان عالی عملیات در سطح لشکرها و قرارگاه ها، در خط مقدم پیشاپیش رزمندگان مشغول رزم بودند (راوی اسماعیل زاده، اسفند ۱۳۹۴). هر چند در عمده عملیات های دوران دفاع مقدس، فرماندهان در خط مقدم، مسئولیت هدایت نیروهای خود را بر عهده داشتند، این حضور در عملیات خیبر ویژه تر و خاص تر بود. و شاید یکی از دلایل عمده شهادت تعداد زیاد فرماندهان در این عملیات هم همین عامل بوده است.

از جان دادن به روایت تا روایت جان دادن
نقد و بررسی روایت‌گری در نادمان طلائی



روایت راویان برای کاروان‌های راهیان نور، یادمان شهدای عملیات خیبر در طلایه، اسفند ۱۳۹۴.

از آمار و ارقام استفاده می‌کنیم باید دقیق و مستند باشد و آمارها براساس تخمین بیان نشود. اختلاف روایت‌ها ممکن است ذهن مخاطب را آشفته کند.

۴. اغراق و مبالغه

آفت عمده دیگر روایت‌گری، مبالغه است. در بسیاری از روایت‌ها به‌ویژه در بخش‌های حماسی، راوی در دام مبالغه می‌افتد. یکی از راویان لشکر ۳۱ عاشورا، وقتی به ماجرای شهادت حمید باکری اشاره می‌کند، به‌صورت غلوآمیزی می‌گوید: «تا حمید باکری زنده بود، دشمن جرئت حمله گسترده را نداشت و به‌محض شهادت ایشان، فشار را زیاد کرد» (ر.ص، ۱۳۹۳/۱۲/۲۳). هرچند شجاعت و ایثار و مقاومت رزمندگان و فرماندهان دلیر ایرانی در دوران جنگ، مثال‌زدنی و کم‌نظیر است، مسلماً دشمن اهداف عملیاتی خود را بر مبنای زمان شهادت فرماندهان شجاع ایرانی قرار نمی‌داده و این‌طور روایت کردن مبالغه‌آمیز است. راوی دیگری

راوی هنگام بحث درباره مقاومت در جزایر، پیام امام مبنی بر حفظ جزایر را نادرست و با اضافات مطرح می‌کند. اصل جمله امام این است که «جزایر باید حفظ شوند»، اما راوی این‌گونه نقل می‌کند که: «سلام مرا به رزمندگان اسلام برسانید. جزایر آبروی اسلام هستند. امروز حفظ جزایر، حفظ اسلام است» (ح.پ، ۱۳۹۳/۱۲/۲۵). این موضوع یعنی نقل قول‌های غلط از امام، یکی از نقاط ضعف عمده روایت‌گری است که راویان باید هرچه بیشتر، اصلاح و دقت در بیان نقل‌ها و گفته‌های تاریخی را مدنظر قرار دهند. تحریفات بزرگ در لایه‌های تاریخی از همین تغییرات ساده و جابه‌جایی واژه‌ها حاصل می‌شود.

برخی از راویان نیز از قول منابع عراقی به بیان آمار و ارقام درباره حجم آتش و بمباران توپخانه دشمن در طلایه می‌پردازند که در صحت و سقم آنها جای تردید وجود دارد. یکی از راویان، تعداد گلوله‌های دشمن را ۸۰۰ هزار عنوان می‌کند (ح.پ، ۱۳۹۳/۱۲/۲۵) و دیگری تعداد آن را یک میلیون می‌داند (م.ص، ۱۳۹۴/۱۲/۱۶). نتیجه اینکه وقتی

برای ترسیم وضعیت سخت عملیات خیبر مدعی می‌شود که همه فرماندهان سپاه در طلائیه شهید شدند (ج.ک، ۱۳۹۴/۱۲/۱۵). برای نشان دادن وضعیت سخت رزمندگان و فرماندهان در خیبر و بدر، نیازی به بیان این تعبیر اغراق‌آمیز نیست. بعضی راویان نیز به دلیل تاکیدشان بر شخصیتی خاص در دفاع مقدس در دام مبالغه گرفتار می‌شوند. به‌طور مثال دو نفر از (ا، ۱۳۹۴/۱۲/۲۳ و م.ص، ۱۳۹۴/۱۲/۱۶) با تعریف از مجاهدت‌ها و تلاش‌های شهیدعلی هاشمی در عملیات

خیبر، این گونه مطرح می کنند که موضوع عملیات در هور به پیشنهاد علی هاشمی بوده است که این موضوع از نظر تاریخی اشتباه است چرا که موضوع عملیات در هور، کشف محسن رضایی (فرمانده وقت سپاه) بوده و سابقه آن هم به عملیات والفجر مقدماتی برمی گردد. بنابراین مبالغه در تعریفها و تمجیدها و یا انتقادها ممکن است واقعیت های تاریخی را

تحریف کند.

۵. بیان صحنه‌های دلخراش

روایت راویان در راهیان نور باید هدفمند و با دقت و توجه به جنبه‌های معرفتی و حماسی آن باشد. یک راوی روحانی در جمع کاروان خواهران شهرداری تهران در بخشی از یک روایت در طلائی، لحظه شهادت دوستان هم‌رزم خود را این‌گونه برای مخاطبان که دانش‌آموزان دختر بودند، ترسیم می‌کند: «... اینها

۸. تأکید بر جنبه‌های شهود و الهام

در روایت‌های راهیان نور بارها مشاهده شده که راویان به جنبه‌هایی از خواب و الهام درباره شهدا اشاره می‌کنند که در تعارض با واقعیت عینی رخ داده‌است. پرداختن به خواب و الهام به فرض صحت، با وجود این همه مطالب گفته نشده درباره ابعاد مختلف جنگ و سیره شهدا و رزمندگان در روایت راهیان نور ضرورت ندارد. شهودی روایت کردن موجب می‌شود مخاطب با فضایی متفاوت از آنچه اتفاق افتاده است، مواجه شود. فضایی

که در آن حوادث و وقایع دفاع مقدس به زبانی توصیف می‌شود که تحریک احساسات معیار اصلی روایت قرار می‌گیرد. در این نوع نگاه که متأسفانه در بسیاری از راویان رزمنده مشاهده می‌شود، فرد با دنیایی رؤیایی مواجه می‌شود که تنها برای شخص راوی امکان وقوع داشته است و تقریباً دیگران از درک عینی آن محروم‌اند. در طلائی‌ه راویان به صورت مکرر، در خصوص الهام شدن به

طلائی‌ه اشاره می‌کنند، با صبغه معنوی و معرفتی شناخته می‌شود. البته باید در بیان و روایت از جنگ تعادل وجود داشته باشد تا مخاطب همه‌جانبه بهره ببرد و در این صورت است که به معیارهای روایت خوب نزدیک می‌شویم.

۷. کم‌توجهی به جنبه‌های تدبیر و نبوغ رزمندگان

برخی از راویان بارها در روایت خود به جنبه‌های معنوی و معرفتی در دفاع مقدس اشاره می‌کنند که بحق و لازم است، اما در این بین، تأکید بیش از اندازه بر مؤلفه معنویت در دفاع مقدس باعث می‌شود تلاش و نبوغ کم‌نظیر رزمندگان و فرماندهان جوان آن کمتر به چشم بیاید.

برای نمونه در بخشی از یک روایت در جمع کاروان خواهران شهرداری تهران در طلائی‌ه، مقاومت رزمندگان در خط که به پیروزی آنها انجامیده بود، صرفاً با عنوان تقدیر الهی مطرح می‌شود: «... چند بار اینجا [خط] دست به دست شد، ولی بالاخره تقدیر این بود که این خاکریز طلائی‌ه شکسته نشود...» (ع، ن، ۱۳۹۴/۱۲/۲۱). قطعاً تقدیر الهی تمام‌کننده همه افعال و اعمال است، اما آنچه زمینه تقدیرات خیر الهی را فراهم آورده است باید بازگو شود. ابتکار، برنامه‌ریزی، تدبیر، نبوغ و تلاش رزمندگان و جنبه‌های مختلف حضور مخلصانه آنها با ایمان و توکل رزمندگان همراه بوده است. شکی نیست که زبان محدودیت دارد و نمی‌توان به صورت هم‌زمان به همه جنبه‌های دفاع مقدس در روایت پرداخت، اما تلاش راویان باید به سمتی باشد که این اشکالات در روایت‌گری به حداقل برسد. در جایی دیگر تأکید بیش از اندازه راوی بر خواب و رؤیا و ارتباط دادن آنها به عملیات‌ها، سبب می‌شود دفاع مقدس از حوزه انسانی و اسباب و علل خارج شده، جنبه‌های برنامه‌ریزی، فکر، نبوغ و تلاش رزمندگان و فرماندهان در روایت دیده نشود (ج، ک، اسفند ۱۳۹۴/۱۲/۱۵).

یکی از راویان لشکر ۱۴ امام حسین^(ع)؛ موقع عقب‌نشینی، جنازه‌های رزمندگان مانع حرکت چرخ‌های ماشین شده بود. یکی از راویان لشکر ۱۰ سیدالشهدا در سه‌راهی شهادت می‌گوید که همه شهدای دژ طلائی‌ه دست‌بسته بوده و بعضی‌ها آنها را زنده دفن کرده‌اند.

شهید حسین خرازی درباره تعویق زمان شهادتش اشاراتی می‌کند (ا، ۱۳۹۴/۱۲/۲۳ و ع، ن، ۱۳۹۴/۱۲/۲۱) که بیان این الهامات در روایت‌ها ضرورت ندارد. یکی از راویان در جمع کاروان دانش‌آموزی فلاورجان برای اثبات قداست خاک طلائی‌ه به ماجرای خواب یکی از خادمین در این منطقه استناد می‌کند. (ع، ب، ۱۳۹۴/۱۲/۱۶) به این صورت که شهید همت در خواب این فرد تأکید می‌کند که خاک طلائی‌ه مقدس است. به نظر می‌رسد که برای بیان عظمت

از جان دادن به روایت تا روایت جان دادن
نقد و بررسی روایت‌گری در نادمان طلائی

۱۱. پراکنده‌گویی

و جابه‌جایی مفاهیم و موضوعات در روایت‌ها بیشتر بروز می‌کند. مطالعه برای راویان، ضرورت مبرم و عامل اصلی در روایت منسجم و دقیق برای راهیان نور است. آمارهای غلط و اطلاعات متناقض در روایت‌ها نتیجه مطالعه نکردن و نداشتن دقت در منابع جنگ می‌باشد.

جمع‌بندی

یادمان طلائیة نیز مانند سایر یادمان‌های راهیان نور، ظرفیت‌های زیادی برای روایت‌گری دارد. در این یادمان - همان‌طور که اشاره شد - راویان می‌توانند متناسب با تعداد عملیات‌ها و یگان‌ها و محورهای عملیاتی و حوادث منطقه در طول جنگ و همچنین فرماندهان و شهدای شاخص که در این منطقه به شهادت رسیده‌اند، روایت‌های مختلفی ارائه کنند. با امید به اینکه مباحث طرح‌شده در این نوشتار در زمینه ارتقای روایت‌گری راهیان نور مؤثر واقع شود. البته لازم است متولیان امر هرچه سریع‌تر به‌صورت متمرکز و منسجم، طرحی را فراهم آورند و با بسیج نیروهای فعال و اثرگذار در حوزه روایت‌گری، به کمک این پدیده مهم فرهنگی کشور بشتابند و اقداماتی درجهت نظارت، تقویت، تربیت و مدیریت راوی و روایت‌گری با هدف کم‌کردن آسیب‌های روایت‌گری در راهیان نور انجام دهند.

بی‌توجهی به اینکه راوی مطالب خود را از کجا آغاز کند و چه مطالبی را در روایت خود بگنجاند، از مشکلاتی است که اکثر راویان با آن مواجه‌اند و باعث شده است نوعی درهم‌ریختگی و آشفتگی در روایت و بالطبع در درک مخاطبان به وجود آید. راوی قبل از روایت باید بداند که دقیقاً چه می‌خواهد بگوید. اگر راویان از یک سناریو برای بیان مطالب خود استفاده کنند، می‌توانند این معضل و آشفتگی را حل کنند. راوی باید قبل از روایت، در یک لیست و در قالب یک طرح، مشخص کند که می‌خواهد به چه محورهایی بپردازد و بعد طبق همان طرح، روایت خود را شروع کند. در مجموعه روایت‌های بررسی‌شده طلائیة، روایت‌های آقای حمید پارسا (اسفند ۱۳۹۳) و حجت‌الاسلام نری‌میسّا (اسفند ۱۳۹۴) از انسجام بیشتری نسبت به سایر روایت‌ها برخوردار است.

۱۲. اکتفا به خاطرات و حافظه و مطالعه نکردن منابع

یکی از آفت‌های روایت‌گری راهیان نور، بداهه‌گویی درباره جنگ و دفاع مقدس با تکیه بر خاطرات ذهنی راویان است. باید برای راوی اهمیت داشته باشد که چه مطالبی را و از کجا نقل می‌کند. به‌رحال ذهن انسان محدودیت دارد و اگر راوی صرفاً به خاطرات خود اتکا کند، امکان خطا



شهید علم‌الهدی، تکلیف‌مدار و مخلص

روایت محمدباقر نادم در یادمان شهدای هویزه

تهیه و تنظیم: محمد محمدپور*

چکیده		

نوشتار حاضر گزارشی است از روایت حجت‌الاسلام محمدباقر نادم از راویان مؤسسه فرهنگی روایت سیره شهدای قم که در ۲۴ اسفندماه ۱۳۹۳، ساعت ۰۹:۱۵ در صحن مسجد یادمان شهدای هویزه ضبط و به متن نوشتاری تبدیل شده است. مخاطبان این روایت کاروان ۲۰۰ نفره دانشجویی دانشگاه گیلان بودند. راوی در این روایت با بیان اینکه شهید علم‌الهدی شخصیتی جامع‌الاطراف داشت و این امر به واسطه آشنایی با قرآن، کلام امیرالمؤمنین^(ع) و ائمه اطهار^(ع) شکل گرفته بود، چند مورد از ابعاد و خصوصیات اخلاقی و رفتاری شهید علم‌الهدی مانند تکلیف‌مداری، اعتدال و اخلاص وی را برشمرد و در قالب این ویژگی‌ها به مصادیق واقعی آنها در زندگی شهید علم‌الهدی اشاره کرد. در نوشتار پیش‌رو ابتدا متن روایت درج شده و پس از آن نقد و ارزیابی خواهد آمد. واژگان کلیدی: روایت هویزه، یادمان شهدای هویزه، عملیات نصر، شهید علم‌الهدی، روایت محمدباقر نادم

مقدمه

این خطه سلاح به دست گرفت و با حداقل امکانات درمقابل نیروهای متجاوز ایستاد. وی به‌همراه تعدادی دیگر از دانشجویان پیرو خط امام در روز دوم عملیات نصر به‌دلیل قطع ارتباط بی‌سیم با فرماندهی عملیات، هنگام عقب‌نشینی سایر یگان‌ها پس از اینکه در محاصره تانک‌های ارتش عراق افتاد، مظلومانه به شهادت رسید. متن زیر روایت زندگی، خصوصیات اخلاقی و نحوه شهادت سیدحسین علم‌الهدی در منطقه عملیاتی یادمان شهدای هویزه است.

در میان یادمان‌های استان خوزستان، یادمان شهدای هویزه یکی از اماکنی است که هرساله موردبازدید اغلب کاروان‌های راهیان نور قرار می‌گیرد. علت این توجه شاید نحوه مقاومت و شهادت شهدای این منطقه باشد تا ویژگی‌های عملیاتی منطقه هویزه و عملیات نصر. شهید سیدحسین علم‌الهدی دانشجوی مبارز و پیرو خط امام بود که به‌عنوان فرمانده گردان نیروهای مردمی هویزه، پس از تهاجم نظامی عراق به

* کارشناس مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس

شهید علم الهدی، تکلیف مدار و مخلص



روایت حجت‌الاسلام محمدباقر نادم - یادمان شهدای هویزه - ۱۳۹۳/۱۲/۲۴

خوزستان، آن موقع که کسی ماشین نداشت، یک شورلت امریکایی داشت که همه می‌گفتند پل‌گیریم با شورلتش آمد. [علم‌الهدی] شب رفت در جوی روبه‌روی خانه و اسکان پل‌گیریم در سرما خوابید؛ یک بمب دست‌ساز درست کرده بود. صبح پل‌گیریم از حیاط خانه که آمد بیرون، راننده پیاده شد رفت در را ببندد، پل‌گیریم هم داشت چرت می‌زد و هنوز در ماشین بود. محافظش راننده‌اش بود، رفت در را ببندد، در ماشین هم باز بود؛ [علم‌الهدی] از جوی آمد بمب را انداخت در ماشین و رفت در جوی خوابید. ماشین منفجر شد و این رفت سراغ پل‌گیریم اون دررفت. هنوز هم دنبالش هستند؛ هنوز هم اطلاعات ساواک دنبالش است که ببیند کی بود؟ کی زد؟ کجا پل‌گیریم را ترور کرد؟ آقا، پولدارترین شخصیت نفتی کشور، وابسته به بلوک غرب، سرمایه‌داری، لیبرالیستی کشته شد. یک لرزه افتاد در جان آنهایی که در دولت

می‌گویند یار غار امام! این وضع شبهه‌ناک و نزدیک به هم که حق و باطل آمیخته است، اگر تشخیص دادی، معلوم است تکلیف را پیدا کردی! علم‌الهدی این‌جوری بود، روزی که خیلی‌ها خوش‌بین بودند به مدنی، ایشان [علم‌الهدی] وقتی فهمید مدنی باطنش و زیر و بمش چی هست، شبانه رفت کلیدهایی را پیدا کرد، شاه کلید - یادتان است اول بحثم گفتم دل به قفل‌های بسته و کلیددارها خوش نکنید؟ - کلید پیدا کرد، شبانه از دیوار استانداری بالا رفت، رفت استانداری. دیگر نگفت می‌گیرندم، می‌زنندم، می‌کشندم، تکلیف کوچک است، بزرگ است؛ به محض اینکه تکلیف را تشخیص داد، عمل کرد. شبانه رفت در استانداری از توی میز استاندار آقای مدنی، مدارک را جمع کرد. فهمید ایشان جاسوس اسرائیل است! کارش را شروع کرد، تکلیف را تشخیص داد و اقدام انقلابی کرد. آقای پل‌گیریم مسئول نفت

و در بدنه حکومت طاغوت، برای خودشان حکومت می‌کردند، کار به مردم نداشتند؛ که نکند ما را هم ترور کنند. اولین اقدامات انقلابی را اینها انجام دادند. ببینید این علم‌الهدی شنید اطراف شهر مسلمان‌ها مدینه‌النبی، یک‌سری از اراذل و اوباش، یک‌سری از بی‌بندوبارها از ترکیه، مصر، کجا کجا، آمده‌اند سیرک راه انداخته‌اند، رقاصی، بی‌بندوباری و گناه، جوان‌ها هم می‌روند. یک بیست لیتری بنزین برداشت شب رفت آنجا را آتش زد. بابا، تو کی هستی؟ با کی هماهنگ کردی؟ مجوز از کجا گرفتی؟ دفتر تأمین امنیت استانداری به تو مجوز داد، نداد؟ کارش را کرد. این می‌شود اقدام انقلابی، این می‌شود تشخیص تکلیف، لذا اگر تکلیف را پیدا کردی باید شروع کنی. آقا [علم‌الهدی] نامه نوشته به بنی‌صدر، بنی‌صدر می‌گوید، ارتش بیدار است شما آرام بخوابید، ما خودمان منطقه را حفظ می‌کنیم. بلند می‌شود می‌آید اقدامش را می‌کند. بچه‌های رزمنده را جمع کرد، دانشجویها را آورد توی این منطقه پانزدهم دی‌ماه سال ۵۹ عملیات کردند. اسلحه‌تان کو؟ با قوه ایمان. خیلی از آنها اسلحه داشتند یا نداشتند، مهم نبود؛ مهم این است که اراده کرده بیاید، مهم این است که عاقلانه اندیشیده و می‌خواهد عاشقانه عمل بکند. اینها جلوه‌های غیرت و تکلیف‌مداری علم‌الهدی است. این یک طرف قضیه است، طرف دیگر قضیه، یک پرنده می‌خورد به ماشین

سید حسین وقتی تکلیف را پیدا می‌کرد درنگ نمی‌کرد. شبانه از دیوار استانداری بالا رفت، رفت استانداری. از توی میز استاندار آقای مدنی، مدارک را جمع کرد. فهمید ایشان جاسوس اسرائیل است!

اتفاق شکنجه، اولین کاری که من کردم، نه سلام، نه علیک، ایستاده بودم، جلو من که رسید، محکم با پوتین به ساق پایش زدم؛ گفتم حالا یک ضربه فنی می‌کنم همان‌جا بخوابد بگوید غلط کردم، امام کیه! همین‌که گفت درود بر شاه و بلند شد، رهایش کنم برود. می‌گوید دیدم که اصلاً خم به ابرو نیاورد. دوباره زدم، سیلی زدم، این‌قدر او را زدم که خودم خسته شدم. دادگاه انقلاب

دانش‌جوها را آورد توی این منطقه، پانزدهم دی‌ماه سال ۵۹ عملیات کردند. اسلحه‌تان کو؟ با قوه ایمان. خیلی از آنها اسلحه داشتند یا نداشتند، مهم نبود؛ مهم این است که اراده کرده بیاید، مهم این است که عاقلانه اندیشیده و می‌خواهد عاشقانه عمل بکند. اینها جلوه‌های غیرت و تکلیف‌مداری علم‌الهدی است.

انقلابی شد. اینکه می‌بینید قرآن می‌گوید: «محمد رسول الله و آلذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم»* با دشمن، شدید خم به ابرو نمی‌آورد و کوتاه نمی‌آید. با دشمن این‌جوری است، ولی وقتی که به خودی‌ها می‌رسد، رحماء بینهم است. مقابل فقیر و یتیم کوتاه می‌آید، آب و غذا می‌برد برای آنها، یک پرنده را هم دلش نمی‌آید.

* قرآن کریم، سوره فتح، آیه ۲۹.

اینها چطوری بودند؟ آدمی که ترور می‌کند، آدمی که اقدام انقلابی می‌کند، آدمی که از مدنی و پل‌گریم و شاه و دیکتاتور و از هیچ‌کس نمی‌ترسد، وقتی ۱۳ سالش است به‌عنوان نوجوان‌ترین زندانی سیاسی ساواک او را به‌جرم اینکه روز عاشورا بچه‌های هیئتشان را به‌جای اینکه وسط میدان شهر دور مجسمه شاه بگردند، همه هیئت‌ها موظف بودند روز عاشورا [درحال گفتن] حسین، حسین، دور مجسمه شاه بگردند. مثل ما که شب‌های قدر قرآن سرمان می‌گذاریم و می‌گوییم بک یا الله، در قرآن می‌گوید خمس بده، می‌زند به کله، خمس هم نمی‌دهد؛ در قرآن می‌گوید نماز بخوان، اقم الصلاه، می‌زند به کله، ما نماز را بهش پایبند هم نیستیم، این‌جوری می‌شود دور مجسمه شاه! [نمی‌گردد] یک قد کوتاهی داشت، یک بشکه دنبالش بود، می‌گذاشت می‌رفت روی آن سخنرانی می‌کرد. گذاشت رفت بالا، گفت بچه‌ها هیچ‌کس حق ندارد دور این مجسمه بگردد. هیئت را اداره کرد رفتند در خیابان‌های آن‌وری. ساواک گفت از این غلط‌ها ما نشنیده بودیم کسی بکند، یک بچه ۱۳، ۱۴ ساله دور مجسمه [نگشته]! گرفتند بردندش ساواک. ۱۳، ۱۴ سال بیشتر نداشت؛ یعنی نه ریش داشت، نه سبیل، نه سردوشی، نه تسبیح هزارتایی، نه مدرک دانشگاهی، نه کراوات، نه سامسونت، هیچی نداشت. شکنجه‌گرش که بعداً در دادگاه انقلاب او را گرفتند، آوردند و محاکمه کردند، می‌گوید وقتی که علم‌الهدی را وارد کردند توی

شهید علم الهدی، تکلیف مدار و مخلص

مهندس چمران دکترای پلاسمای اتمی داشت که در امریکا درس خوانده بود، عباس بابایی که چریک بود در شرایط سخت بهشان یک مار می دهند می گویند بروید، اگر داشتید در بیابان کشته می شدی این مار را بخور. چون حرام است نمی خورد و توکل می کند و می ماند. اینها در این شدیدترین روحيات نظامی و جنگی و چریکی چطور می شوند رحماء بینهم؟ خانم عباس بابایی می گوید از سپاه در زند، از نیروهای هوایی، حالا هرجا بوده، یک بسته آوردند گفتند این هدیه است از محل کار عباس بابایی. باز کرد دید یک تلویزیون است. آن موقع تلویزیون خیلی حرف بود. یک پسر و دختر کوچولو دارد عباس بابایی؛ می گفت تا شب دور این تلویزیون می چرخیدند و بازی می کردند که بابایی الآن می آید تلویزیون را برایمان راه می اندازد. عباس بابایی خسته نزدیکی های غروب آمد خانه، گفت: این چیه؟ گفتند تلویزیون است. گفت آماده اش کن ببرم بدهم به کسی که نیاز دارد. گفتم عباس آقا، من تلویزیون نمی خواهم، ولی بچه ها گناه دارند؛ از صبح تا حالا دارند دور این می گردند. عباس بابایی گفت آن با من. نشست پسر کوچولو را گذاشت روی این پا و دختر کوچولو را روی آن پا، گفت بچه ها بابایی تان را دوست دارید؟ گفتند آره. رحماء بینهم را ببینید، جذب حداکثری را ببینید. بابایی تان را با تلویزیون عوض می کنید؟ نه. گفت من این تلویزیون را بدهم به بچه هایی که بابا ندارند؛ باباهایشان در جنگ شهید شده؟ گفتند آره حتماً، بابا برای شما، این را ببرید بدهید به بچه یتیم ها. یک موتور رکس داشت، تلویزیون را بست ترک موتور. خانمش می گوید فت، یک ساعت، دو ساعت، سه ساعت، خدایا نیامد.



روایت حجت الاسلام محمدباقر نادم - یادمان شهدای هویزه - ۱۳۹۳/۱۲/۲۴

کار ندارم می دهی یا نمی دهی، زیرش می نویسد اما با خدا عهد بسته ایم که تا آخر بمانیم. و تا آخر ماندند. پس یکی اش [از شاخصه های علم الهدی] تکلیف مداری است؛ تکلیف را تشخیص می داد و عمل می کرد.

۲. اعتدال و اجتناب از بدعت گذاری

دومین مشخصه او اعتدال بود. امروز افراط و تفریطها پدر ما را درآورده است. می گوید چند بار آمده ای راهیان نور؟ ده بار. خب چی یاد گرفتی؟ راهیان نور دومی با اولی چقدر رشد کردی؟ سومی با دومی چقدر رشد کردی؟ چی دیدی؟ چند بار شهید دیدی؟ چند بار تو این عرفات راهیان نور امام زمانت را دیدی؟ خب برای چی هی می آیی؟ آمدنش اشکال ندارد، ولی اینکه من می آیم و می روم چقدر توانستم راهیان نور را عوض کنم؟ حاج آقا، بگوییم چه کار کردیم؟ هیچی! آمدیم چهارتا بدعت هم گذاشتیم و رفتیم.

نمی آیم. با شدت مذاکره هم می کنیم، اشکال ندارد، ولی ما گیر یک صبحانه کاری و لبخند به جان کری و به آن خانم و... نیستیم. شما همان هایی هستید که یک روزی با پنجه فولادین می آمدید، حالا دستکش مخملی دست کردید. هی می گوید آقا، ما مادرتان هستیم. قصه گرگ و شنگول و منگول. اشکالی ندارد، بگذار این طوری بگویند. اینها این جور هستند؛ با دوتا قصه و اتل مثل نمی توانند شیره [سر ما] بمالند.

این بچه ها از نسل آن حسین علم الهدی هایی هستند که به فرمانده کل قوا سید ابوالحسن بنی صدر نامه می نویسند. یک ماه بود فرمانده سپاه هویزه شده بود نامه نوشت که آقای بنی صدر، من سید محمدحسین علم الهدی فرمانده سپاه هویزه به تو نامه می نویسم؛ اینجا عده و عده مان این قدر است، اسلحه هم این تعداد است، دوتا آرپی جی هم داریم که یکی اش خراب است. سلاح می دهی یا نمی دهی؟

برای شهید علی حاتمی دفتر ازدواج راه انداختیم. حاج آقا، بگذار هنرمان را برایت بگوییم. دختر و پسر بلند می‌شود از شهرش می‌آید اینجا، زشت است به خدا بروند انعکاس بدهند راهیان نور امسال برای چی رفتید؟ رفتیم آنجا از علی حاتمی زن بگیریم، شوهر بگیریم. من می‌خواهم شما هر کدامتان یک سفیر بشوید برای شهدا. بروید بگویید آنهایی که بدعت راه انداختند، غلغله است سر قبر شهید. این اصلاً جسارت است به یک شهید که او را محصور کنیم در اینکه فلان حاجت آرا روا کند. شهدا جامع اجابت همه حاجت‌ها هستند. اعتباری که شهدا در آسمان‌ها دارند در "اعلیٰ منازل المقربین، عند ربهم یرزقون" هستند، یک قطره از آن سفره رزق الهی را امروز سر این سفره بچینند بسمان است. بعد ما بیایم جمع شویم یک هم‌چین حرف‌هایی را بزنیم و این در حالی است که همه این شهدا به این قبه الهی متصل و منسوب هستند، حاجت می‌دهند. بنده ۷، ۸ سال است اینجایم؛ سال‌های قبل نبودم؛ بچه‌های قدیمی می‌دانند، بچه‌های صیاد می‌دانند که چی شد یک‌دفعه شهید مثلاً رشد کرد؟ قبلاً نمی‌توانستند از این کارها بکنند، حالا جدیداً عوض کرده‌اند. قبلاً بچه‌های تبریز آمده بودند، یکی می‌گفت آقا، من سر قبر فلان شهید بودم دیدم رویش نوشته در تبریز می‌خواستیم در باغم کار کنم، گفتم خدایا، شهید یک تراکتور

به ما بدهد. رفتم تراکتور گرفتم. گفتم خب فردا بیا بگو دفتر تراکتورفروشی که مردم جمع شوند؛ هرکس ماشین و تراکتور می‌خواهد. آن طرف هم یک چیزی راه بیندازیم. اینکه من یک خواب دیدم، رفتم و اتفاقی افتاد اینکه حجت نمی‌شود. من و تو که راهیان نوری هستیم، اینکه یک بار بیایی یا ده بار بیایی مهم نیست؛ اینکه بیایی به معرفت افزوده بشود و به معرفت راهیان نور بیفزایی مهم است. هر روز بیایم یک بدعت [ایجاد کنیم]. این تو نیستی می‌آیی. می‌دانی من این حرف را برای کجا می‌زنم؟ آقا من و تو می‌آییم و می‌رویم، من و تو یک جوری دور یا نزدیک به شهید منسوب هستیم؛ پدرت شهید نباشد برادرت شهید است؛ برادرت نباشد، عمویت است؛ عمویت نباشد، لااقل کوچه و مدرسه‌ات به نام شهید است؛ منسوب به شهید هستی. ولی من این حرف را برای آن خبرنگار مسیحی می‌زنم که آمده بود اینجا و به مترجم می‌گفت پیرس از این راوی که برای چی آمده‌اند اینجا؟ من می‌گفتم این مردم آمده‌اند برای شهدایشان برای آنهایی که «و لا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله امواتٌ بل احياءٌ ولکن لا تشعرون».* ما نمی‌فهمیم، چشم‌هایمان نمی‌بیند، برای اینها آمده‌اند. به مترجم گفت بگو به اینها که آمده‌اند اینجا برند ملی می‌دهید؟ گرین‌کارت بین‌المللی می‌دهید؟ چه خبر است؟ ما سالی یک بار این جمعیت را جمع می‌کنیم آن هم برای کشیش، سالگرد پاپ. هرچی می‌پرسید ابهامش بیشتر می‌شد. حالا فردا یک خبرنگار خارجی بیاید تمام این پشت‌بام‌ها را پر کرده بودند از عکاس‌ها و فیلمبردارهایشان، یک

*. قرآن کریم، سوره بقره، آیه ۱۵۴.

اینها چطوری بودند؟ آدمی که ترور می‌کند، آدمی که اقدام انقلابی می‌کند، آدمی که از مدنی و پل‌گیریم و شاه و دیکتاتور و از هیچ‌کس نمی‌ترسد، وقتی ۱۳ سالش است به‌عنوان نوجوان‌ترین زندانی سیاسی ساواک دستگیر می‌شود.

حسین کردم. از چشم مادرها افتادند. رفقا بگذارید یواش بگویم، خدا نکند امروز ماها برای اینکه به چشم بعضی‌ها بیاییم از چشم خدا بیفتیم. اینجا دوربین نمی‌خواهد، اینجا عکس یادگاری نمی‌خواهد؛ اینجا شهید برای روایتگری می‌کند.

یکی از ابعاد شخصیتی علم‌الهدی اعتدال بود. اهل افراط و تفریط نبود. اینها افراط و تفریط‌های زندگی ماست. عمل‌گرای افراطی، علم‌گرای افراطی

اینها باید باهم جمع شود. ای کاش حکام ما، دولتمردان ما، ملوک ما، اهل عمل و زهد توأمان باهم بودند، یا عمل‌گرای بی‌تقوا می‌شوند، یا تقوازده بی‌عمل می‌شوند. نماز شبش ترک نمی‌شود، ولی یک کار برای مردم راه نمی‌اندازد، چه فایده‌ای دارد؟! پیشانی‌ات پینه ببندد، زیر دستت بروند پول بخورند، چه فایده‌ای دارد؟! خب این مردم هم درد دارند، بلند

می‌شوند می‌آیند اینجا هی از شهید بگو؛ می‌گوید آقا جان بس است. کی بشود این اعتدال در مردم مادر جامعه ما در روحانیون ما در راویان ما [نهادینه شود]. یکی می‌آید می‌زند هر چی شهید است اینجا سر می‌برد و تکه‌تکه می‌کند و دشمن آمد فلان کرد. یکی هم می‌آید اینجا کار به هیچی ندارد. بچه‌ها اقتصاد این‌جوری است، این کفش این‌جوری است، این مارک این‌جوری است، قیمت کالاها.

تیم رسانه‌ای از کل دنیا جمع شده بودند مسیحی بود، یهودی بود، سنی بود، اینها فردا بیایند اینجا و دوربین‌ها را بکارند، بعد نگاه کنند از روی پشت‌بام، ببینند این شهید شلوغ‌تر است. می‌آیند آنجا، چه خبر است؟ شمای جوان بفرمایید. ما یک حاجتی داشتیم حالا سرّ مگوست نمی‌شود بگوییم. آقا، شما برای چه آمده‌اید؟ بعد بروند مخابره کنند بله این مردم که می‌بینید می‌آیند راهیان نور، اینها نرفتند به شهدا لبیک بگویند، اینها نرفتند به رهبر لبیک بگویند، اینها در این علف‌ها و بیابان‌های راهیان نور دنبال امام زانیشان نیستند؛ اینها رفتند زن بگیرند. همان کاری که ما در پشت‌بام، طبقه آخر رستوران‌ها [می‌کنیم]. بعضی از کشورها آن طبقه آخرش منسوب به چی است؟ می‌رویم آنجا، اینها می‌روند سر قبر شهیدشان. ما آنجا می‌رویم دنبال امیالمان؛ اینها هم دنبال امیالشان می‌آیند. این در حالی است که بچه‌های من، این را هم به شما بگویم که شهدای ما خودشان که الآن دارند به شما حاجت می‌دهند - قربان‌شان بروم - کاری به ماها ندارند؛ خودشان برای تکلیفشان از چشم زن و بچه‌ها افتادند. آمد گفت مادر دارم می‌روم جبهه. او هم گفت پسر، من یک پسر در این عالم دارم، می‌روی من دق می‌کنم مادر؛ می‌شود نروی جبهه؟ می‌گوید خم شدم دست مادرم را بوسیدم، گفتم مامان جان، فدات بشوم خیلی برایم عزیزی، ولی فاطمه زهرا^(س) عزیزتر است. مادر، بگذار بروم. امام فرموده حسین فاطمه تنهاست. جبهه‌ها خالی است، من باید بروم کربلا. افتاد به دست‌وپای مادرش، آن قدر التماس کرد تا مادرش را راضی کرد. مادر گفت بابا، من هم مثل زینب بچه‌ام را فدایی امام

شکنجه‌گرش را آوردند و محاکمه کردند، می‌گوید ادر زندان ساواک این قدر او را زدم که خودم خسته شدم. دادگاه انقلاب که راه افتاد [شکنجه‌گر را] آوردند. حسین علم‌الهدی را خواستند، گفت اینجانب هیچ شکایتی از این شکنجه‌گر ندارم؛ او مأمور بوده، زده است و من هم مأمور بودم تحمل کرده‌ام.

همه چیز شده افراط یا تفریط. اگر اعتدال داشته باشیم، “خیر الامور اوسطها” امیرالمؤمنین در نهج البلاغه به من و شما یاد داد. اگر می خواهید علم الهدی بشوید، اهل اعتدال باشید. راهیان نور می رود، می گوید بابا، امتحان را بی خیال، چی کار به دانشگاه داری؟ یا توی دانشگاه درس می خواند، بی خیال راهیان [می شود]. آن بچه هایی که می آیند اینجا و نخبه های علمی را می آورند، آدم لذت می برد. وقتی شما بچه ها بلند می شوید می آید! دانشجو درست را خوانده ای، سنگر علمت را حفظ کردی، برای شهادت هم آمده ای، توأمان که می شود قشنگ می شود.

من چند تا از قشنگی‌های جنگ را بگویم
بحثم را جمع کنم. چرا وقتی آقا مهدی زین‌الدین
وارد جنگ می‌شود همان برهه و مقطع جنگ گل
می‌کند؟! یکی از زیبایی‌های جنگ ما قضایای
مهدی زین‌الدین است. چون مهدی زین‌الدین
ممتاز کنکور پزشکی سال ۵۷ دانشگاه شیراز بود.
بورسیه پاریس هم آمد در خانه‌اش، اما او دست رد
زد و آمد جبهه. آدم بی‌سواد پس‌مانده مشروط‌شده
دست رد هم به سینه‌اش بخورد حالا برو بمیر
می‌رویم جبهه آمده‌ایم شهید بشویم. من یک
زائری را در بیابان‌های فکه دیدم، گفتم برادر اینجا
مین دارد، آلوده است. گفت حاج آقا، ولم کن. بعد
بچه‌ها گفتند دو سه بار هم در خوابگاه می‌خواست
خودکشی کند. بعد فهمیدیم از ننه‌اش قهر کرده،
آمده با شهدا آشتی کند؛ این جور است. آنجایی
که محسن وزوایی با مدارج عالی دانشگاهی
می‌آید جبهه گل می‌کند. حسن باقری می‌آید،

سال چهاردهم □ شماره پنجاه و ششم □ بهار ۱۳۹۵



کاروان بسیج دانشجویی دانشگاه گیلان - یادمان شهدای هویزه - ۱۳۹۳/۱۲/۲۴

فردا اینجا نمی‌توانید دوام بیاورید، نمانید. یک نفر جدا نشد. فردا بچه‌های ارتش آمدند گفتند ما ۳ تا معبر باز کردیم؛ یک راهنما شناسایی شده و از این شیار می‌رود، از رودخانه نیسان عبور می‌کنیم، فلان می‌شود. آن یکی گفت از کرخه می‌رویم. بچه‌ها پرسیدند برای ما کرخه و نیسان و بهمنشیر و تپه و جان‌پناه اینها مهم نیست؛ حسین علم‌الهدی از کدام طرف می‌رود؟ عاشق حسین بودند. حرف فرمانده‌شان [ملاک بود]، ببینید این ولایت‌پذیری بود که در زندگی‌شان بود. نمی‌گویند حسین تو قدت کوتاه‌تر از من است. نمی‌گویند حسین تو اهوازی هستی، من تهرانی‌ام. اصلاً این حرف‌ها نبوده. من خودمانی‌اش را می‌گویم، می‌گویند حسین علم‌الهدی از کدام طرف می‌رود؟ هرجا حسین بود [می‌روم]. این عشقی که در دل بچه‌ها انداخته بود از کجا آمده بود؟ از گریه‌هایی که روی نهج‌البلاغه کرده بود، از گریه‌هایی بود که در قرآن کرده بود. رفته در اتاقش نصف‌شب

می‌روی در این بیابان‌ها شب عملیات بچه‌هایت را جمع می‌کنی می‌گویی فانوس‌ها را خاموش کنید. - بچه‌ها دارم قصه زندگی علم‌الهدی را می‌گویم - آی قصه، قصه، قصه، فانوس‌ها را خاموش کنید چون می‌بینم دانش‌آموزها هستند در جمع خسته نشوند، فانوس‌ها را خاموش کرد حسین جان، چه می‌خواهی بگویی؟ گفت می‌خواهم چشمتان به چشم همدیگر نیفتد، خجالت بکشید. رفقا فردا اینجا کربلاست. همه‌شان می‌دانستند شهید می‌شوند. ببین، یک وقت شما یکی از احتمالات زندگی‌ات شهادت است، ولی آنجا هیچ احتمالی جز شهادت نبود. با این عده کم در برابر یک بیابان دشت آزادگان پر از نفربر و تانک و دشمن و زرهی و ادوات و تسلیحات، همه می‌دانند شهید می‌شوند. بچه‌ها اگر دینی به گردن کسی دارید، اگر مرد میدان نیستید، فردا همه شهید می‌شویم، تو را به خدا از این تاریکی شب استفاده کنید بروید. در این روستاهای هویزه نمانید. اگر

*. قرآن کریم، سورہ اعراف، آیہ ۱۹۶.

۲. معرفی سبک زندگی انقلابی

تلاش اصلی راوی، ارائه یک الگوی انقلابی از زندگی شهید علم‌الهدی به مخاطب به‌عنوان یک انسان کاملاً ساده‌زیست است. وجه غالب این روایت در نگاه راوی، طرح زندگی، سیره و مبارزات شهید علم‌الهدی از قبل از پیروزی انقلاب تا شهادت در استان خوزستان از یک سو و مقایسه آن با شرایط کنونی جامعه ایران، برای به‌چالش کشیدن جوان امروزی از سوی دیگر بود.

۳. تأکید بر مقاومت تا مرز شهادت
راوی به مواردی مانند دلایل آغاز، ادامه و پایان جنگ، متجاوز بودن عراق و ناکارآمدی انقلابیون هیچ اشاره‌ای نکرده است. اما درباره مقاومت، خون‌شهادت، تلفات رزمندگان اشاراتی بدین مضمون کرده است که شهادت هویزه با علم و آگاهی از شهادت قریب الوقوعشان ایستادند و

جنگیدند: «همه‌شان می‌دانستند شهید می‌شوند. بین یک وقت شما یکی از احتمالات زندگی‌ات شهادت است، ولی آنجا هیچ احتمالی جز شهادت نبود. با این عده کم در برابر یک بیابان دشت آزادگان پر از نفربر و تانک و دشمن و زرهی و ادوات و تسلیحات همه می‌دانند شهید می‌شوند.» راوی این موضوع را در راستای پاسداشت اسلام و ارزشهای اسلامی و دفاع از خاک و ناموس مردم و به تأسی از واقعه عاشورا برای دادن درس مقاومت به رزمندگان مطرح می‌کند.

بی‌کار نیستند بیایند راهیان نور که شما آمدید! شما توی مسیرید. قدر این لحظه‌هایتان را بدانید. در محضر بزرگان، استادان، علما، شما بزرگواران، اسائه ادب کردم. زیر آفتاب تحمل کردید؛ به یاد آن بدن‌هایی که ماه‌ها زیر این آفتاب‌ها ماند و شناسایی نشد؛ علم‌الهدی‌ها، دهشورها، سلحشورها، شهید حکیم‌ها، شهید علی رجبی؛ این شهدایی که کنارشان نشستید. حسن قدوسی وقتی که گلویش ترکش خورد در همین عملیات خون گلو را پاک نکرد، آن را مالید به صورتش و گفت خدایا قبول کن؛ نوه علامه طباطبایی پسر شهید قدوسی، اینها آدم‌های وامانده‌ای نبودند. شهدا دست ما را بگیرند. در دنیا و آخرت از در خانه شهدا دور نباشیم و امیدوارم که ان‌شاءالله در خانه شهدا آبرومند و سربلند باشیم و روز قیامت مورد شفاعت همه اینها واقع شویم.»

تحلیل نقاط قوت و ضعف روایت

الف) نقاط قوت

۱. سناریوی مشخص

محور اصلی این روایت تشریح شخصیت، مبارزات و نقش سیدحسین علم‌الهدی به‌عنوان یک فرد انقلابی پیرو خط امام است. نقطه قوت این روایت و شاید مزیت اصلی آن، بیان مطالب حول یک محور بود که ضمن آن نیز سعی شده به پیوستگی اطلاعات نیز تا حدودی توجه شود. بنابراین روایت منطبق و متناسب با مخاطبان و یادمان بود. راوی از فن بیان خوبی برخوردار بود و می‌کوشید یک روایت کاربردی و جامع را بیان کند؛ که صرف‌نظر از مواردی که به آنها اشاره خواهد شد، در این امر موفق بود.

علم‌الهدی یک ماه بود فرمانده
سپاه هویزه شده بود نامه
نوشت که آقای بنی‌صدر، اینجا
عده و عده‌مان این‌قدر است،
سلاح می‌دهی یا نمی‌دهی؟
کار ندارم می‌دهی یا نمی‌دهی،
زیرش می‌نویسد اما با خدا عهد
بسته‌ایم که تا آخر بمانیم. و تا
آخر ماندند.

٢٠٤

را می‌کند؛ بچه‌های رزمنده را جمع کرد، دانشجویها را آورد توی این منطقه، پانزدهم دی‌ماه سال ۹۵ عملیات کردند.» بنابراین یکی از مشکلات و نواقص جدی این روایت ضعف در مباحث عملیاتی جنگ و مسائل مرتبط با آن است. راوی حتی به نحوه شهادت شهید علم‌الهدی در عملیات نیز اشاره نکرد، بلکه صرفاً به بررسی برخی از ابعاد شخصیت شهید علم‌الهدی پرداخت.

جمع‌بندی

نکاتی که به آنها اشاره شد، دغدغه‌هایی است که نگارنده به‌عنوان مخاطب این روایت با آن مواجه بوده و تحلیل صورت گرفته نیز در راستای ارائه یک روایت صحیح، متناسب و اثرپذیر است. به اعتقاد نگارنده راوی را می‌بایست در انتخاب مطالب خود و نحوه بیان آن آزاد گذارد؛

چنانچه قرار باشد تکلیف‌گرایی شخصیت علم‌الهدی امروز مورد تقلید و توجه قرار گیرد، باید شرایط و اقتضائات زمانی و مکانی آن نیز گفته شود؛ در غیر این صورت موجب ترویج رفتار هنجارشکنانه خواهد شد.

از این روست که نظر به اقتضای حال راوی، سنخ او و شرایط مخاطبان، در هر یادمان روایت‌های متفاوت و متنوعی صورت می‌گیرد. البته پر واضح است که روایت‌ها باید برای اثرگذاری بر مخاطب، بیشترین و کاملترین هماهنگی و تناسب را با یادمان داشته باشند تا مفاهیم موردنظر راوی به‌طور صحیح انتقال یابند. ذکر این نکته لازم است که استفاده از واژه‌ها، تعبیر و اصطلاحات در بیان واقعیات بسیار مؤثر است. به نظر می‌رسد راوی محترم بین مباحث سیاسی

باشد آب هم جیره‌بندی باشد هیچی نداشته باشد، غسل شهادت می‌کند». این مطالب بیشتر به نقالی شبیه است و از روایت دفاع مقدس فاصله می‌گیرد و آثار منفی در ذهن مخاطب بر جای می‌گذارد.

۲. نپرداختن به مباحث سیاسی و عملیاتی مرتبط با یادمان: در روایت آقای نادم، به موضوعاتی مانند میزان کارآمدی رزمندگان درمقابل انبوه لشکریان دشمن، نقش حامیان منطقه‌ای و بین‌المللی صدام و همچنین نقش اقشار مختلف مردم ایران، و مواردی از این قبیل اصلاً پرداخته نشده است.

باتوجه به اینکه شهر و منطقه هویزه از محورهای اصلی تهاجم دشمن نبوده است، در ابتدای جنگ پس از پیشروی نیروهای ارتش عراق که در نتیجه شیخون شهید غیور اصلی به عقب رانده شدند، این منطقه نیز سقوط کرد. راوی در این بخش به مباحث عملیاتی منطقه هویزه از جمله: جغرافیا و وضعیت زمین منطقه؛ موضوعات (داخلی و بین‌المللی) انقلاب اسلامی از پیروزی انقلاب تا شروع جنگ؛ فعالیت گروه‌های ضدانقلاب و حوادث سال اول جنگ؛ عملیات‌های ارتش در سال اول پیروزی انقلاب به‌ویژه عملیات نصر و آثار و پیامدهای آن هیچ اشاره‌ای نکرد* و فقط از طریق مطالبی که در خصوص زندگی شهید علم‌الهدی بیان کرد می‌توان به شمای کلی از این دوره آن هم به‌صورت ناقص دست یافت. برای مثال از جمله اطلاعاتی که در خصوص عملیات نصر می‌دهد، بدین شرح است: «[شهید علم‌الهدی] بلند می‌شود می‌آید اقدامش

* برای مطالعه بیشتر درباره جزئیات عملیات نصر، رجوع کنید به: علیرضا لطف‌الله‌زادگان، روزشمار جنگ ایران و عراق (کتاب پنجم): هویزه، آخرین گام‌های اشغالگر، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، چاپ اول: ۱۳۷۳، صص ۵۵۵-۵۹۸.



روایت گر مقاومت و مظلومیت در کربلای هویزه

روایت حسن بوعدار در یادمان هویزه

تهیه و تنظیم: محمد محمدپور*

چکیده		

روایت زیر شرح مقاومت مردمی درمقابل ارتش متجاوز عراق است که در قالب عملیات نصر در منطقه هویزه صورت گرفت. راوی حسن بوعدار از راویان بسیجی و بومی منطقه و از شاهدان عینی عملیات نصر و مسئول کنونی اسکان کاروان‌های مهمان در یادمان هویزه است. این روایت در ۲۴ اسفند ۱۳۹۳، ساعت ۱۱:۱۰ دقیقه و در محوطه بیرونی و صحن مسجد یادمان هویزه و بنای یادبود شهدای کرخه‌نور (کور) ضبط شده است. کاروان متشکل از حدود ۵۰ نفر از خواهران بسیجی فیروزآباد فارس و تعدادی از دانشجویان دانشگاه صنعتی شریف بود. بررسی محورهای تهاجم اولیه ارتش عراق، اقدامات سیدحسین علم‌الهدی در هویزه، اشاره به شهدای کرخه‌نور، زمینه‌سازی و شرح عملیات نصر، و چگونگی تفحص شهدای این یادمان محورهای اصلی این روایت‌اند. در نوشتار پیش‌رو ابتدا متن روایت درج شده و پس از آن نقد و ارزیابی خواهد آمد.

واژگان کلیدی: روایت هویزه، یادمان شهدای هویزه، عملیات نصر، شهید علم‌الهدی، روایت حسن بوعدار

متن روایت

محورهای تهاجم ارتش عراق به خوزستان

همان هفته‌های اول جنگ به اشغال دشمن درآمد. همین‌طور که می‌دانید، دشمن به خرمشهر حمله کرد و در این منطقه، یعنی منطقه هویزه و دشت آزادگان، از دو محور وارد شد. یکی محور تنگه چزابه بود که از آنجا وارد مرزهای کشورمان شد، شهر بستان را اشغال کرد و آمد سوسنگرد را به محاصره درآورد. همچنین دشمن از محور طلائیه در ۷۰-۶۰ کیلومتری در این سمت ما قرار دارد، آمد. از این محور وارد منطقه شد و کل این منطقه را تا نزدیکی خود [شهر] هویزه که

«بسم الله الرحمن الرحيم. خدمت خواهران و برادران محترم خیرمقدم می‌گویم. خیلی مختصر و کلی واقعه کربلای هویزه را آن‌طور که خود هم‌زمان و بازمانده‌های این شهدا نقل می‌کنند، برای شما تعریف می‌کنیم. در مزار شهدای کربلای هویزه هستیم. سال ۵۹ با شروع جنگ تحمیلی این منطقه هم مثل سایر مناطق مرزی کشور مورد حمله دشمن بعثی قرار گرفت و در

* کارشناس مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس

دقیقاً ۲۵ کیلومتر تا اینجا فاصله دارد و از این سمت تا ۱۰ کیلومتری اهواز را به اشغال خودش درآورد. الآن مکانی که ما هستیم، درست در سمت راست ما در ۴۰ کیلومتری اینجا، شهر اهواز است؛ در قسمت جنوب، شهر خرمشهر تقریباً در ۱۰۰ کیلومتری اینجا واقع شده و روبه‌روی ما شهرهای سوسنگرد و هویزه هستند. دشمن از محور طلائیه که درست ۸۰-۷۰ کیلومتری مزار شهدای هویزه است، وارد این منطقه شد؛ کل این منطقه را تا ۱۰ کیلومتری اهواز و از این سمت تا نزدیکی شهر هویزه اشغال کرد.

در آن زمان شهید اصغر گندمکار فرمانده سپاه هویزه بود که در جریان محاصره شهر سوسنگرد به شهادت رسید و بعد از او شهید سیدحسین علم‌الهدی از دانشجویان پیرو خط امام و از شاگردان مقام معظم رهبری در قبل از انقلاب، فرمانده سپاه هویزه شد. با آمدن شهید علم‌الهدی در سپاه هویزه تحولی ایجاد شد و عده زیادی از دانشجویان پیرو خط امام، دانش‌آموزان و دیگر نیروهای مردمی و جهادی از سراسر کشور آمدند در شهر هویزه مستقر شدند و به‌همراه بچه‌های بومی هویزه گروهی را به‌عنوان سپاه هویزه تشکیل دادند.

شهدای کرخه‌نور (کرخه‌کور)

جلد ۷، صص ۳۴-۳۳ و روزنامه کیهان ۱۳۵۸/۱/۲۹، ص ۱



روایت حسن بوعمار - یادمان شهدای هویزه - ۱۳۹۳/۱۲/۲۴

حضور داشتند، متوجه جای مشکوکی شدند و بچه‌های سپاه را خبر کردند و متوجه شدند که این ۲۸ نفر را همان زمان، یعنی آبان‌ماه سال ۵۹ که دشمن به اسارت خودش درآورده بود، در یک گور دسته‌جمعی به شهادت رسانده بود. بعد از انجام تشییع باشکوهی که مردم منطقه برای آنها داشتند، این شهدا در همین جا در کنار شهدای هویزه به خاک سپرده شدند. الآن مزارشان در قسمت بیرون، در آن سمت جاده است و زائران محترم می‌توانند آنجا را ببینند و زیارت کنند.

زمینه‌سازی عملیات هویزه

از این مراحل که بگذریم، در آن موقع رئیس‌جمهور مملکت و فرمانده کل قوا بنی‌صدر بود. بنی‌صدر کلاً مخالف حضور بچه‌های سپاه و نیروهای مردمی در جنگ بود و در همان اوایل هم‌زمان شهدا نقل می‌کنند که یک روز بنی‌صدر آمد و دستور داد که شهر هویزه را تخلیه بکنید و به دست

شیخون شدند. خوب شیخون بسیار بزرگی انجام شد و مردم روستاهای احمدآباد و سمیده راهنمایی‌های لازم را به بچه‌های سپاه دادند و بچه‌های سپاه ضربه بزرگی را به ارتش دشمن وارد کردند. قبل از این هم مردم روستاهای کرخه به بچه‌های سپاه کمک‌ها و راهنمایی‌های لازم را می‌کردند. خوب دشمن بعد از انجام این شیخون متوجه دخالت و همکاری مردم روستاهای منطقه با بچه‌های سپاه شد؛ به همین خاطر به روستای احمدآباد و سمیده که ۸-۷ کیلومتری اینجا هستند و به‌وسیله ۴، ۵ تانک به روستای احمدآباد حمله کرد و روستا را با گلوله تانک هدف گرفت و محاصره کرد و ۲۸ نفر از مردان روستا را به اسارت درآورد. از این ۲۸ نفر تا چندین سال خبری نبود. سال ۶۵ در نقطه‌ای در ۱۰ کیلومتری مزار شهدای هویزه در منطقه‌ای به نام کوهه بعد از اینکه مردم [به منطقه] برگشته بودند و تعدادی کشاورز و دامدار در منطقه

عملیات داشته باشیم. چون دشمن تا آن موقع غفلت کرده بود و نیامده بود شهر هویزه را اشغال بکند، و اندک نیروهای ما در هویزه تقریباً در عقبه (پشت سر) استقرار نیروهای دشمن قرار داشتند. زائرین محترم در نظر داشته باشید که دشمن کل این منطقه را تا نزدیکی خود هویزه اشغال کرده بود و از آن سمت شهر هویزه، از تنگه چزابه آمده بود داخل و بعد از اینکه نتوانست سوسنگرد را به اشغال کامل در بیاورد، در اطراف سوسنگرد زمین گیر شد. شهر سوسنگرد ۱۵ کیلومتر بالاتر از هویزه است و اینکه

شرح عملیات نصر

بسیجی در بین رزمنده‌ها بود و پایه‌پای رزمنده‌ها می‌جنگید. یعنی رهبر معظم انقلاب درواقع هم‌رمز شهدای هویزه هستند. خود آقا هم زمانی که به اینجا تشریف‌فرما شدند، به موضوع حضورشان در عملیات اشاره داشتند. علی‌ای حال آن شب می‌گذرد و متأسفانه نیروهای ما چون بنا داشتند فردا پیشروی کنند، بدون اینکه سنگر یا خاکریزی بزنند شب را به صبح رساندند و فردا یعنی شانزدهم دی‌ماه سال ۵۹ درحالی که آماده

عملیات [نصر] در صبح پانزدهم دی‌ماه سال ۵۹ شروع شد. بچه‌های سپاه متشکل از ۳۰۰ نفر به‌عنوان پیاده و لشکر ۱۶ زرهی قزوین، از محور هویزه و سوسنگرد به دشمن حمله کردند. نیروهای ما طوری عمل کردند که موفق شدند دشمن را به کلی غافلگیر کنند؛ به‌طوری‌که دشمن متحمل تلفات بسیار سنگینی شد و هرچه مهمات داشت یا منهدم شد، یا سالم به غنیمت گرفته شد و برای اولین بار در جنگ از دشمن بیشتر از ۸۰۰ نفر اسیر گرفته شد که آن زمان چیز کمی نبود. حتی هوانیروز ما آن روز عملکرد بسیار خوبی داشت و اکثر تانک‌های دشمن که به‌سمت طلائی‌ه فرار می‌کردند، توسط هلیکوپترهای ما به آتش کشیده شدند. درنهایت، کل مقاومت دشمن تا ساعت یک ظهر آن روز درهم می‌شکند و پیروزی بزرگی برای رزمندگان اسلام رقم می‌خورد. درحالی‌که نیروهای ما روحیه بسیار خوبی داشتند و آماده می‌شدند که مرحله دوم عملیات، یعنی پیشروی به‌طرف پادگان حمید را آغاز کنند و خبری از نیروهای دشمن هم نبود، نماینده بنی‌صدر آمد و دستور توقف عملیات را داد. دلیلش را هم این ذکر کردند که نیروهای ما در محور اهواز به‌طرف خرمشهر نتوانستند پیشروی بکنند. عملیات متوقف می‌شود و اسرا تخلیه می‌شوند. عصر آن روز شهید علم‌الهدی یارانش را برای استراحت به کنار رودخانه کرخه‌نور در ۵ کیلومتری اینجا برد و آنجا ملاقات خیلی جالبی اتفاق افتاد. هم‌زمان شهدا نقل می‌کنند که آنجا شهید علم‌الهدی دوید به‌طرف یک آقایی و وقتی به آن آقا رسید همدیگر را در بغل گرفتند و روبوسی کردند. وقتی بچه‌های رزمنده آمدند، رهبر معظم انقلاب را دیدند که با لباس

بودند و منتظر دستور بودند که مرحله دوم عملیات را اجرا بکنند، دشمن پاتک سنگینی را شروع می‌کند و طوری این منطقه را از زمین و آسمان بمباران می‌کند که هم‌زمان شهدا نقل می‌کنند، آتش دشمن این‌قدر سنگین بود که ما اصلاً متوجه ورود تانک‌های دشمن هم نشدیم، وقتی تانک‌ها را دیدیم که خیلی به ما نزدیک شده بودند. با

"عملیات نصر نهایی" با پیگیری‌های که بچه‌های مسئول سپاه با رهبر معظم انقلاب، شهید چمران و دیگر مسئولین انجام دادند، درنهایت بنی‌صدر با حضور بچه‌های سپاه در این عملیات موافقت کرد و اولین عملیات مشترک بین بچه‌های سپاه و ارتش در اینجا رقم خورد.

شروع پاتک دشمن، نیروهای ما، هم بچه‌های سپاه و هم ارتش، به‌شدت با دشمن درگیر شدند و جلو پاتک دشمن را گرفتند. اما متأسفانه در اثنای درگیری با دشمن بیشتر از ۱۴۰ نفر از بچه‌های ارتش شهید شدند. درواقع چون نیروهای ما سنگر و خاکریزی نداشتند، اکثر بچه‌های ارتش مظلومانه در داخل تانک‌های خودشان سوختند و شهید شدند. به‌دنبال شهادت بچه‌های ارتش، ارتباط بی‌سیم بچه‌های سپاه

و یارانش عملیات عملاً شکست خورد. بعد از آن تقریباً ۱۰ روز دشمن به پیشروی خودش ادامه داد و این بار شهر هویزه را به اشغال خودش درمی‌آورد. دشمن اینقدر از مردم هویزه و روستاهای منطقه کینه داشت که شهر هویزه و تمام روستاهای منطقه را صددرصد با خاک یکسان کرد.

کربلای هویزه و تفحص شهدای عملیات

زائرین محترم اگر امروز به اینجا گفته می‌شود کربلای هویزه، بی‌دلیل نیست؛ اینجا شباهت زیادی با کربلا دارد. شما در نظر بگیرید اگر در کربلا امام حسین^(ع) فرمانده سپاه اسلام بودند، اینجا هم نام امام حسین^(ع) و از نسل و تبار امام حسین^(ع) سیدی به نام سیدحسین علم‌الهدی، فرمانده سپاه بودند. اگر در کربلا اجساد شهدا را به زیر سم اسبانشان گرفتند، اینجا بعضی‌ها به تقلید از آنها اجساد شهدا را به زیر شنی تانک خودشان می‌گیرند و له می‌کنند. اگر در کربلا اجساد شهدا ۳ روز در زیر آفتاب ماند، اینجا اجساد شهدا بیشتر از ۳ سال در منطقه پراکنده ماند تا همزمان با آزادی خرمشهر این منطقه آزاد شد و بعد از پاکسازی منطقه عده‌ای از هم‌زمان شهدا آمدند و موفق شدند تعدادی از اجساد شهدا را کشف کنند.

اجساد مطهر شهدا در منطقه پراکنده ماند تا ۱۸ ماه بعد، همزمان با آزادی خرمشهر این منطقه آزاد شد. درواقع اجساد شهدا بیشتر از ۳ سال در منطقه بود و بعد از پاکسازی منطقه عده‌ای از هم‌زمان شهدا موفق شدند تعدادی از اجساد شهدا را کشف کنند. جسد خود شهید علم‌الهدی را درحالی پیدا کردند که اسکلتي ازش باقی نمانده بود! دشمن این

و ارتش هم قطع شد، هماهنگی نیروها به هم ریخت و در جریان درگیری با دشمن یک فاصله ۵ کیلومتری بین بچه‌های ارتش و سپاه به وجود آمد. دشمن هم متوجه فاصله ایجادشده می‌شود، نیروهای ما را از سمت راست دور می‌زند و در محاصره می‌اندازد و نیروهای ما موقعی متوجه شدند که دیگر تانک‌های دشمن از پشت سرشان هم داشتند می‌آمدند. درواقع از اینجا بود که کربلای هویزه رقم خورد. بنا به نقل آزاده‌های این عملیات که بعد از آزادی از اسارت تعریف می‌کنند، آنجا شهید علم‌الهدی تبسمی می‌کند و به یارانش می‌گوید که تا اینجا مقاومت بوده و از اینجا به بعد استقامت؛ و خداوند ما را به استقامت امر فرموده و آیه سی‌ام سوره فصلت را می‌خواند؛ إِنَّ الدِّينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ* شهید علم‌الهدی با این آیه یارانش را آماده استقامت و شهادت می‌کند و آنها را به بهشت مژده می‌دهد. شهید علم‌الهدی قبل از این در بسیاری مواقع در شبیخون‌هایی که می‌آمدند یا در جریان ورزش‌های صبحگاهی که یارانش را برای ورزش صبحگاهی می‌بردند، در بسیاری جاها که خیلی‌ها نفسشان می‌برید و اعتراض می‌کردند که خسته شدیم، همیشه این آیه را می‌خواندند؛ به همین خاطر این جمله و این آیه در ذهن تمام دوستان و یاران شهید علم‌الهدی مانده بود. علی‌ای حال، آن روز هرچه زمان می‌گذشت، نیروهای ما یکی‌یکی مظلومانه شهید می‌شدند و با تمام‌شدن مهمات مظلومیت بچه‌ها بیشتر شد و از آن به بعد، جنگ تن با تانک شروع شد و تا نزدیک غروب آن روز با شهادت شهید علم‌الهدی

*. قرآن کریم، سوره فصلت، آیه ۳۰



روایت حسن بوعمار - یادمان شهدای هویزه - ۱۳۹۳/۱۲/۲۴

مادر شهید علم الهدی

مطلب دیگری که لازم می‌دانم اضافه کنم، مخصوصاً خواهران محترم توجه کنید، درباره مادر شهید علم الهدی است. همانطور که گفتم این سیده بزرگوار بنا به وصیت خودش در کنار شهدای هویزه دفن شده است. حاج صادق آهنگران خاطره خیلی جالبی درمورد این سیده بزرگوار دارند که بد نیست شما هم بشنوید. ایشان نقل می‌کنند که موقع وفات مادر شهید علم الهدی به من مأموریت دادند که این خبر را به اطلاع رهبر معظم انقلاب برسانم. نقل می‌کنند که با دفتر آقا تماس گرفتم و به ایشان عرض کردم که آقا، مادر شهید علم الهدی وفات کردند. حاج صادق آهنگران نقل می‌کنند که رهبر معظم انقلاب از شنیدن این خبر خیلی تعجب کردند؛ به‌طوری‌که سه‌بار کلمه عجب را بر زبان آوردند. این قضیه برای صادق آهنگران سؤال مانده بود که چرا آقا اینقدر

قدر ناجوانمردانه با اجساد شهدا جنگیده بود و با تانک روی اجساد شهدا رفته بود که اسکلت شهید علم الهدی [همه شهدا] کاملاً خرد شده بود و شهید علم الهدی را تنها از روی قرآنی که داشت و توسط مادر بزرگوارشان شناسایی شد، شناختند. خوب با کشف اجساد شهدا خانواده‌های شهدا آمدند، مادران شهدا، مادر خود شهید علم الهدی (که زائرین محترم توجه داشته باشید مادر شهید علم الهدی و دوتا اخوی بزرگوار ایشان الآن بنا به وصیت خودشان در کنار شهدای هویزه دفن شدند) آمدند و حماسه دیگری آفریدند و گفتند که ما چیزی را که در راه خدا دادیم پس نمی‌گیریم و همگی متفق‌القول شدند که شهدا در همین‌جا یعنی در مقتل خودشان دفن بشوند. بعداً این مسجد و بارگاهی که می‌بینید در فاصله سال‌های ۱۳۶۲ تا ۱۳۶۵ توسط جهادگران جهادسازندگی در کنار قبور شهدا ساخته شد.

ایجاد کند و با روایتی درست مخاطب را متأثر کند. نقاط قوت و ضعف روایت فوق با این نگاه مورد ارزیابی قرار گرفته است.

الف) نقاط قوت

۱. تسلط بر موقعیت منطقه و معرفی آن: از جمله نقاط قوت این روایت، تسلط و آشنایی کامل راوی با موقعیت جغرافیایی منطقه عملیاتی هویزه به‌ویژه پس از پیروزی انقلاب اسلامی است.

۲. تسلط بر مباحث عملیاتی: برجسته‌ترین مزیت این روایت آگاهی و تسلط راوی بر مباحث عملیاتی این منطقه است که موجب شده روایت از سندیت بالایی برخوردار شود. مواردی مانند محورها و فلش‌های تهاجم اولیه ارتش عراق، مقاومت‌های صورت گرفته در این منطقه و شرح عملیات نصر، زمینه‌ها و مقدمات آن، نشان‌دهنده همین امر است.

۳. اشاره به شهدای کرخه‌نور (کور): از جمله موارد مثبت و اشارات متناسب راوی اشاره به ماجرای شهادت شهدای کرخه‌کور (قتل‌عام ۲۸ نفر از اهالی روستاهای سیار احمدآباد و سمیده) در منطقه هویزه است که در روایت‌های صورت گرفته در هویزه کمتر به آن اشاره می‌شود.

۴. شرح اقدامات سیدحسین علم‌الهدی: راوی در خلال روایت به تلاش‌ها و اقدامات شهید علم‌الهدی در منطقه می‌پردازد؛ اقداماتی از قبیل سازماندهی دانشجویان پیرو خط امام در منطقه، فراهم کردن زمینه دیدار عشایر عرب منطقه با امام خمینی^(ع)

تعجب کردند. بعداً که جریان را از اخوی شهید علم‌الهدی پرسیدند، متوجه شدند که یک شب قبل از وفات مادر شهید علم‌الهدی، همسر آقا ایشان را در خواب دیده بودند که در صحرای بزرگی در کنار حضرت زهرا^(س) بودند و هر کس می‌خواست با حضرت زهرا^(س) ملاقات بکند، مادر شهید علم‌الهدی می‌رفته و هماهنگی می‌کرده است، و بار آخری که به داخل اتاق حضرت زهرا^(س) می‌رود، در را می‌بندد و دیگر بر نمی‌گردد. و تعجب آقا در آن لحظات برای این بوده که به تعبیر این خواب فکر می‌کردند و تعبیرش این شد که ایشان پیش حضرت زهرا^(س) رفتند. ان شاء الله که نهایت استفاده را از این زیارت معنوی داشته باشید. همچنین ان شاء الله که همه ما ادامه‌دهنده راه شهدا هم باشیم.»

ارزیابی روایت

به‌طور کلی راوی در هر یادمان

باید قبل از اعزام به مناطق عملیاتی، با جغرافیا، پیشینه و سابقه عملیاتی، وضعیت سیاسی، اجتماعی و فرهنگی منطقه مقارن انقلاب و شروع جنگ، عملیات‌های شاخص و شخصیت‌ها و شهدای شاخص و فعال در این مناطق آشنایی کامل داشته باشد. بنابراین راوی با توجه به شخصیت، عقاید و اندوخته‌های خود و وضعیت منطقه، ترکیبی مناسب بین مباحث عملیاتی و معرفتی جنگ

اینجا شباهت زیادی با کربلا دارد. در کربلا امام حسین^(ع) فرمانده سپاه اسلام بودند، اینجا سیدحسین علم‌الهدی، در کربلا اجساد شهدا را به زیر سم اسبان‌شان گرفتند، اینجا بعضی‌ها اجساد شهدا را به زیر شنی تانک خودشان می‌گیرند و له می‌کنند. در کربلا اجساد شهدا ۳ روز در زیر آفتاب ماند، اینجا اجساد شهدا بیشتر از ۳ سال در منطقه پراکنده ماند.

کلان ارتش عراق جایگاهی نداشته است؛ چراکه نیروهای عراق اگر می‌توانستند در محورهای اصلی تهاجم به سمت اهواز باهم الحاق کنند، هویزه خودبه‌خود سقوط می‌کرد.

۳. نامه‌نگاری با مقام معظم رهبری به منظور قانع کردن

بنی‌صدر: صحت و سقم این مطلب مشخص نیست.

۴. اشاره ناقص به سازمان

رزم خودی و دشمن در

عملیات نصر: سازمان رزم

عملیات نصر به قرار زیر

بود: تیپ‌های ۳۱ و ۳۰

لشکر ۱۶ زرهی قزوین، و

تیپ ۱ از لشکر ۹۲ زرهی

اهواز، ۲ گردان از لشکر ۷۷

پیاده، ۲ گردان از نیروهای

سپاه پاسداران به همراه

دانشجویان پیرو خط امام

و گروهی از نیروهای ستاد

جنگ‌های نامنظم (شهید چمران) و نیز نیروهای

زرهی و مکانیزه ارتش.* راوی فقط به لشکر ۱۶

زرهی قزوین و لشکر ۹۲ و نیروهای (۳۰۰ نفری) سپاه

پاسداران اشاره کرد و به نیروهای ستاد جنگ‌های

نامنظم و لشکر ۷۷ اشاره‌ای نکرد. راوی همچنین

به وضعیت استقرار نیروهای ارتش عراق نپرداخت؛

* علی لطف‌الله‌زادگان، روزشمار جنگ (کتاب پنجم)، هویزه آخرین گام‌های اشغالگر، پیشین، صص ۵۹۷-۵۴۱؛ و ر.ک: ابوالقاسم حبیبی، دشت آزادگان در جنگ، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه پاسداران، ۱۳۸۱، صص ۷۱-۶۹.

درجهت مقابله با تبلیغات ناسیونالیستی عراق، تلاش درجهت متقاعدکردن بنی‌صدر و مسئولان نظامی به‌ویژه حضرت آیت‌الله خامنه‌ای (نماینده امام در ارتش) برای عملیات در هویزه و اصرار بر شرکت نیروهای مردمی در عملیات.

۵. ذکر برخی دستاوردهای عملیات نصر: اشاره صحیح

به نقش و حضور موثر نیروهای مردمی در اولین

عملیات مشترک ارتش و کمک نیروهای مردمی که

زمینه‌ساز الگویی برای عملیات‌های بعدی نیز شد.

راوی همچنین شهادت علم‌الهدی را در افزایش روحیه

نظامی و مقاومت مردمی و باور مسئولان نظام به

پذیرش نیروهای مردمی مؤثر می‌داند.

ب) نقاط ضعف

۱. بی‌دقتی در ذکر برخی آمارها: راوی تلفات ارتش

را در عملیات نصر ۱۴۰ نفر ذکر می‌کند، اما با استناد

به برخی منابع (کتاب هویزه آخرین گام‌های اشغالگر)

تعداد تلفات صحیح است، اما تنها متعلق به ارتش

نیست؛ بلکه متعلق به همه نیروهاست. درخصوص

تفحص شهدا نیز راوی به اشتباه مدت زمان ماندن

شهدا در منطقه را ۳ سال ذکر می‌کند. هرچند در ادامه

آن را اصلاح می‌کند، اما این موضوع باعث سردرگمی

مخاطب می‌شود.

۲. سوءبرداشت درخصوص علت تسخیر نشدن هویزه

راوی دلیل اشغال نشدن هویزه توسط ارتش عراق را

بی‌اعتنایی ارتش عراق ذکر کرده است؛ درحالی‌که

دلیل واقعی این امر آن است که هویزه در راهبرد

روایت آقای حسن بوعدار از حیث مباحث عملیاتی آن حق مطلب را ادا کرده است. در موارد معدودی اطلاعات نظامی با کم‌دقتی ذکر شده است که این امر می‌تواند به دلیل نداشتن مطالعه مستمر درخصوص عملیات نصر باشد.



از روایت خون تا روایت خوب

نقد و بررسی روایت‌گری در یادمان شهدای هویزه

تهیه و تنظیم: گروهی از کارشناسان
مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس

مقدمه

روایت‌ها نیز متفاوتند. به‌منظور اجتناب از تفاوت و گاه تناقض در روایت‌ها که با هدف اصلی راهیان نور در تعارض است، نهادهای تخصصی و پژوهش‌محور باید با نگاهی آسیب‌شناسانه به این عرصه ورود کنند. یکی از مراکز پژوهشی که آثار ارزشمند و باکیفیتی را به‌واسطه میزان و نوع حضورش در جبهه‌های نبرد عرضه می‌کند، مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس است. راویان این مرکز در اکثر عملیات‌ها دوشادوش فرماندهان به ثبت و ضبط صحنه نبرد پرداخته‌اند.

دفاع مقدس عرصه بسیار وسیعی است که هرکدام از رزمندگان، فرماندهان رده‌های مختلف از نیروهای نظامی و انتظامی و... به‌واسطه مدت حضور در مناطق مختلف و مسئولیت در جبهه‌های نبرد، از بخش‌هایی از آن خبر دارند. شاید کسی نباشد که بر همه اتفاقات ریز و درشت آن تسلط کامل داشته باشد. راویان کاروان‌های راهیان نور اغلب جنگ را براساس داشته‌های خود روایت می‌کنند و به همین دلیل

[illegible]

موضوع دارند. البته هریک از این رویکردها در جای خود مفید است و در صورت توجه به آنها به پویایی و پایداری جامعه کمک می‌کند. ملت‌ها با شناخت و آگاهی از سرگذشت مشترکشان هویتشان را منسجم‌تر و با دریافت الگوهای تاریخی آن را غنی‌تر و پایدارتر می‌کنند؛ حتی اسطوره‌های خود را می‌سازند و بر دلاورمردی نیاکانشان افتخار می‌کنند. این گذشته تلخ و شیرین، با همه پیروزی‌ها و حتی شکست‌ها تجربه‌ای برای پیروزی در آینده است. با وجود اینکه آینده تکرار گذشته نیست، اما برمبنای آن استوار است و هیچ ملتی نمی‌تواند بدون شناخت گذشته آینده درخشانی پیش‌روی داشته باشد. چراغی فراراه آینده نظام است که اکنون با تهدیدهای متعددی روبه‌رو است و در این راستا، برای مقابله با تحمیل جنگی دیگر و در صورت وقوع جنگ، برای کاهش تأثیرات منفی و پیروزی در آن، هیچ تجربه‌ای از درس‌های جنگ هشت‌ساله مفیدتر و مؤثرتر نیست. جنگ را باید با هدف آینده‌نگرانه، بدون تعصب و با ابزارهای دقیق علمی بررسی کرد و شناخت. در استفاده از تجربه‌های جنگ و به‌کارگیری مؤثر آن در آینده باید به چند نکته اساسی، زیر توجه کرد:

۱. روایت جنگ آن‌گونه که بود: جنگ ایران و عراق همانند دیگر پدیده‌های بشری و سیاسی - نظامی پیچیدگی ویژه‌ای دارد و پر از تجربه‌های تلخ و شیرین، شکست و پیروزی، ضعف و قوت، احساس و عقل، و تصمیم‌گیری‌های درست و نادرست است. تصمیم‌ها و اقدامات جنگ در هر دو سوی آن، براساس میزان شناخت و تجربه‌های بشری و ویژگی‌های مختلف انسانی، اتخاذ شده و انجام گرفته

حاصل این حضور و فعالیت علاوه بر باقیماندن آرشیو غنی از اسناد و مکتوبات، خلق آثار ارزشمند، مستند و مستدلی است که وثاقت آنها بر اهل فن پوشیده نیست. در اسفندماه ۱۳۹۳ کارشناسان این مرکز به‌منظور ثبت و ضبط روایت راویان در یادمان‌های استان خوزستان عازم آنجا شدند. حاصل این حضور، ضبط حدود ۲۰۰ روایت در یادمان‌های مختلف بود که تعدادی از آنها پیاده‌سازی و ارزیابی شد و در فصلنامه تخصصی نگین /یران (شماره ۵۳) به چاپ رسید. اسفندماه ۱۳۹۴ نیز این مأموریت تقریباً به همان شکل تداوم یافت.

رویکرد مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس به این حرکت عظیم فرهنگی، تلاش برای استخراج نقاط قوت و ضعف‌های روایت‌ها، شناسایی راویان و روایت‌های باکیفیت، سازماندهی، آموزش، تولید محتوا با هدف غنی‌سازی پروژه بزرگ راهیان نور و انتقال صحیح تاریخ دفاع مقدس به نسل‌های بعد است. در همین راستا، روایت‌هایی که نگارنده در یادمان هویزه (در مقاطع زمانی اسفندماه سال‌های ۱۳۹۳ و ۱۳۹۴) ضبط و پیاده‌سازی کرده، در یک نگاه کلی، مورد نقد و ارزیابی قرار گرفته است.

ضرورت شناخت دفاع مقدس

جنگ ایران و عراق را می‌توان با استفاده از شیوه‌های مختلف تشریح کرد؛ برخی از راویان، رویکردی تاریخی دارند و به توصیف وقایع می‌پردازند، رویکرد برخی دیگر آینده‌نگرانه است و به تجربه‌های آن برای بهره‌برداری در موارد احتمالی توجه می‌کنند و بالاخره عده دیگری رویکرد معرفت‌شناسانه‌ای به

[illegible]



روایت راویان برای کاروان‌های راهیان نور، یادمان شهدای هویزه، اسفند ۱۳۹۴.

آگاهی از این تجربه‌ها و درس‌ها و بهره‌گیری از آنها می‌تواند به کاهش تصمیم‌های نامناسب و عمل به اقدامی با دستاوردهای بیشتر بینجامد.

محورهای اصلی روایت یادمان شهدای هویزه

حمله عراق به شهرهای خوزستان و سقوط تعدادی از آنها از جمله بستان، سوسنگرد در سال ۱۳۵۹ و همچنین جنایات ارتش متجاوز صدام موجب مقاومت و ایستادگی مردم و به‌ویژه رزمندگان بومی این مناطق شد. از این رو، هم‌زمان با ورود قوای مهاجم به خاک خوزستان، تعدادی از نیروهای مردمی و به‌ویژه دانشجویان پیرو خط امام به فرماندهی سیدحسین علم‌الهدی، راهی هویزه شدند. این شهر از جمله شهرهای دشت آزادگان است که در ابتدای جنگ چند بار محاصره شد تا اینکه بعد از عملیات نصر ارتش (۱۳۵۹/۱۰/۱۵) و شهادت شهید علم‌الهدی و یارانش، در تاریخ ۱۳۵۹/۱۰/۲۷ به اشغال

است. البته به میزانی که حسابگری و عقلانیت مطرح بوده، اقدامات احساسی و شهامت نیز حضور داشته است؛ بنابراین در شناخت جنگ و درک تجربه‌ها و گرفتن درس لازم است همه جوانب و ویژگی‌های جنگ مطالعه و جنگ به‌عنوان یک پدیده انسانی ارزیابی شود.

۲. تجربه‌اندوزی و درس‌آموزی: اکنون حدود ۳۰ سال از پایان جنگ می‌گذرد و مشکلات دوران جنگ درخصوص بیان وقایع پایان یافته است. باتوجه‌به اینکه نسلی که مسئولیت سنگین جنگ را در حوزه‌های گوناگون سیاسی، نظامی و... بر دوش داشت، در سنین بالا قرار دارد و نسل جدید نیز به‌طور عینی جنگ را ندیده است، روایت درست از جنگ می‌تواند در انتقال تجربه‌ها و درس‌های جنگ بسیار مفید باشد. از این منظر نیز، ثبت و انتقال تجربه‌های جنگ ضرورت دارد و برای نسل بعدی

زیادی که در این منطقه مرتکب شد، شهر را با خاک

یکسان کرد. هویزه در مرحله دوم عملیات بیت المقدس در ۱۳۶۱/۲/۱۸ آزاد شد. نکته دیگر درخصوص یادمان هویزه وجود تعدادی از قبور شهدا شامل مردم یکی از روستاهای منطقه به نام احمدآباد سیار است که عراقی‌ها آنان را به‌خاطر همکاری با نیروهای سپاه و پناه‌دادن به یک خلبان ایرانی تیرباران و درحالی‌که برخی از آنها هنوز زنده بودند، در یک گور

این افراد به شهدای کرخه
نور معروف اند.

در خصوص بایدها و نبایدهای روایت در این یادمان راوی باید با جغرافیا، پیشینه و سابقه عملیاتی، وضعیت سیاسی، اجتماعی و فرهنگی منطقه مقارن پیروزی انقلاب اسلامی و شروع جنگ تحمیلی،

عملیات‌های شاخص و شخصیت‌های فعال در این مناطق آشنایی کامل داشته باشد. شخصیت، عقاید و اندیشه‌های راوی هم در نوع روایت و بیان مطالب دخالت دارد. ضمن اینکه راوی باید باتوجه به اندوخته‌های خود و وضعیت منطقه، ترکیبی مناسب بین اطلاعات سیاسی و عملیاتی جنگ و مباحث معرفتی ایجاد و با بیان روایتی درست، مخاطب را متأثر کند.

محورهای مهم روایت خوب و متناسب با یادمان
و منطقه عملیاتی هوپزه عبارت‌اند از:

روزهای نبرد، انهدامها و اسراء، میزان پیشروی و دلایل نرسیدن به اهداف در عملیات، وضعیت تلفات یگانهای شرکتکننده در عملیات مانند سپاه، نیروهای مردمی و دانشجویان پیرو خط امام و... پرداخته شود.

عملیات نصر موسوم به عملیات هویزه، در چارچوب یک راهبرد نظامی به فرماندهی بنی‌صدر و با طراحی قرارگاه تاکتیکی نیروی زمینی در ۱۵ دی‌ماه ۱۳۵۹ در جنوب‌غربی اهواز و سوسنگرد اجرا شد.

سازمان رزم عملیات به این ترتیب بود: برای این عملیات، ۲ تیپ از لشکر ۱۶ زرهی قزوین و یک تیپ از لشکر ۹۲ زرهی اهواز در نظر گرفته شده بود که ۲ گردان از نیروهای سپاه و عده‌ای از نیروهای ستاد جنگ‌های نامنظم (شهید چمران) نیز نیروهای زرهی و مکانیزه ارتش را یاری می‌دادند. براساس طرح مانور، در مراحل مختلف قرار بود به ترتیب: ابتدا شمال و جنوب کرخه کور پاک‌سازی و پادگان حمید و منطقه جفیر آزاد شود؛ سپس طلائیه و کوشک در جنوب منطقه عملیاتی و بعد از آن خرمشهر آزاد شود و نیروها پس از آزادسازی کل منطقه خوزستان، بنا به دستور، دشمن را در حدفاصل کوشک شلمچه، در خاک عراق، تا شط‌العرب تعقیب کرده، با پاک‌سازی منطقه عمومی شرق بصره، در کنار این رود استقرار یابند.

عملیات بعد از ۱۵ دقیقه آتش تهیه، در ساعت ۱۰ آغاز شد. ابتدا تیپ ۳ همدان حرکت سریعی را (از محور ابوحمیظه سوسنگرد) آغاز کرد؛ به‌طوری‌که نیروهای پیاده عراق که در اثر آتش توپخانه به

یکی از راوین رزمنده درباره نقش شهید علم‌الهدی پس از پیروزی انقلاب و در تدوین قانون اساسی با اغراق می‌گوید: «... می‌گویند چرا اصل ولایت فقیه در قانون اساسی نیست، و این اصل را یادگار ایشان می‌دانند.»

کم و آمار اسرای عراقی به دلیل غافلگیر شدن زیاد و در حدود ۸۰۰ نفر بود و غنیمت بسیاری نیز از آنها به دست آمد.

قرار بود ساعت ۱۰ صبح، عملیات از محور فارسیات هم‌زمان آغاز شود که با ۲۰ دقیقه تأخیر یعنی ۱۰:۲۰ دقیقه آغاز شد که این تأخیر زبان‌آور بود. واحدهایی که قرار بود ساعت ۱۰:۲۰ عبور

کنند، با ۳ ساعت تأخیر در حدود ۱ بعدازظهر عبور کردند و باینکه اطلاعات سپاه، منطقه مین‌گذاری شده توسط دشمن را چندین روز قبل به اطلاع لشکر ۹۲ و فرمانده لشکر رسانده بود، چون اقدامی برای ایجاد راه نفوذ یا جمع‌آوری آن نشده بود، ۳ تانک روی مین رفتند و حرکت ستون در جناح راست فارسیات متوقف می‌شود. جناح چپ هم با مختصر پیشروی، حداکثر تا ۳۰۰ متری غرب رودخانه جلو رفتند و متوقف شدند. در مجموع، عراقی‌ها در این روز، نیرویی حدود یک

از روایت خون تا روایت خوب



روایت راویان برای کاروان‌های راهیان نور، یادمان شهدای هویزه، اسفند ۱۳۹۴.

اقامت در این شهر، از فضای معنوی آن بهره‌ وافر برد و در مباحث اسلامی و مذهبی حضرت آیت‌الله خامنه‌ای و شهید هاشمی‌نژاد شرکت کرد. متعاقب اوج‌گیری مبارزات مردم در سال ۵۷ و اخراج حضرت امام خمینی از عراق توسط رژیم این کشور، نامبرده به‌همراه برادران دیگری از گروه موحدین، ساختمان کنسولگری عراق در خرمشهر را به آتش کشیدند. حسین سپس به انتقام جسارت رژیم شاه به مسجد کرمان در مهرماه ۱۳۵۷، بمبی در شهربانی کرمان کار گذاشت که انفجار آن بازتاب وسیعی یافت. پس از این اقدام، وی به‌همراه یکی از دوستان خود بمب‌گذاری منزل فرمانده نظامی اهواز را طرح‌ریزی کرد که حین اجرای طرح دستگیر شد. پس از دستگیری باوجود شکنجه‌های فراوان، از افشای هرگونه اطلاعات و معرفی هم‌رزم خویش امتناع کرد و در پی آن به‌جرم اقدام مسلحانه، در دادگاه نظامی

مصری را که در اهواز برنامه اجرا می‌کرد، بمب‌گذاری و تخریب کرد. چندی بعد با سازمان‌دادن یک گروه ۲۰۰ نفری، در روز عاشورا به راه‌پیمایی و عزاداری پرداختند که با در خیابان‌های اهواز با شعار «آل الحیاه عقیده و جهاد» و دخالت مأموران شهربانی این مراسم به زدوخورد کشیده شد. وی در این جریان دستگیر شد و ۴ ماه با تحمل شکنجه‌های مختلف، در زندان به سر برد. پس از آزادی از زندان، باوجود سن کم، همچنان به فعالیت‌ها و مبارزات خود ادامه داد و در سال ۱۳۵۵ درحالی‌که فقط ۱۸ سال داشت، با عده‌ای از جوانان مؤمن، گروه «موحدین» را بنیان‌گذاری کردند. گروه‌های هفتگانه موحدین، توحیدی صف، منصورون و... پس از پیروزی انقلاب سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی را تشکیل دادند. شهید علم‌الهدی در سال ۵۶ در رشته تاریخ دانشگاه مشهد قبول شد و در مدت حدود یک‌ساله

و طول آن به حدود ۱۴۰۰ متر می‌رسید. در ابتدای خط یک بی‌سیم و در انتهای آن بی‌سیم دیگری بود. به بچه‌ها گفته شد تا قبل از دستور، هیچ‌گونه عکس‌العملی نشان ندهند. ساعت ۴ بامداد از ابتدا و انتهای خط اجرای آتش به‌سوی دشمن شروع شد و در پی آن تمام بچه‌ها شلیک به‌سوی تانک‌های عراقی را آغاز کردند. طولی نکشید که نیروهای عراقی شروع به فرار کردند. آنها حتی تعدادی از تانک‌های سالم خود

چگونگی شکل‌گیری و اجرای این عملیات را چنین تشریح میکند: «هم‌زمان با هجوم عراق به‌سمت اهواز و نزدیکی قوای دشمن به اهواز از محور سوسنگرد حمیدیه، انبار مهمات لشکر ۹۲ به‌طرز مرموزی منفجر شد. صدای انفجار و به‌دنبال آن پرتاب گلوله‌های توپ، موشک‌های کاتیوشا و... به داخل شهر، این شایعه را ایجاد کرد که نیروهای عراقی وارد اهواز شده‌اند و شهر در آستانه سقوط است. خلاصه، اوضاع به‌قدری نگران‌کننده بود که از امام کسب تکلیف شد. ایشان در جواب فرموده بودند: «مگر جوانان اهواز مرده‌اند؟!» سخن تکان‌دهنده امام به گوش مسئولین سپاه خوزستان رسید و به‌دنبال آن رزمندگانی که حضور داشتند و یا امکان دسترسی به آنها بود، در محل سپاه اهواز (نزدیک فلکه چهارشیر) گرد آمدند. تعدادشان از ۲۳ نفر تجاوز نمی‌کرد؛ در دو ستون به خط شده و فرمانده سپاه خوزستان (برادر شمخانی) برای آنها صحبت کرد. با فرارسیدن شب و اضافه‌شدن چند نفر دیگر، در مجموع ۲۸ نفر به فرماندهی برادر غیور اصلی به‌سمت دشمن حرکت کردند. بچه‌ها تا س‌راه حمیدیه را با ماشین رفتند و با پیاده‌شدن در کنار نخلستان، مسیر را طی کردند و با رسیدن به نزدیک دشمن، بچه‌ها دو نفر و با فاصله ۱۰۰ متر از یکدیگر، در غرب جاده سوسنگرد اهواز مستقر شدند؛ درحالی‌که یک تیپ از لشکر ۹ زرهی در شرق جاده مستقر بود. زمین شرق جاده مزرعه و غرب آن باغستان بود. بچه‌ها در غرب جاده مسلح به آرپی‌جی ۷ در کمین نشستند؛ درحالی‌که هیچ‌گونه سنگر و موضع قابل‌اعتمادی وجود نداشت. خط خودی از س‌راه حمیدیه تا گل‌پهار ادامه داشت

یکی از راویان روحانی موسسه فرهنگی روایت سیره شهدا «سیدحسین در جریان اشغال لانه جاسوسی شرکت داشت.» که این موضوع به‌لحاظ تاریخی نادرست است؛ زیرا سیدحسین علم‌الهدی در آن تاریخ در اهواز به سر می‌برد.

محکوم شدند. رزمندگان در ادامه تعقیب دشمن وارد بستان شده و این شهر نیز آزاد شد و در مجموع نیروهای عراقی در این محور حدود ۹۰ کیلومتر عقب‌نشینی کردند. طی شبیخون ابتدای این عملیات و حمله نخستین که ضربه اصلی را به دشمن وارد کرد، هیچ‌یک از رزمندگان آسیبی ندیدند، ولی در ادامه عملیات ۴ نفر به شهادت رسیدند. فرمانده عملیات، برادر غیور اصلی، نیز هنگام بازگشت به‌سوی اهواز به شهادت رسید. شهید غیور اصلی مسئولیت آموزش سپاه اهواز را به

و قابل درک نباشد، آشنا کند. نظر به اینکه مقام معظم رهبری تعبیر "گنج جنگ" را درباره دفاع مقدس به کار برده‌اند، روایت اگر به گونه‌ای باشد که مخاطب بتواند به نحو مؤثر با آن ارتباط برقرار کند و فلسفه راهیان نور را دریابد و به سبک زندگی اسلامی - که شهدا نمود حقیقی آن بوده‌اند - دست یابد و در زندگی روزمره خود آن را به کار بندد، تعبیر گنج جنگ معنا و مفهوم پیدا کرده است. یکی از مواردی که با حضور در یادمان‌های دفاع مقدس

به چشم می‌خورد، تنوع و تعدد روایت‌های راویان است. دغدغه اصلی متولیان امر انسجام‌نداشتن مطالب برخی از راویان همراه کاروان‌ها به دلیل تداوم نداشتن مطالعه و آموزش است. راوی در روایت‌های ناقص و یک‌سویه تنها آن بخش از جنگ را برای مخاطب ارائه می‌دهد که دل در گرو آن داشته باشد. حال آنکه نسل جدید که جنگ را لمس نکرده است و ذهن فعال و پرسشگری دارد، در پی کشف ارتباط منطقی و عقلایی پدیده‌هاست و هوشیارانه با آنها برخورد می‌کند. روایت ناقص و غیرمرتبط با یادمان و ماهیت دفاع مقدس بیشتر از آنکه در خدمت راهیان نور باشد، به آن ضربه می‌زند. آنجا که راوی نمی‌تواند مخاطب را راضی کند، دست به یک‌سری تغییرات (شاید ناخواسته) در روایت می‌زند. مخاطب نیز بر اثر رسیدن به یک‌سری ابهامات، سؤالات، روایت‌های متفاوت و گاه متناقض، از جنگ و مفاهیم آن، برداشت نادرستی پیدا می‌کند. نتیجه کار این می‌شود که به اصل روایت یادمان آسیب وارد شده، درنهایت فرد ممکن است درباره ماهیت و فلسفه کلی راهیان نور دچار سوءبرداشت شود.^{**}

در حوزه مباحث حماسی و معرفتی جنگ، راوی بسته به میزان تسلط خود بر موضوع، می‌تواند مواردی از قبیل خصلت‌های عالی اخلاقی شهدا از ایمان، اخلاص، تهذیب نفس، توسل به قرآن و ائمه اطهار، نماز و دعا و... گرفته تا شهادت‌طلبی، ولایت‌مداری و ادای تکلیف، دلاوری، رشادت، ایثار و... را مورد توجه قرار دهد. راوی همچنین می‌تواند با اشاره به مسئولیت نسل کنونی در قبال خون شهدا و تداوم راه آنها، سبک زندگی شهدا، فراگیری درس مقاومت و ایستادگی، بصیرت، اطاعت از رهبری و ولایت‌مداری و...، الگو و سبک زندگی و حتی اندیشه برگرفته از دفاع مقدس را بیان کند.

روایت دفاع مقدس در یک یادمان، با ارزشترین بخش سفر فرهنگی راهیان نور است. راوی باید ضمن برقراری ارتباط بین نسل جدید و نسل دفاع مقدس، آنان را با مفاهیم و ارزش‌هایی که شاید برای جوان فعلی ملموس

*. مهدی انصاری، حسین یکتا و هادی نخعی، روز شمار جنگ ایران و عراق (کتاب چهارم): هجوم سراسری: تهاجم و پیشروی‌های عمده عراق، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ ۱۳۷۲، صص ۳۳۴-۳۳۶.

***. سخنرانی شهید فرزانه، دبیر ستاد راهیان نور نیروهای مسلح و مسئول کاروان‌های استان خوزستان، ۲۲ اسفندماه ۱۳۹۳.



روایت راویان برای کاروان‌های راهیان نور، یادمان شهدای هویزه، اسفند ۱۳۹۴.

بایدها و نبایدهای روایت در یادمان هویزه

اکنون سؤال این است که روایت جامع چیست؛ چه متغیرهایی باید داشته باشد؛ و از چه طریقی به دست می‌آید؟ پاسخ به این پرسش شاید در نظر هر راوی متفاوت باشد. این امر را باید در مواردی که درخصوص ویژگیهای راوی اشاره شد، جست‌وجو کرد.

راوی باید یک چشم‌انداز کلی از جنگ را با خصوصیات ذیل در یادمان شهدای هویزه به مخاطب منتقل کند:

این سرزمین میعادگاه و صحنه حماسه و نبرد بزرگ‌مردان باایمان و مصمم با اراده آهنینی بوده است که برای دفاع از ارزش‌های دینی و انقلابشان جنگیده‌اند؛ تشریح جنایات ارتش عراق و حامیان او در تهاجم خود به‌ویژه در هویزه؛

با دست توانای بسیجیان، سپاهیان، ارتشیان، جهادگران، و هسته‌های مقاومت مردمی، سرزمین ایران از اشغال ارتش متجاوز عراق که از حمایت قدرت‌های بزرگ

و کشورهای منطقه برخوردار بود، آزاد شد؛

یادمان‌های شهدای یادآور دوران دفاع مقدس و ارزش‌هایی است که نظام اسلامی بر پایه آن استوار است؛ یادآوری محدودیت‌ها و کمبودهای موجود در زمینه عملیات نصر و پیامدهای آن؛

تأکید بر شهادت‌طلبی، ایثار، ایمان و اخلاص رزمندگان، به‌ویژه دانشجویان پیرو خط امام و در رأس آنها شهید سیدحسین علم‌الهدی؛ یادمان هویزه نماد ایستادگی، مقاومت جانانه و مظلومیت آن اراده‌های آهنین است.

همچنین در روایت هویزه شایسته است راوی از موارد زیر اجتناب کند:

- بی‌توجهی به تناسب سطح راوی و مخاطب؛
- بی‌توجهی به زمان و مکان برای تشریح عملیاتی این منطقه؛
- ذکر نامتوازن و ناقص تاریخ و جغرافیای عملیات ها؛

روایت‌های یادمان شهادی
هویزه را می‌توان به چند دسته
تقسیم کرد: دسته اول، روایت
با محوریت عملیات نصر؛ دسته
دوم روایت با موضوع شخصیت
شهید علم‌الهدی بدون تشریح
عملیات نصر؛ دسته سوم
روایتی متفاوت از هویزه و نگاه
مقایسه‌ای همراه با آینده‌نگری
و ارائه الگو.

توجه به تناسب زمانی و مکانی روایت مفصلاً شرح می‌دهد. این مسئله روایت وی را تحت‌تأثیر قرار داده و آن را از روایت‌های مشابه متفاوت کرده است. (ح.ف، ۱۳۹۳/۱۲/۲۴)

از سوی دیگر، روایت برخی از راویان که صرفاً زندگی، مبارزات، شخصیت و نحوه شهادت علم‌الهدی را بدون اینکه به عملیات نصر، زمینه‌ها و شرح و پیامدهای آن بپردازند، نیز به‌نوعی دارای همین نقص و کاستی است.

ج) بزرگ‌نمایی و اغراق در روایت

یکی از راویان یادمان‌هویزه درباره برگزاری نماز جماعت در زندان ساواک توسط شهید علم‌الهدی می‌گوید: «... توی زندان ساواک همه قمه‌کش، همه چاقوکش؛ حسین رفت توی اینها با نهج‌البلاغه، به کمک چندتا از حکمت‌های نهج‌البلاغه با اینها آشنا شد. سه هفته یا یک ماه بعد اینها آمدند پشت سر حسین علم‌الهدی نماز جماعت برگزار کردند. گفتند این اگر توی زندان بماند، همه را انقلابی میکند. حسین بچه دبیرستانی با نهج‌البلاغه رفت با کمونیست‌ها و مارکسیست‌ها مناظره کرد؛ همه‌شان پیاده شدند! به زانو درآمدند، همه‌شان پشت سر حسین علم‌الهدی نماز جماعت برگزار کردند.» (ع.ا، ۱۳۹۳/۱۲/۲۴) پذیرش این گونه مسایل برای مخاطب این روایت، مشکل به نظر می‌رسد، چرا که جدل یک بچه دبیرستانی با افراد حزب چپ‌گرا و اقناع آنها دور از ذهن به نظر می‌رسد و راوی نباید از شهید شخصیتی قدسی و دست نیافتنی بسازد. بلکه بالعکس می‌بایست با بیان واقعیت‌ها الگویی دست یافتنی به مخاطب ارائه نمود.

می‌کند که حسین علم‌الهدی همه نیروها را به عقب فرستاد و تنها چند نفر جلو تانک‌های عراق ایستادند که اکثر آنها به شهادت رسیدند. باستی در این باره می‌گوید: «حدود ساعت ۴ بعدازظهر یکی از بچه‌ها متوجه تانک‌های دشمن شد که به‌طرف ما می‌آمد. حسین علم‌الهدی و محسن به ما گفتند: شما آری‌جی نداری، بروید که کشته می‌شوید.»*

راوی دیگری در جمع کاروان دانشگاه هرمزگان از مؤسسه فرهنگی سیره شهدا می‌گوید: «سیدحسین در جریان اشغال لانه جاسوسی شرکت داشت.» (ج.ق، ۱۳۹۳/۱۲/۲۴) که این موضوع به‌لحاظ تاریخی نادرست است؛ زیرا سیدحسین علم‌الهدی در آن تاریخ برای افشای تیمسار احمد مدنی استاندار خوزستان، در اهواز به سر می‌برد.

ب) روایت‌های یگانی/ فردی

در روایت دیگری راوی در جمع کاروان منطقه ۱۸ تهران به مواردی که ارتباط چندانی با این منطقه و یادمان نداشته، به تفصیل اشاره شده و حجم زیادی از گزارش را به خود اختصاص داده است. به‌عنوان مثال راوی به‌صورت خیلی مختصر و جزئی به عملیات نصر و نقش شهدای دانشجوی پیرو خط امام و شهید سید حسین علم‌الهدی در این عملیات اشاره می‌کند و در مقابل، نقش فرماندهان و خلبانان ارتشی و هوانیروز را که در جای خود ارزشمندند، مانند شهید عباس دوران، شهید شیروودی، شهید چمران و شهدای هوانیروز در دفاع مقدس، بدون

* . سند ۰۸۳۰۹۷، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ، محمدرضا باستی، شرح عملیات هویزه، ۱۳۵۹/۱۲/۷.

یادآوری این نکته ضروری است که این مباحث فی نفسه آسیب نیست است، اما مخاطبی که در اردوهای راهیان نور به مناطق عملیاتی سفر می‌کند، تمایل بیشتری به شنیدن واقعیات و اتفاقات ملموس دفاع مقدس دارد تا مطالبی که در سخنرانی‌های عمومی بیان می‌شود.

جدول ارزیابی روایت‌های یادمان شهدای هویزه در مقطع زمانی اسفندماه ۱۳۹۳ و ۱۳۹۴

نقاط مثبت	نقاط ضعف								مخاطبان روایت	زمان و مدت ضبط	راوی
	مربوط نبودن بایادمان	استناد به و خراب	اغراق در مظلومیت	نگاه یگانی و فردی	اطلاعات نادرست	شهید علم‌الهدی	عملیات نصر	فضای سیاسی	موقعیت جغرافیایی		
-	✓	-	✓	-	✓	-	-	-	-	۰۹:۲۵-۱۷:۵۰	حسن علم‌الهدی
-	-	✓	✓	✓	✓	✓	✓	-	-	۱۵:۴۸-۰۶:۳۰	عباس کلانتری
-	✓	✓	✓	✓	✓	✓	✓	-	-	۳۰:۱۴-۰۹:۰۵	عظیم ابراهیمپور
-	-	✓	✓	✓	✓	✓	-	✓	-	۱۰:۰۵-۱۰:۲۳	کاظم مشهدی‌باغان
-	-	-	✓	✓	✓	✓	-	✓	-	۳۱:۰۲-۱۶:۳۰	محمدباقر نادم
-	-	-	✓	✓	✓	✓	-	-	-	۴۰:۰۱-۱۷:۵۵	مهدی تلوری
-	✓	-	✓	-	✓	-	-	-	-	۱۰:۳۲-۰۹:۵۰	یوسف راهپیمما
-	-	-	-	✓	✓	✓	✓	✓	✓	۳۹:۵۸-۱۱:۱۰	حسن بوعدار
-	✓	-	✓	-	✓	-	-	-	-	۱۴:۰۰-۱۳:۲۲	کاظم بابایی
-	-	-	-	-	✓	-	-	-	-	۲۹:۲۲-۱۶:۰۴	محسن نصری
-	-	✓	-	-	✓	-	-	-	-	۲۶:۰۷-۱۸:۲۷	جواد قرآنی
✓	-	-	-	-	-	-	-	-	-	۱۱:۵۹-۰۸:۴۰	مجتبی صدیقی*
-	-	-	-	✓	✓	✓	-	-	-	۱۲:۲۲-۰۹:۲۰	حامد شیعہ
✓	✓	-	✓	✓	-	✓	✓	-	-	۲۱:۴۵-۱۷:۰۶	حسین فتحی
-	-	-	-	✓	✓	✓	-	-	✓	۱۵:۳۱-۰۹:۳۷	یعقوب شیرزادی

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

علم‌الهدی به جوان امروز، می‌کوشد او را با هویت فعلی خود به چالش بکشاند. مسئولیت خطیر راویان شناساندن ابعاد دفاع مقدس، سبک زندگی و آرمان شهدا و ارزش‌های برآمده از دفاع مقدس به جامعه کنونی است. مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس در پی آن است که راوی با بیان و روش درست و مبتنی بر واقعیت، به تشریح منطقی عملیات‌ها، ایثارگری‌ها، ازجان‌گذشتگی‌ها، رشادت‌ها، ابتکارات، افتخارات، زحمات و تلاش‌های رزمندگان و... بپردازد تا همه ارزش‌های جامعه آن روز به‌طور صحیح به نسل کنونی انتقال داده شود.

در یک نگاه کلی، روایت‌های یادمان شهدای هویزه را می‌توان به چند دسته تقسیم کرد: دسته اول، روایت با محوریت مباحث عملیات نصر که در آن به عملکرد نیروهای مردمی از جمله نقش شهید سیدحسین علم‌الهدی پرداخته نمی‌شود؛ دسته دوم روایت با موضوع زندگی، مبارزات، شهادت و شخصیت شهید علم‌الهدی بدون تشریح عملیات نصر؛ دسته سوم روایتی متفاوت از هویزه و نگاه مقایسه‌ای همراه با آینده‌نگری؛ بدین معنی که راوی با ارائه ابعادی از شخصیت و مبارزات شهید

*. روایتی مبتنی بر مباحث بصیرتی و آینده‌نگرانه بدون پرداختن به عملیات و شهید شاخص آن ارائه داد.



تاریخ‌نگاری جنگ در خط مقدم جبهه

معرفی مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس

تهیه و تنظیم: حجت‌الله کریمی*

چکیده		

اقدام بخش جنگ دفتر سیاسی سپاه در اوایل سال ۱۳۶۰ برای ثبت و ضبط وقایع مربوط به تجاوز عراق به خاک ایران با حمایت فرماندهی کل سپاه مسیری تکاملی را پیمود. محققان جوان و انقلابی که بعدها تاریخ‌نگار و راوی خوانده شدند، با حضور در کنار فرماندهان نظامی در رده‌های مختلف لحظه‌به‌لحظه به ثبت مسائل مرتبط با جنگ در سطوح مختلف از تصمیم‌گیری و طراحی عملیات‌ها تا اجرای آنها پرداختند. حاصل این تلاش پیگیر و بی‌وقفه در پایان جنگ تحمیلی هشت‌ساله مجموعه‌ای غنی از اسنادی منحصربه‌فرد را دربرمی‌گیرد که در مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس جمع‌آوری شده و دست‌مایه پژوهش‌های علمی و مستند تاریخ جنگ عراق و ایران می‌باشد. نوشتار حاضر می‌کوشد ضمن اشاره به این اقدام بی‌نظیر در ثبت و ضبط و مستندسازی وقایع دفاع مقدس و معرفی راویان صحنه نبرد، مراحل شکل‌گیری، گسترش، تثبیت و تحول مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس را از زمان طرح ایده تاریخ‌نگاری جنگ با حضور در جبهه‌های نبرد، تا تشکیل مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس با آرشیوی غنی و بخش‌های مختلف پژوهشی در حوزه تاریخ دفاع مقدس بیان کند.

واژگان کلیدی: تاریخ‌نگاری جنگ عراق و ایران، دفتر سیاسی سپاه، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ، مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس

مقدمه

نیروهای مردمی دستخوش تحریف قرار گیرد. این احساس وظیفه سرمنشأ اقدامی سترگ شد که در عرصه تاریخ و تاریخ‌نگاری بی‌همتا بود. عده‌ای از جوانان انقلابی در قالب بخش جنگ دفتر سیاسی سپاه پاسداران در صحنه‌های نبرد حضور یافته و اخبار و وقایع جبهه‌ها را از نزدیک ثبت و ضبط کردند. «این تجربه که از صفر شروع شد، همانند سایر خودجوش‌های انقلاب، به سرعت از نظر کمی و کیفی فزونی گرفت و همپای تحولات جنگ متحول شد و روش تحقیقاتی نویی را در امر جنگ پایه‌ریزی نمود که در نوع

با گذشت چند ماه از تجاوز ارتش بعث عراق به ایران، گروهی از اعضای نهاد جدیدالتأسیس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی که در بخش دفتر سیاسی این نهاد فعالیت می‌کردند، خود را مخاطب این سخن امام خمینی یافتند که "نگذارید تاریخ انقلاب را کسروی‌ها بنویسند." از سوی دیگر اوضاع خاص سیاسی اجتماعی کشور به‌ویژه حاکمیت جریان وابسته به بنی‌صدر بر بخش‌های اجرایی کشور نیز این نگرانی را تشدید می‌کرد که اخبار جبهه و جنگ به‌خصوص مقاومت و ایثار

* کارشناس ارشد تاریخ و مسئول گروه روزشمار مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس

سال چهاردهم □ شماره پنجاه و ششم □ بهار ۱۳۹۵

مقاله حاضر تلاشی است برای معرفی اجمالی مرکز اسناد

بخش جنگ دفتر سیاسی سپاه پاسداران که پس از مدتی فعالیت خود را در قالب ساختار جدیدی به نام مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ ادامه داد، جوانانی زنده، بانگیزه و پرتلاش را سازماندهی و برای همراهی با فرماندهان به جبهه‌ها اعزام کرد. جوانان "راوی" پایه‌پای فرماندهان در سری‌ترین جلسات حضور می‌یافتند، در پرخطرترین معرکه‌ها حاضر می‌شدند و در حساس‌ترین شرایط، حوادث و وقایع را ثبت و ضبط می‌کردند.

حاصل این تلاش بی‌وقفه گنجینه‌ای فراهم آورد که اکنون دست‌مایه‌ای گران‌قدر و مستند برای تاریخ‌نگاری جنگ عراق و ایران است. بیش از ۳۰۰۰۰ ساعت نوار، ۱۲۰۶ دفترچه راوی، ۶۹۱ گزارش عملیات، هزاران برگ سند و... بخشی از این گنجینه ارزشمند است که به‌همت تاریخ‌نگاران مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ تهیه و گردآوری شده است.

باین‌همه چنین اقدام بی‌نظیری که در پیشینه تاریخ‌نگاری بی‌بدیل است و در کمتر جایی از جهان می‌توان آرشوی نظیر آن را یافت، تاکنون آن‌گونه که شایسته است معرفی و شناخته نشده است.

گفتنی است قبل از جوانان راوی، خبرنگارانی نظیر اوریانا فالاچی خبرنگار مشهور ایتالیایی، در صحنه‌های جنگ آمریکا و ویتنام حضور یافته و از نزدیک اقدام به تهیه گزارش کرده بودند، اما چنین فعالیتی بیش از آنکه صبغه تاریخ‌نگاری داشته باشد یک کار خبری محسوب می‌شود. علاوه بر این، آنچه مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ در طول هشت سال جنگ عراق و ایران به آن اهتمام داشته است، از نظر روش، ساختار، هدف و نتیجه قابل‌مقایسه با چنین نمونه‌هایی نیست.

نمونه‌هایی نیست.



از راست محمد درودیان راوی مرکز قرارگاه خاتم الانبیا(ع)، حسین خرازی فرمانده لشکر ۴۱ امام حسین (ع)، سیدیحیی رحیم صفوی فرمانده نیروی زمینی و محسن رضایی فرمانده کل سپاه

و جنوبی تقسیم گردید. در منطقه شمالی ۳ محور مریوان - پاره (کردستان)، قصر شیرین - سرپل ذهاب (باختران)، و مهران - دهلران (ایلام) تعیین و منطقه جنوبی نیز به ۳ محور شوش - دزفول، سوسنگرد - بستان و خرمشهر - آبادان تقسیم شد. برای تحقیق در هر محور، برنامه ریزی و دفاتری نیز به منظور هماهنگی محورها در اهواز، باختران و سنندج تأسیس شد.^(۴) رویکرد دفتر سنندج با مسئولیت مجید نداف و سپس غلامرضا شفیعی ظریفیان، احمد رضاپور و هادی درودیان معطوف به مسائل امنیتی داخلی کشور و فعالیت گروه‌های مخالف و ضدانقلاب بود که اغلب مأموریت و اهداف دفتر سیاسی را تأمین می‌کرد و در مواردی نیز نیم‌نگاهی به جنگ با دشمن خارجی داشت. اما تمرکز دو دفتر دیگر معطوف به آن‌سوی مرزها با گرایش و توجه کامل به دشمن خارجی بود.^۵

در محور جنوب، مسئولیت راه‌اندازی دفتر هماهنگی بنا به ضرورت و اهمیت برعهده محمد درودیان قرار گرفت.

شد و ساختار آن شکل گرفت. برخی از اهداف تعریف شده برای فعالیت بخش مذکور عبارت بودند از: «حفظ آثار و اسناد دست‌اول جنگ، ثبت و تبیین حقایق و تدوین تاریخ جنگ، جلوگیری از تحریفات (لفظی، معنوی و محتوایی) تاریخ جنگ، ترسیم امانت‌دارانه مظلومیت‌ها و حماسه‌های باشکوه مردم و نیروهای مسلح، انعکاس ابعاد ارزشمند دفاع مقدس، تبیین ارزش‌های دفاع مقدس و جلوه‌های ایثار، رشادت، مقاومت، شهادت و پیروزی قوا و رزمندگان اسلام.»^(۳)

در بخش ساختار و تشکیلات نیز با انتصاب محمد درودیان به‌عنوان مسئول بخش جنگ، نخستین گام‌ها برای فعالیت جدی و سازمان‌یافته برداشته شد. انجام مصاحبه و جمع‌آوری اسناد و مدارک از روزها و ماه‌های اول جنگ - که با مقاومت و پایداری مردمی همراه بود - اولین فعالیت و مأموریتی بود که برای بخش جنگ دفتر سیاسی در نظر گرفته شد. به این منظور، سرتاسر جبهه به دو منطقه شمالی

این بخش می‌گوید: «دهم خرداد سال ۶۰، رفتیم جنوب و اولین صحبت من با آقا رحیم در گلف انجام شد. گفتم ما آمده‌ایم برای ثبت تاریخ جنگ. او هم گفت ما جا نداریم که بخواهید مستقر شوید. گفتم چه کار کنم؟ گفت برو پیش آقای شمخانی. رفتم پیش آقای شمخانی. آن موقع ساختمانی داشتند به نام روابط عمومی... در همان ساختمان روابط عمومی به ما جا دادند. بعد شروع کردیم به سازماندهی بچه‌ها براساس محورهای پیشروی عراق...»^(۸)

ثبت و ضبط وقایع و مصاحبه با فرماندهان، رزمندگان و... با هدف ثبت مستند تاریخ جنگ، تا قبل از عملیات فتح‌المبین ادامه یافت. حاصل این دوره از فعالیت تاریخ‌نگاران عرصه نبرد، ضبط ۷۰۰ عدد نوار صوتی است که در بایگانی مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس موجود است. کتاب خرمشهر در جنگ طولانی برپایه بخشی از این نوارها با موضوع مقاومت در خرمشهر تدوین شده است.^(۹)

گسترش

فعالیت بخش جنگ دفتر سیاسی بر مبنای ثبت مستندات جنگ با روش میدانی، که پیش‌تر به آن اشاره شد، تا اواخر سال ۱۳۶۰ (قبل از عملیات فتح‌المبین) ادامه یافت. اما در جریان عملیات طریق‌القدس اتفاقی رخ داد که نقطه عطفی در عرصه تاریخ‌نگاری دفاع مقدس به شمار می‌آید. محمد درودیان در این باره می‌گوید:

«موضوعی بسیار اتفاقی قبل از طرح‌ریزی عملیات فتح‌المبین رخ داد و فعالیت جدی آن از طرح‌ریزی تا اجرای فتح‌المبین آغاز شد. برحسب اتفاق، برادر یکی از دوستان به اسم مسعود مقدم، در دوره سربازی‌اش برای کمک به ما ملحق شده بود. او را برای عملیات طریق‌القدس فرستادیم. خودش به بی‌سیم‌چی گفته بود جعبه نوارها

افراد مسئول در محورهای مختلف منطقه جنوب عبارت بودند از: جوادی‌فر در محور غرب کرخه و دزفول، فرهاد (عبدالله) درویشی سه‌تلانی در محور اهواز - سوسنگرد و جواد زمان‌زاده در محور آبادان - خرمشهر. با گذشت زمان افراد دیگری نظیر محمد اللهیاری، احمد اسدی، مسعود عزلتی مقدم، رضا فاضل، محمد گرکانی، علی مینو، حسین رضوانی و اسدالله احمدی نیز در این محورها فعالیت و همکاری کردند.^(۱۰)

در اوایل سال ۱۳۶۰ محققان جوان و انقلابی که بعدها تاریخ‌نگار و راوی خوانده شدند، با حضور در کنار فرماندهان نظامی در رده‌های مختلف لحظه‌به‌لحظه به ثبت مسائل مرتبط با جنگ در سطوح مختلف از تصمیم‌گیری و طراحی عملیات‌ها تا اجرای آنها پرداختند.

تحقیق‌پردازان و ثانیاً از طریق مصاحبه با افرادی که در صحنه‌های مزبور حضور داشته‌اند، درباره آنچه از ابتدای جنگ تاکنون رخ داده است، اطلاعات دقیقی کسب کند و به جمع‌بندی مشخصی از چگونگی سیر جنگ در ماه‌های گذشته برسد.^(۱۱)

آغاز فعالیت بخش جنگ دفتر سیاسی که خیلی زود به یک رکن تأثیرگذار در تاریخ‌نگاری جنگ تبدیل شد، از نظر امکانات و تجهیزات فیزیکی مانند بسیاری از اتفاقات بزرگ نخستین روزهای پس از پیروزی انقلاب اسلامی، بسیار ساده اتفاق افتاد. محمد درودیان درباره آغاز به کار

نقش شهید باقری و سعه صدر و آینده‌نگری آقای رضایی
بی‌نظیر بود.^(۱۰)

همان‌گونه که اشاره شد، تیزبینی شهید حسن باقری و آینده‌نگری محسن رضایی در تکامل ایده ثبت و ضبط وقایع جنگ یک نقطه عطف محسوب می‌شود. شهید حسن باقری و محسن رضایی در ادامه فعالیت تاریخ‌نگاران جنگ نیز همکاری و همراهی ویژه‌ای داشتند. محسن رضایی در جریان یکی از جلسات عملیات بیت‌المقدس اظهارنظری

دارد که دوراندیشی و اعتماد وی به اقدام تاریخ‌نگاران صحنه نبرد را نشان می‌دهد؛ وی می‌گوید: «... در همین جا هم بگویم که در کل سیستم سازمان رزمی ما فقط دو واحد هستند که حق نوشتن [اخبار بی‌سیم اتاق فرماندهی هنگام عملیات را] دارند: یکی واحد نظارت است که البته از بچه‌های سپاه کسی حق اینکه بی‌سیمی را ضبط کند ندارد؛

و یکی دفتر سیاسی* است که کلیه وقایع را ثبت می‌کند که هم تاریخ جنگ را از توی آن درمی‌آوریم و هم تجارب نظامی را.»^(۱۱)

علاوه‌بر فرماندهان و مسئولان سپاه جالب توجه اینکه

* مقصود فرمانده کل سپاه از دفتر سیاسی، همان تاریخ‌نگار (راوی) بخش جنگ دفتر سیاسی است. همان‌گونه که در صفحات آتی خواهد آمد، تا پیش از عملیات بدر (سال ۱۳۶۳) مسئولیت اعزام راپیان به جبهه‌ها و ثبت وقایع جنگ برعهده دفتر سیاسی سپاه پاسداران بود با تشکیل مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه پاسداران در سال ۱۳۶۳، مسئولیت فوق به این مرکز واگذار شد. در سال ۱۳۸۷، نام این مرکز به "مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس" تغییر یافت.

را بگیر و مکالمات بی‌سیم فرمانده‌ها را ضبط کن. وسط عملیات آقا رشید (سردار [غلامعلی] رشید) می‌بیند یکی مشغول ضبط مکالمات است. از بی‌سیم‌چی می‌پرسد چه کسی به تو گفت مکالمات را ضبط کنی؟ و نوارها را از او می‌گیرد. مقدم ماجرا را برایم تعریف کرد و من رفتم پیش آقا رشید. راستش را بخواهید دعوایمان شد و گفت نوارها را نمی‌دهم. دعوا به تهران کشید. محسن رضایی تازه فرمانده سپاه شده بود؛ من و [ابراهیم] حاج‌محمدزاده رفتیم پیش او و ماجرای نوارها را تعریف کردیم. آقا محسن خیلی درگیر بود، چون تازه عملیات طریق‌القدس تمام شده بود و می‌خواست سراغ عملیات فتح‌المبین برود؛ به من گفت بیا خوزستان ببینم ماجرا از چه قرار است. رفتم جنوب و محسن رضایی در گلف جلسه گذاشت. خودش و آقای مرتضایی فرمانده سپاه اهواز، شهید حسن باقری مسئول اطلاعات و آقا رشید معاون عملیات هم بودند. بحث مفصلی شد. آخر جلسه آقا محسن گفت بعد از اینکه هر عملیات تمام شد، ما [محققان دفتر سیاسی] برویم و همه مدارک را برداریم. ما هم خیلی خوشحال شدیم؛ چون دیگر چیزی بهتر از این نمی‌شد. اما شهید باقری عبارتی گفت که به‌نظرم مرحله دوم تاریخ‌نگاری جنگ سپاه و توسعه آن با این حرف شهید باقری صورت گرفت؛ شهید باقری به آقا محسن گفت اگر اینها مورداعتمادند، چرا از اول همراه ما نباشند؟ آقا محسن هم قبول کرد و به من گفت یک نفر را بیاورید بگذارید پیش من. فرهاد درویشی را انتخاب کردم و به‌عنوان اولین راوی ما در قرارگاه کربلا مستقر شد. یادم می‌آید که آن موقع‌ها آقا محسن یک بنز سبز داشت؛ فرهاد درویشی سوار بنز شد و با آقا محسن رفت و این‌طور شد که از زمان طرح‌ریزی تا اجرای عملیات فتح‌المبین، مرحله دوم و گسترش تاریخ‌نگاری جنگ در سپاه شکل گرفت. واقعاً

محسن رضایی در جریان عملیات بیت‌المقدس: «در کل سیستم سازمان رزمی ما فقط دو واحد هستند که حق نوشتن [اخبار بی‌سیم اتاق فرماندهی هنگام عملیات را] دارند: یکی واحد نظارت و یکی دفتر سیاسی.»

تاریخ‌نگاری جنگ در خط مقدم جبهه



از راست: نصرالله فتحیان، احمد غلامپور فرمانده قرارگاه کربلا، مصطفی ربیعی، داوود رنجبر راوی قرارگاه خاتم‌الانبیاء، غلامعلی رشید معاونت عملیات قرارگاه خاتم‌الانبیاء، علی شمخانی قائم مقام فرماندهی کل سپاه، عزیز جعفری فرمانده قرارگاه نجف، ناشناس

زیادی از اعضای بخش تاریخ جنگ از این بخش خارج شدند؛ به گونه‌ای که در جریان عملیات خیبر بسیاری از بنیان‌گذاران و اعضای قدیمی‌تر بخش جنگ حضور نداشتند. با این حال امر ثبت و ضبط تاریخ جنگ همچنان به‌همت چند تن از افراد باقیمانده ادامه یافت.

سرانجام در سال ۱۳۶۳ قبل از اجرای عملیات بدر، با حکم فرمانده کل سپاه، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ تحت مسئولیت ابراهیم حاج‌محمدزاده (مسئول سابق دفتر سیاسی سپاه) در حوزه فرماندهی سپاه تشکیل شد. در پی تشکیل مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ که می‌توان آن را گامی بنیادی در جهت تثبیت تاریخ‌نگاری جنگ دانست، فعالیت‌های مربوط به تاریخ‌نگاری جنگ صبغه‌ای حرفه‌ای‌تر یافت. تا پیش از آن و در دورانی که بخش تاریخ جنگ در قالب دفتر سیاسی فعالیت می‌کرد، فقط به نگهداری اسناد و نوارها اکتفا می‌شد، اما پس از تشکیل مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ نیروهای این مرکز

سپاه با بهره‌گیری از تجربیات میدانی و نظریات مربوط به وقایع‌نگاری، به برقراری پل ارتباطی میان تهران و جبهه اقدام کرد و به تدریج توانست تجربه‌های خود را منسجم کرده، شیوه‌های جمع‌آوری اطلاعات را با به کارگیری تجارب به‌دست آمده و امکانات و تجهیزات موجود قوت بخشد.^(۱۴)

تثبیت

در سال ۱۳۶۱ مقرر شد همه امور فرهنگی و سیاسی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به حوزه نمایندگی امام در سپاه واگذار شود. بر این اساس، دفتر سیاسی به عنوان مصداق بارزی از تشکیلاتی که وظایف فرهنگی و سیاسی را بر عهده داشت، از نیمه دوم سال ۱۳۶۱ در چارچوب تشکیلات حوزه نمایندگی امام در سپاه فعالیت خود را ادامه داد. به تبع آن، بخش جنگ دفتر سیاسی نیز ذیل این تشکیلات قرار گرفت. اما مدتی بعد و در پی برخی ناهماهنگی‌های به وجود آمده در جریان فعالیت‌های دفتر سیاسی، در سال ۱۳۶۲ تعداد

مأموریت جدیدی یافتند؛ آنها موظف شدند با استفاده از اسناد و نوارهای گردآوری شده، گزارش لحظه‌ای از عملیات‌ها را برای فرماندهی سپاه و بعضاً برای مقامات عالی کشور تهیه کنند. این امر به‌طور مشخص پس از پایان عملیات بدر به مرحله اجرا درآمد. با پایان این عملیات، راویان به تهران بازگشتند و به‌مدت یک ماه به‌منظور تهیه گزارشی از این عملیات برای فرماندهی کل و مقامات عالی سپاه قرنطینه شدند.^(۱۵)

تاریخ نگاران صحنه نبرد بیشتر
با نام "بچه های دفتر سیاسی"
یا "سیاسی" در بین فرماندهان
شناخته می شدند، با وسایلی
ساده شامل یک دستگاه ضبط
صوت، چند عدد نوار کاست،
چند باطری قلمی، دفترچه
یادداشت و خودکار کار خود را
آغاز کردند.

تحويل

تاریخ نگاران و راویان صحنه نبرد

راویان یا تاریخ‌نگاران صحنه نبرد، رکن اصلی تاریخ‌نگاری جنگ به شمار می‌روند و بایسته است که در این نوشتار هرچند مختصر از آنها یاد شود. درخصوص تعداد، طبقه اجتماعی، سطح تحصیلات و اساساً اطلاعات فردی راویان آمار و اطلاعات دقیقی در دست نیست. یکی از دلایل نبود چنین اطلاعاتی به ماهیت کار و روش‌های آن بازمی‌گردد؛ در مواردی

راوی در کنار فرمانده و ثبت و ضبط کلیه گفت‌وگوها و عملکرد وی در طول ۲۴ ساعت، انجام مصاحبه‌های متعدد با رده‌های مختلف، گردآوری کلیه اسناد مکتوب هر رده یگان و نیز تداوم حضور مستقیم راویان در طول جنگ تحمیلی که موجب تجربه و مهارت آنان شده است، منابع غنی و همه‌جانبه‌ای را فراهم می‌آورد که کمتر اشتباه و ابهامی می‌تواند به آن راه یابد.»^(۲۰)

پس از تشکیل مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ نیروهای این مرکز مأموریت جدیدی یافتند؛ آنها موظف شدند با استفاده از اسناد و نوارهای گردآوری شده، گزارش لحظه‌ای از عملیات‌ها را برای فرماندهی سپاه و بعضاً برای مقامات عالی کشور تهیه کنند.

یکی از نکات مهمی که درباره فعالیت راویان در طول دوران دفاع مقدس وجود دارد، فاش‌نشدن اطلاعات است. در طول این سالیان نسبتاً طولانی، حتی یک نوار راویان مفقود نشده و هیچ اطلاعاتی حتی ریزترین و جزئی‌ترین آن به بیرون درز نکرده است. این درحالی است که راویان در سری‌ترین جلسات حضور داشتند و ضبط جلسات با هر درجه از طبقه‌بندی

امنیتی، انجام می‌شد. به‌عنوان نمونه راویان تمام وقایع مربوط به عملیات والفجر ۸ را از نظر حفاظت اطلاعات، حساس‌ترین عملیات دوران دفاع مقدس به شمار می‌رود و بحث‌های آن قریب به هشت ماه قبل از اجرای عملیات آغاز شده بود، ثبت و ضبط کرده‌اند. تعهد راویان به حفاظت اطلاعات به اندازه‌ای بود که «حتی وقتی فردی در قرارگاه بود، چیزی از اتفاقات و مباحث تصمیم‌گیری در جلسات را به هم نمی‌گفتند و فقط همدیگر را در صورت جایگزینی، درباره وضعیت و جلسات توجیه می‌کردند.»^(۲۱)

یک تاریخ‌نگار فقط در یک یا دو عملیات حاضر می‌شد و تا پایان جنگ فعالیت دیگری در این زمینه نداشت. از این رو درباره تعداد راویان نیز اعداد مختلفی ذکر شده است.^(۱۷) از میان اقوال موجود چنین استنتاج می‌شود که تعداد راویان ثابت حدود ۴۰ الی ۵۰ نفر و راویان موقت نیز تا ۱۰۰ نفر بوده‌اند.

تا اواخر سال ۱۳۶۳ که مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ به‌صورت یک نهاد مستقل به‌عنوان متولی امر تحقیقات جنگ شکل گرفت، نیروهای بخش‌های مختلف دفتر سیاسی با فرارسیدن زمان عملیات، فعالیت‌های خود را تعطیل کرده، برای ثبت و ضبط وقایع جنگ عازم جبهه می‌شدند. اما بعد از این تاریخ، مرکز از نظر نیرو تا حدی خودکفا شد؛^(۱۸) هرچند این خودکفایی نیز تا پایان جنگ مرکز را از اعزام نیروهای غیرعضو بی‌نیاز نکرد.

همان‌گونه که پیش‌تر هم اشاره شد تا مدت‌ها تاریخ‌نگاران صحنه نبرد عنوان مشخصی نداشتند تا اینکه در سال ۱۳۶۳، هادی نخعی از اعضای اصلی دفتر سیاسی و سپس مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ عنوان "راوی" را برای این افراد پیشنهاد کرد.^(۱۹) ظاهراً در انتخاب این عنوان، راویان تاریخ اسلام مدنظر بوده است.

مجموعه منسجم راویان جنگ، تشکیلاتی پویا بود که همه ابعاد جنگ را در بر گرفته و به هم مرتبط می‌ساخت. در این سیستم بدیع تحقیقات، رده‌ها، یگان‌ها و واحدهای مختلف جنگ، به‌وسیله شبکه وسیع راویان به هم پیوند داده می‌شدند و تبادل اطلاعات چندسویه میان آنها در جریان بود. با این روش نه تنها امکان تحریف مطالب و حوادث در هیچ رده‌ای وجود نداشت، هیچ امری نیز کتمان نمی‌شد. به بیان دیگر «حضور تمام وقت

[illegible]



از راست: غلام شفیی، مجید نداف، داوود رنجبر حسین اردستانی، محمد درودیان، هادی نخعی از راویان مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ

بعد) باید دارای شماره صفحه باشد. بدین منظور بهتر است راوی قبل از شروع به کار، در پایین هر صفحه (قسمت وسط) شماره‌گذاری نماید. در برگه اول دفترچه، موضوع (نام عملیات + یگان) نوشته شود. هر دفترچه باید دارای شماره باشد. نام و نام‌خانوادگی گردآورنده (راوی) نوشته شود. تاریخ شروع و اتمام مطالب در دفترچه ثبت گردد. به‌منظور بهره‌برداری سریع از کلیه مطالب جمع‌آوری‌شده توسط راویان، فهرست مطالب دفترچه باید تا حد امکان کامل و بدون نقص باشد. در قسمت موضوع، موضوعات مختلف مندرج در صفحات دفترچه اعم از مطالبی که داخل نوارها ضبط شده، جمع‌بندی، مشاهدات، مسموعات، نوشته‌ها و... راوی و مسائلی از این قبیل نوشته می‌شود. باتوجه به نحوه کار جمع‌آوری، مأخذ موضوع می‌تواند نوار، سند، مشاهدات، مسموعات، جلسات و یا مطالب بدون نوار و... باشد.»

همچنین در بخش دیگر این جزوه درباره نوارها آمده است: «برادران راوی موظف‌اند طبق آخرین صفحه

در سال ۱۳۶۱ و قبل از عملیات والفجر مقدماتی، اولین جزوه آموزشی محققان با تلاش شهید تقی رضوانی و همکاری داوود رنجبر و جواد زمان‌زاده تدوین شد. این جزوه حاصل تجربیات قریب به دو سال حضور میدانی و مطالعات و تحقیقات متولیان ثبت و ضبط تاریخ جنگ بود. در این متن آموزشی، شرح وظایف راوی مشخص شده بود و آموزش‌های موردنیاز برای راوی‌گری از قبیل تفاوت‌ها و حساسیت‌های راویان رده‌های مختلف (قرارگاه، لشکر، تیپ و...)، اخبار و اطلاعاتی که راوی باید گردآوری کند، روش جمع‌آوری اطلاعات، شیوه ثبت و ضبط اخبار و وقایع و حتی ظرافت‌ها و دقایقی نظیر چگونگی ضبط نوار، نگارش دفترچه و... درج شده بود. ذکر یکی از بندهای این شیوه‌نامه که درباره نحوه نگارش دفترچه راوی است، نشان‌دهنده نکات سنجیده و ظریفی است که در این جزوه مدنظر قرار گرفته است. در بند مربوط به نحوه نگارش دفترچه آمده است: «کلیه صفحات دفترچه (از فهرست به

- سال دفاع مقدس، فرماندهان متناسب با جایگاه خود و نیز حساسیت عملیات در برهه‌های مختلف پیروزی و شکست فشارهای بسیاری را تجربه می‌کردند و طبعاً راوی هم که از نزدیک‌ترین افراد به فرمانده بود، بخش زیادی از این فشارها را متحمل می‌شد.
- مقاومت و برخوردهای برخی فرماندهان که پذیرش یک همراه با مأموریت ثبت و ضبط لحظه به لحظه وقایع مربوط به کار و زندگی آنها برایشان آسان نبود، از جمله دیگر مشکلات راویان بود. در برخی موارد حتی فرماندهان سعی می‌کردند راوی را جابجاء کنند. به عنوان نمونه فرمانده لشکر ۱۴ امام حسین^(ع) راوی خود حسین اردستانی را در عملیات والفجر مقدماتی در وسط راه جا گذاشت و راوی مجبور شد به عقب برگردد.^(۲۸)
- ### راویان شهید
- در طول دوران دفاع مقدس بسیاری از راویان به واسطه حضور در خطوط نبرد شهید یا مجروح شدند. در این میان، برخی از راویان پس از یک دوره تاریخ‌نگاری به عنوان رزمنده در عملیات‌ها شرکت کرده و به شهادت رسیده‌اند، تعدادی از آنان نیز حین انجام وظیفه راوی‌گری شهید شده‌اند. اسامی شهدای راوی به ترتیب تاریخ شهادت آنان به این شرح است:
۱. شهید نادر صباغیان راوی لشکر ۳۱ عاشورا در عملیات بیت‌المقدس.
 ۲. شهید تقی رضوانی راوی قرارگاه خاتم‌الانبیاء^(ص) در عملیات والفجر مقدماتی.
 ۳. شهید سعید عیسی‌وند راوی لشکر ۲۷ محمد رسول‌الله^(ص) در عملیات والفجر مقدماتی.
 ۴. شهید محسن امین در عملیات خیبر (به هنگام شهادت رزمنده بوده است).^(۲۹)
 ۵. شهید محمدرضا ملکی راوی تیپ ۵۷ حضرت
 ۶. شهید حسین جلائی‌پور راوی لشکر ۵ نصر در عملیات کربلای ۴.
 ۷. شهید سید محمد اسحاقی راوی لشکر ۱۴ امام حسین^(ع) در عملیات کربلای ۵.
 ۸. شهید علی فتحی راوی قرارگاه قدس در عملیات کربلای ۵.
 ۹. شهید سید محمد گرکانی راوی قرارگاه رمضان در عملیات کربلای ۵ (هنگام شهادت، آر.پی. جی زن بوده است).
 ۱۰. شهید حمید صالحی راوی تیپ ۴۴ قمر بنی‌هاشم^(ع) در عملیات کربلای ۸.
 ۱۱. شهید محسن فیض راوی ناوتیپ امیرالمؤمنین^(ع) در عملیات کربلای ۸.
 ۱۲. شهید مجید صادقی نژاد راوی لشکر ۷ ولی عصر^(عج) در عملیات نصر ۸.
 ۱۳. شهید حسین الله‌داد راوی لشکر ۱۰ سیدالشهدا^(ع) در عملیات بیت‌المقدس ۲ (هنگام شهادت، تک‌ور بوده است).
 ۱۴. شهید محمد امیری مقدم راوی لشکر ۲۵ کربلا در عملیات بیت‌المقدس ۲ (هنگام شهادت، فرمانده گروهان بوده است).
 ۱۵. شهید هادی درودیان راوی لشکر ۱۴ امام حسین^(ع) در عملیات خیبر (هنگام شهادت، آر.پی. جی زن بوده است).^(۳۰)
- علاوه بر ۱۵ شهید راوی، یک تن از همکاران مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس به نام جلال قربانی نیز در طول هشت سال دفاع مقدس به شهادت رسید. یکی دیگر از همکاران بخش پشتیبانی مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس نیز به نام سید محمود موسوی پس از آنکه در عملیات والفجر مجروح شد^(۳۱) و بقیه عمر را با ۷۰ درصد جانبازی سپری کرد، در سال ۱۳۸۳ به فیض شهادت نائل آمد.

تاریخ‌نگاری جنگ در خط مقدم جبهه



ردیف بالا از راست: ناشناس، حسین ساجدی، محمد شریعتی، سیدعلی خاتمی، مسعود سرمدی، مهدی انصاری، افخم، الیاس حضرتی
ردیف وسط از راست: شهید مهدی امیری مقدم، مهدی خداوردی، حمیدرضا فراهانی، احمد نیکروش، محسن رخصت طلب
ردیف پایین از راست: چراغی، شهید حسین الله داد، علی ایزدی، اسدالله توفیقی و امیر رزاق زاده

۴. بانک اسناد نظامی: مجموعه‌ای از مکاتبات، اخبار و گزارش‌ها، احکام، دستورالعمل‌ها و ابلاغیه‌های مختلف سپاه و ارتش و قرارگاه‌ها و یگان‌های تابعه آنها جمع‌آوری، تفکیک، سازماندهی، طبقه‌بندی و موضوع‌بندی شده است. این مجموعه دربرگیرنده ۴۸۵.۰۰۰ مدرک معتبر شامل ۱.۱۵۰.۰۰۰ برگ سند می‌باشد.

۵. بانک منابع سیاسی (نشریات ادواری): این بانک مشتمل بر ۳۳۷۰۰ مجلد از روزنامه‌ها، نشریات، بولتن‌ها، گزارش‌ها، منابع مربوط به گروهک‌ها و... است که در آنها اطلاعات و اخبار سیاسی، فرهنگی، تبلیغی و اجتماعی مرتبط با جنگ منعکس شده است و سازمان‌های دولتی و نظامی یا گروه‌های موافق یا مخالف در داخل یا خارج کشور منتشر کرده‌اند و عمدتاً از وزارتخانه‌ها، سازمان صداوسیما، خبرگزاری جمهوری اسلامی و سایر دستگاه‌های کشوری و لشکری نظیر ارتش، سپاه، شهربانی، ژاندارمری،

۶. بانک عکس: در این بانک، تعداد زیادی از عکس‌های حرفه‌ای و غیرحرفه‌ای مربوط به جنگ اعم از عملیات‌ها؛ حوادث جنگ؛ بمباران‌ها و موشک‌باران‌ها؛ شخصیت‌ها، ابزار، تجهیزات، امکانات و جنگ‌افزارهای به کار گرفته شده؛ اعزام نیرو؛ کمک‌های مردمی؛ مکان‌ها و مناطق جنگی؛ خطوط مقدم و پشت جبهه و... در دوران دفاع مقدس و پس از آن جمع‌آوری و سازماندهی شده است.

۷. بانک فیلم و نوار ویدئویی: شامل ۷۰۵ حلقه فیلم (۱۲۰۰ ساعت) از صحنه‌ها و حوادث سیاسی و نظامی دوران جنگ هشت‌ساله است که از خطوط مقدم تا پشت جبهه را در بر می‌گیرد. شایان ذکر است مرکز اسناد در دوران دفاع مقدس به دلیل اهمیت کار راوی‌گری و دقت و تمرکز بالایی که این کار نیاز داشت، هیچ‌گونه

سال چهاردهم ☐ شماره پنجاه و ششم ☐ بهار ۱۳۹۵													
۲۴۸													

آثار مرکز

(ب) کتاب‌ها

۱. مجموعه روزشمار جنگ ایران و عراق: هم‌زمان با پایان جنگ تحمیلی، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ به‌منظور تکمیل تحقیقات خود مبادرت به جمع‌آوری، استخراج و تدوین رخدادهای جنگ کرد. در این میان، ثبت وقایع روزانه جنگ یا همان کرنولوژی مورد توجه مسئولان مرکز قرار گرفت. پس از بررسی‌های مقدماتی، طرح مدونی در زمینه تحقیقات "روزشمار جنگ" تنظیم شد. از این

نخستین اثر مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس کتاب گذری بر دو سال جنگ است. این کتاب در سال ۱۳۶۱ برای عرضه به سران کشورهای شرکت‌کننده در اجلاس "غیرمتعهدها" در سال ۱۹۸۲ در دهلی‌نو تهیه شد. با وجود این، دغدغه‌های ثبت و جمع‌آوری اطلاعات در طول جنگ مانع از آن شد که این مرکز در عرصه چاپ و نشر در سطحی گسترده وارد عمل شود. اما پس از پایان جنگ باتوجه‌به فراغت محققان از ثبت و ضبط وقایع و وجود آرشیو بسیار غنی مرکز، امکانی فراهم آمد که آثار متنوع، متعدد و مستندی از هشت سال دفاع مقدس چاپ و منتشر شود. بخشی از آثار منتشرشده مرکز تاکنون چنین است:

الف) گزارش‌ها و مجموعه‌های اسنادی

۱. گزارش عملیات‌ها: راویان و محققان مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ با تنقیح، تکمیل و گویاسازی گزارش عملیات‌هایی که خود یا همکارانشان در دوران جنگ تهیه کرده بودند، بیش از ۷۰۰ عنوان گزارش عملیات چاپ و در سطح محدود و داخلی منتشر کرده‌اند.

۲. گزیده اسناد نظامی: این مجموعه شامل گزیده اسناد نظامی تحت ۳ عنوان عملیات، مناطق جنگی و موضوعات مرتبط با دفاع مقدس تهیه شده است. عملیات‌ها به تفکیک طراحی، شناسایی، آماده‌سازی، شرح عملیات، دشمن، جمع‌بندی و بازتاب عملیات، دسته‌بندی و مجلد شده‌اند. این مجموعه شامل ۱۶۵۱ جلد است.

مقاومت و برخوردهای برخی فرماندهان که پذیرش یک همراه با مأموریت ثبت و ضبط لحظه‌به‌لحظه وقایع مربوط به فرماندهی و یگان آنها برایشان آسان نبود، از جمله دیگر مشکلات راویان بود. در برخی موارد حتی فرماندهان سعی می‌کردند راوی را جا بگذارند و او را همراه خود نبرند.

مجموعه مهم که در ۶۰ مجلد طراحی شده و عهده‌دار ارائه وقایع نظامی - سیاسی دوران جنگ و زمینه‌سازی آن از پیروزی انقلاب اسلامی تا پایان جنگ تحمیلی است، تاکنون ۲۵ جلد منتشر شده است. مجلدات دیگر این مجموعه نیز در حال تحقیق، تدوین و آماده‌سازی برای انتشار است.

۲. مجموعه اطلس جنگ: این مجموعه، تحولات جنگ

را در استان‌های مهم جنگ‌زده و مناطق و شهرهایی که مورد هجوم ارتش عراق قرار گرفته‌اند در قالب نقشه‌ها، تصاویر و متون کوتاه ارائه می‌کند که جنبه جغرافیایی آن غالب است. تاکنون ۳۹ عنوان از این مجموعه منتشر شده است.

۳. مجموعه عملیات‌ها و نبردها: یکی از موضوعات اصلی پژوهش‌های مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس، عملیات‌ها و نبردهای جنگ هشت‌ساله عراق و ایران است. مرکز تاکنون ۲۴ عنوان کتاب در این زمینه برای محققان و علاقه‌مندان تدوین و منتشر کرده است.

تاریخ‌نگاری جنگ در خط مقدم جبهه

۲۵۰

منابع و مآخذ:

۱۷. محمد درودیان، سخنرانی در نشست سالگرد تأسیس تاریخ‌نگاری جنگ در سپاه، مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس، تهران، ۸ خرداد ۱۳۹۱، به نقل از: <http://m-doroodian.ir/post/204>.
۱۸. هادی نخعی، "آشنایی با مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ"، پیشین، ص ۵۹۱.
۱۹. محمد درودیان، سخنرانی در نشست سالگرد تأسیس تاریخ‌نگاری جنگ در سپاه، مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس، پیشین.
۲۰. هادی نخعی، "آشنایی با مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ"، پیشین، ص ۵۹۲.
۲۱. محمد درودیان، مصاحبه با خبرگزاری کتاب درباره تأسیس تاریخ‌نگاری جنگ در سپاه (بخش دوم)، <http://m-doroodian.ir/post/135>.
۲۲. امیر رزاق‌زاده، "کارکرد مصاحبه در روایان مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ در دوران دفاع مقدس"، پیشین، صص ۹-۱۰.
۲۳. محمد درودیان، سخنرانی در نشست سالگرد تأسیس تاریخ‌نگاری جنگ در سپاه، پیشین.
۲۴. گروه پژوهش فصلنامه نگین/ایران، "پیش‌درآمدی بر روش تاریخ‌نگاری جنگ در سپاه"، پیشین، ص ۱۱۷.
۲۵. علیرضا کمره‌ای، تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری جنگ/ایران و عراق (مجموعه مقالات)، مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس، تهران: ۱۳۸۷، صص ۱۹۵-۱۹۳.
۲۶. تاریخ شفاهی فرماندهان جنگ ایران و عراق، حسین اردستانی.
۲۷. گروه پژوهش فصلنامه نگین/ایران، "پیش‌درآمدی بر روش تاریخ‌نگاری جنگ در سپاه"، پیشین، ص ۱۲۱.
۲۸. حسین اردستانی، "گل‌راوی‌گری را با رنج سرشتند"، خردنامه همشهری، ویژه‌نامه پایداری، شماره ۱۰۰، ص ۹۴.
۲۹. هادی نخعی، "آشنایی با مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ"، پیشین، صص ۶۰۸-۶۰۷.
۳۰. علیرضا کمره‌ای، پیشین، ص ۱.
۳۱. مجید سانکهن، همسفر؛ روایتی از زندگی جانباز شهید سید محمود موسوی، مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس، تهران: ۱۳۹۳، ص ۱۳۸.
۳۲. حسین اردستانی و محسن رخصت‌طلب، گزارش فعالیت‌های مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس، مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس، تهران: ۱۳۹۱، صفحات متعدد و مهدی انصاری، جزوه پیدایش و روند تحول مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس (مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ)، مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس، زمستان، ۱۳۸۹.
۳۳. مهدی انصاری، پیشین.
۳۴. همان.
۱. محمد درودیان، مصاحبه با خبرگزاری کتاب درباره تأسیس تاریخ‌نگاری جنگ در سپاه (بخش اول) به نقل از: <http://m-doroodian.ir/post/135>.
۲. گروه پژوهش فصلنامه نگین/ایران، "پیش‌درآمدی بر روش تاریخ‌نگاری جنگ در سپاه"، فصلنامه نگین/ایران، شماره ۱۳ (تابستان ۱۳۸۴)، ص ۱۱۸.
۳. امیر رزاق‌زاده، "کارکرد مصاحبه در روایان مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ در دوران دفاع مقدس"، فصلنامه نگین/ایران، شماره ۵۰ (پاییز ۱۳۹۳)، ص ۷.
۴. هادی نخعی، "آشنایی با مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ"، ضمیمه دوم کتاب دهم (چهارم) روزشمار؛ هجوم/سراسری، مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس، چاپ دوم، ۱۳۷۵، ص ۵۸۹.
۵. امیر رزاق‌زاده، "کارکرد مصاحبه در روایان مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ در دوران دفاع مقدس"، پیشین، ص ۹.
۶. همان.
۷. هادی نخعی، "آشنایی با مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ"، پیشین، ص ۵۹۰.
۸. محمد درودیان، مصاحبه با خبرگزاری کتاب درباره تأسیس تاریخ‌نگاری جنگ در سپاه (بخش اول)، <http://m-doroodian.ir/post/135>.
۹. محمد درودیان، "خاستگاه روایتی جنگ ایران و عراق" (بخش اول)، به نقل از: <http://m-doroodian.ir/post/30>.
۱۰. محمد درودیان، "تحریف تاریخ جنگ؛ دغدغه‌روایان"، خردنامه همشهری، ویژه‌نامه پایداری، مرداد ۱۳۹۱، شماره ۱۰۰، صص ۹۱-۹۰.
۱۱. سند شماره ۲۷۸۱/پن مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ: عملیات بیت‌المقدس، (قرارگاه کربلا، ۱۳۶۱/۲/۲۲، نوار شماره ۲۷۸۱)، عبدالله درویشی، ص ۱۲.
۱۲. سند شماره ۵۰۰۳/پن مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ: (بررسی علل عدم آمادگی نیروها برای عملیات) عملیات بیت‌المقدس، (قرارگاه کربلا، ۱۳۶۱/۲/۳۱، نوار شماره ۲۷۳۲)، عبدالله درویشی، ص ۳.
۱۳. هادی نخعی، "آشنایی با مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ"، پیشین، صص ۵۹۱-۵۹۰.
۱۴. گروه پژوهش فصلنامه نگین/ایران، "پیش‌درآمدی بر روش تاریخ‌نگاری جنگ در سپاه"، پیشین، ص ۱۱۹.
۱۵. جواد زمان‌زاده، "جعبه‌های ماهی‌گیری، جان‌پناه اسناد روایان"، خردنامه همشهری، ویژه‌نامه پایداری، شماره ۱۰۰، مرداد ۱۳۹۱، ص ۱۰۵.
۱۶. امیر رزاق‌زاده، "کارکرد مصاحبه در روایان مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ در دوران دفاع مقدس"، پیشین، ص ۹.

4. Shalamcheh, the Land of Complex Obstacles

Narrated by Hussein Abolqasem Zadeh in Shalamcheh Monument

Prepared by Amir Muhammad Hekmatian

Abstract:

The narration by Mr. Hussein Abolqasem Zadeh one of the 31st Ashura Division combatants was performed on March 8, 2016 in Shalamcheh Monument. This narration was performed from 9:30 to 10:30 a.m. for a 400-member group of female students of the universities of Kohgiluyeh and Boyer-Ahmad Province on a platform called "Ya Fatima-at Zahra (sa)" in the northern side of the monument. In his speech, the narrator described the geography of Shalamcheh area and the obstacles therein, the failure of Operation Karbala 4, the manliness and braveness of the combatants as well as their supplication to the God and Imams (as) in the operations. Referring briefly to the Operation Karbala 5, he finally presented a few recommendations to the audiences.



5. Meat Shower: a Hollywoodian Narrative of War

Narrated by Saeed Tajik in Shalamcheh Monument

Prepared by Dawood Ranjbar

Abstract:

This article is a study and review of a narrative performed by Mr. Saeed Tajik on the evening of March 9, 2016 after the evening prayers at 18:50 p.m. for a 8-bus caravan of Tehran Azad University on the west side of the Shalamcheh Unknown Martyrs Monument. In this narrative without reference to geographical location and operational history of the region, Mr. Tajik with telling the multiple diaries and in some cases unrelated to the Shalamcheh, Monument merely presented a few reports of some incidents around its axis in the 27th Hazrat Rasoul (PBUH) in the Operation Karbala 5. In the present article after an introduction, the narrative text recorded at the presence of the author is presented and then the narrative evaluation is inserted.



6. Kheibar; End of the Stalemate in the War

Narrated by Hadi Esmael Zadeh in Talaeiyeh Monument

Prepared by Sayyid Muhammad Tabatabaei & Hussein Askari

Abstract:

The narrator of this narrative, Mr. Hadi Esmael Zadeh, is a Khuzestani indigenous warrior who works as a narrator since 1993. He started his narration for a 120-member caravan of students from the Student Basij of Sharif University of Technology at 10 a.m. on March 13, 2016. After describing the geography of the operational area, Mr. Esmael Zadeh explained the enemy attack axes on Khuzestan and called Talaeiyeh as one of the main enemy attack axis against our country. Referring briefly to the different stages of the war, the narrator described the general course of the war until the time of Operation Kheiber for the students. He then headed to the role of Shahid Ali Hashemi, the then commander of Nosrat Headquarters, in identifying and recommending the Hur area for Operation Kheiber and told a few memories about the reconnaissance attempts in the axis Hur before the operation. The narrator then went on to narrate the epic and knowledge scenes of the operation Kheiber and explained a certain aspects of rationality, spirituality, effort, strength, trust and resort to God by the warriors and commanders in the operation. In this section, he described the scenes of the fighters in Majnoon Islands and the presence of the commanders on the front lines and told a few memories about the epic of Kheiber in Talaeiyeh and the islands for the audiences. In this article, the narrative text is written first and the criticism and evaluation will come next.

Headlines of Narration Leaders Statements	5	✉ Dr. Hussein Ardestani
Dos and Don'ts of the Narration of the Rahian-e Noor Narrators	15	✉ Prepared by Mohammad Javad Akbarpur & Amir Muhammad Hekmatian
The Epic of 41st Division in the Triumph of Fao	27	✉ Prepared by Akbar Rostami
Operation Valfajr 8, the Continuation of the Strategy of Punishing the Aggressor	41	✉ Prepared by Hojatollah Karimi
From a Desirable Narrative to a Faulty Narrative: Review and Study the Narration in the Monument of the Martyrs of Operation Valfajr 8	51	✉ A Group of Experts of the Center for the Holy Defense Documentation and Research
Shalamcheh, the Land of Complex Obstacles	65	✉ Prepared by Amir Muhammad Hekmatian
Meat Shower: a Hollywoodian Narrative of War	79	✉ Prepared by Dawood Ranjbar
From a Coarse Narrative to a Correct Narrative: Review and Study the Narration in the Monument of the Martyrs of Shalamcheh	103	✉ A Group of Experts of the Center for the Holy Defense Documentation and Research
Kheibar; End of the Stalemate in the War	135	✉ Prepared by Sayyid Muhammad Tabatabaei & Hussein Askari
Talaeiyeh; a Land for Harbingers of Love and Wisdom	161	✉ Prepared by Sayyid Muhammad Tabatabaei
From a Dying on a Narrative to a Narrative of Dying: Review and Study the Narration in the Monument of the Martyrs of Talaeiyeh	175	✉ A Group of Experts of the Center for the Holy Defense Documentation and Research
Shahid Alamolhoda; Duty-oriented and Sincere	191	✉ Prepared by Muhammad Muhammadpur
The Narrator of Resistance and Oppression in Karbala of Hoveyzeh	207	✉ Prepared by Muhammad Muhammadpur
From a Blood Narrative to a Good Narrative: Review and Study the Narration in the Monument of the Martyrs of Hoveyzeh	217	✉ A Group of Experts of the Center for the Holy Defense Documentation and Research
The Historiography of War on the Frontline	233	✉ Prepared by Hojatollah Karimi



The Center for Holy Defense Documentation and Research

**NEGIN
IRAN**

Vol.14 □ No.56 □ spring 2016

Published Quarterly by	The IRGC Center for Holy Defense Documentation and Research
Editorial Head and Executive Editor	Dr. Hussein Ardestani
Editorial Board	Dr. Gholam Ali Rashid Dr. Hussein Alaei Hamid Aslani
Executive Manager	Mohammad Javad Akbarpour Bazargani
Page Designer	Abbas Dorudian
Editor	Leila Noori Husseini
Translator	Abdolmajid Heidari
Publishing Supervisor	Seid Naser Keshavarz
Address	No. 77, Shahid Vahid Dastgerdi (Zafar) Ave., Shariati St., Tehran, I.R.IRAN.
Email	neginiran@gmail.com
Tel	+ 98 21 - 22909525
Fax	+ 98 21 - 22909538
Price	120,000 R